



کثر قومی

و هویت ملی ایرانیان

دکتر ضیاء صدر

اولو تاتری نین آدیلا

کثرت قومی

و

هویت ملی ایرانیان

دکتر سید ضیاء الدین صدرالاشراقی

طهران - ۱۳۸۶

صدر ، ضیا

کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان / نویسنده ضیا صدر. — تهران : اندیشه نو ۱۳۷۷.
۱۱۲ ص.

ISBN 964-90751-9-4:

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

کتابنامه به صورت زیرنویس.

چاپ دوم : ۱۳۷۹.

۱. ایرانیان — هویت. ۲. قوم‌شناسی — ایران. ۳. هویت . الف. عنوان.

۹۵۵/۰۰۴۴

ص ۸ / ۶۵ DSR

۱۷۲۰۲ - ۷۷ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب : کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان

نویسنده : دکتر سید ضیاء الدین صدرالاشرافی

چاپ اول : ۱۳۷۷ شمسی - ۱۹۹۸ میلادی - طهران - به کوشش علیرضا صرافی

چاپ دوم : ۱۳۸۶ شمسی - طهران - به کوشش ماوی چیچکلر

ناشر: انتشارات اندیشه نو

حروف چینی و صفحه آرایی: ماوی چیچکلر - تلفن ۰۹۳۲۹۳۲۷۸۳۵

تیراژ : ۲۰۰۰

قیمت : ۱۸۰۰ تومان

ISBN 964-90751-9-4

شابک : ۹۶۴-۹۰۷۵۱-۹-۴

آدرس: طهران _ میدان انقلاب _ ابتدای کارگر شمالی _ پاساژ فیروز _ طبقه دوم

انتشارات اندیشه نو

تلفن : ۶۶۴۲۷۳۷۱

این مقاله را به همسرم خانم الماس تقدیم می‌دارم
که حسن آن از لطف اوست !

فهرست مندرجات

سخنی چند :	۷
کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان :	۱۳
۱- تعریفهای مقوله های اجتماعی :	۱۵
۱-۱- تعریف هویت :	۱۵
۱-۲- تعریف قومیت :	۱۶
۱-۳- تعریف « ملی » :	۱۶
۱-۴- تعریف مدرن « ملت » :	۱۷
۱-۵- تعریف ایرانیان :	۱۹
۲- کثرت « ایلی » و « قومی » در سرزمین ایران :	۲۵
۲-۱- اقوام اولیه :	۲۵
۲-۲- اقوام التصافی زبان ایلامی :	۲۶
۲-۳- اقوام قالبی (سامی) زبان :	۲۸
۲-۴- اقوام تحلیلی (آریائی) زبان :	۲۹
۲-۵- تصرف ایران از سوی مقدونیان به سرکردگی اسکندر :	۳۱
۲-۶- اشکانیان :	۳۳
۲-۷- کودتای اردشیر و تأسیس سلطنت ساسانیان (۶۴۲-۲۲۴ میلادی) :	۳۴
۲-۸- اقوام عرب :	۳۷
۲-۹- اقوام ترک (در دوره اسلامی) :	۳۸
۲-۱۰- حمله مغول :	۴۰
۲-۱۱- نتیجه گیری :	۴۲
۳- هویت ملی ایرانیان :	۴۵
۳-۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده :	۴۶
۳-۲- میرزا آقاخان کرمانی :	۴۷
۳-۳- میرزا ملکم خان :	۴۸
۳-۴- مجله کاوه :	۵۳
۳-۵- مجله ایرانشهر :	۵۵
۳-۶- محمود افشار و « انجمن ایران جوان » او :	۵۶

۶۰.....	۳-۷- بقیه :
۶۱.....	۳-۸- اساس تئوری نژادی در ایران :
۶۵.....	۴- ارکان هویت ملی :
۶۶.....	۴-۱- جنبه سلبی هویت ملی :
۶۶.....	۴-۱-۱- نژاد :
۶۷.....	۴-۱-۲- تبار :
۶۸.....	۴-۱-۳- زبان :
۷۰.....	۴-۱-۴- قومیت :
۷۱.....	۴-۱-۵- دین :
۷۲.....	۴-۱-۶- طبقات :
۷۳.....	۴-۱-۷- جنس :
۷۳.....	۴-۲- جنبه ابجایی یا اثباتی هویت ملی :
۷۳.....	۴-۲-۱- سرزمین مشترک :
۷۴.....	۴-۲-۲- منافع اقتصادی مشترک :
۷۴.....	۴-۲-۳- منافع سیاسی و امنیتی :
۷۵.....	۴-۲-۴- منافع دفاعی :
۷۵.....	۴-۲-۵- حقوق و انستیتوسیون :
۷۶.....	۴-۲-۶- احساس روان شناسی فردی - جمعی :
۷۹.....	۵- اشکال هویت :
۷۹.....	۵-۱- هویت فردی :
۸۰.....	۵-۲- هویت اجتماعی افراد :
۸۱.....	۵-۲-۱- هویت نژادی :
۸۱.....	۵-۲-۲- هویت تباری :
۸۱.....	۵-۲-۳- هویت قومی :
۸۲.....	۵-۲-۴- هویت دینی :
۸۲.....	۵-۲-۵- هویت زبانی :
۸۳.....	۵-۲-۶- هویت طبقاتی :
۸۳.....	۵-۲-۷- هویت جنسی :
۸۴.....	۵-۲-۸- هویت ملی (افراد یک ملت) :
۸۵.....	۵-۳- هویت انسانی :
۸۷.....	پیوستها :
۸۷.....	پیوست شماره ۱ (نقد خاطرات دکتر ناتل خانلری) :
۹۳.....	پیوست شماره ۲ (پیرامون نام تاریخی کشور ایلام) :
۹۴.....	پیوست شماره ۳ (تمدن ایلام و تاریخ نویسی معاصر) :
۹۶.....	پیوست شماره ۴ (اقوام اسرائیل و ترکان سلجوقی) :

سخنی چند

مقوله‌ی هویت ملی یکی از مسائل بحث‌انگیز در حال و هوای سیاسی کنونی کشورمان است به همین علت هر از گاهی در مطبوعات و هم چنین در برنامه‌های صدا و سیما شاهد تشکیل میزگردهایی پیرامون این مقوله هستیم. عده‌ای از صاحب‌نظران نیز در نشریات داخل و خارج از کشور حول و حوش این موضوع قلم فرسائی می‌کنند.

متأسفانه خلاء تئوریک موجود در مسئله باعث می‌شود اغلب این مباحثات به میدانی جهت ابراز تمایلات ناسیونالیستی و برتری طلبانه مبدل شده و اصل موضوع در فضائی گنگ و سردرگم رها می‌گردد.

اما مقاله‌ی حاضر که تفحصات و تحقیقات عالمانه‌ی اندیشمند معاصر آقای دکترسید ضیاءالدین صدرالاشرفی می‌باشد، به زعم من نقطه‌ی عطفی در تاریخ مباحثات ملی در ایران است.

آقای دکتر صدرالاشرفی تا کنون مقالات ارزشمندی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نگاشته‌اند که برخی از آن‌ها در نشریات و مجموعه‌های دانشگاهی به چاپ رسیده است.

وی منسوب به خانواده سلطان‌القرائی، یکی از خانواده‌های بسیار فاضل و با فرهنگ تبریز بوده و از همان ابتدای نوجوانی از بحر علم و معرفت دایی و استاد خود

« جعفر سلطان القرائی » بهره وافر برده است.^(۱)

آخرین مدرک تحصیلی ایشان دکترای اقتصادی - اجتماعی از دانشگاه سوربن فرانسه است. عنوان رساله‌ی دکترای ایشان (در سال ۱۹۸۲) تحولات روستائی ایران بوده که در دانشکده‌ی کشاورزی دانشگاه تهران (کرج) تدریس شده است.

در کتابی که در دست دارید، دکتر صدرالاشرفی کوشیده است مسئله هویت ملی را به عنوان یک مقوله‌ی علمی جامعه‌شناسانه مورد مطالعه قرار دهد. وی به جای تکرار مکررات قبلی در قالب الفاظ نو، سعی نموده است بر اساس واقعیت‌ها و ضرورت‌های موجود جامعه که عبارتست از وجود زبان‌ها و قومیت‌های گوناگون (که عموماً از آزادی‌ها و حقوق واقعی خود بی‌بهره مانده‌اند) و ضرورت تاریخی تمّع از این آزادی‌ها در عین حفظ وحدت ملی از سوی دیگر یک ارتباط منطقی ایجاد کند. وی توانسته است با طرح علمی مقوله‌ی هویت ملی، جایگاه آنرا در میان سایر هویت‌های قومی و دینی و ... مشخص نماید.

دکتر صدرالاشرفی نشان می‌دهد که تنوع زبانی در کلیه‌ی ادوار تاریخ در ایران وجود داشته است و اقوام مختلف با زبان‌های کاملاً متفاوت اعم از زبان‌های التصافی، قالبی و تحلیلی^(۲) در طول هزاران سال در جای جای این خطه زندگی کرده و تاریخ گذشته ایران محصول اشتراک مساعی و همزیستی کلیه‌ی اقوام ساکن آن است. ایران هیچگاه کشور تک زبانه نبوده و در هر دوره‌ای از تاریخ در آن واحد چندین زبان مختلف در عرصه‌های اجتماعی،

۱ - دکتر سید ضیاء الدین صدرالاشرفی، مقاله‌ی « در سوگ دانی و استادام ... » یادنامه‌ی میرزا جعفر سلطان القرائی - انتشارات دانشگاه تبریز - ۱۳۷۰ - (صفحه ۶۹).

۲ - چون در متن کتاب مرتباً به گروه‌های زبانی اشاره می‌شود لازم می‌دانم در اینجا تعریف مختصری از آن‌ها ارائه دهم بطور کلی زبان شناسان، کلیه زبان‌ها را به چهار دسته تقسیم می‌کنند که عبارتند از : زبان‌های التصافی، قالبی، تحلیلی و هجائی. زبان‌های التصافی: (که به نام‌های پیوندی ←

فرهنگى، ادارى و اقتصادى کاربرد داشته‌اند. سابقه‌ى تاريخى زبان‌هاى التصافى (اورارتوئى، ماننائى، كاسى، ايلامى، سومرى و...) به هفت هزار سال پيش، زبان‌هاى قالبى (آشورى ، بابلى ، كلدانى و...) به چهار يا پنج هزار سال پيش و زبان‌هاى تحليلى (پارسى باستان و پهلوى) نيز به سه هزار سال پيش مى‌رسد. در تعريف هويت مى ايرانيان آقاى دكتر صدرالاشرافى (با توجه به خلط مبحثى كه تا كنون بر اساس تعاريف ناهمگون و در عين حال نارسا

ادامه‌ى زير نويس صفحه‌ى قبل

يا اورال آلتايك نيز نامگذارى شده‌اند) به زبان‌هاى گفته مى‌شود كه در آن‌ها واژه سازى با تركيب يك ريشه‌ى ثابت و تعدادى پسوند كه به انتهاي ريشه اضافه مى‌شوند انجام مى‌پذيرد. در اين زبان‌ها فعل بى‌قاعده وجود ندارد. مثلاً در زبان التصافى تركى از ريشه « بيل » كلمات: بيلمك، بيلن، بيلديم، بيلمز، بيليچى، بيليجيلدن ايميش، بيلديرمك و... ساخته مى‌شوند. در كليۀ اين مثال‌ها ريشه بيل بدون هيچ تغييرى در ابتداى كلمه و پسوندهاى مختلف به دنبال آن آمده‌اند. زبان‌هاى زنده‌ى تركى، مغولى، منچورى، كره‌اى، فنلاندى و زبان‌هاى قديمى و خاموش ايران باستان همچون اورارتوئى، ايلامى، سومرى، ماننائى و... از جمله اين زبان‌ها هستند

زبان‌هاى قالبى : (كه بنام‌هاى زبان‌هاى تصريفى و سامى نيز مشهورند) به زبان‌هاى گفته مى‌شود كه در آن ريشه‌ى كلمات در قالب‌ها و ابواب مختلف صرف مى‌شود. و هنگام صرف عناصر ريشه از هم منفك مى‌شوند و با حروف ديگر تركيب مى‌گردند، ولى از بين نمى‌روند. مثلاً در زبان قالبى عربى از ريشه كلمه عمل عناصر ع، م، ل، هنگام صرف از همدى‌گذاشته مى‌شوند بدون آن‌كه از بين بروند و از آن‌ها كلمات عامل، معمول، مستعمل، اعمال، معامله و ... ساخته مى‌شود. زبان‌هاى زنده‌ى عربى، عبرى، آشورى و زبان‌هاى مرده‌ى آرامى، بابلى، آكدى از اين گروه زبان‌ها هستند.

زبان‌هاى تحليلى (كه به نام‌هاى آريائى و هند و اروپائى نيز خوانده مى‌شوند) زبان‌هاى هستند كه در آن كلمات جديد بر اساس قبول پيشوند و پسوند ساخته مى‌شوند. اّما در صورتى كه ريشه فعل باشد معمولاً دچار تغييراتى مى‌شود كه قاعده و قانون معينى نمى‌توان بر آن نهاد و لذا اين زبان‌ها داراى افعال بى قاعده هستند، مثلاً در زبان تحليلى فارسى از ريشه‌ى « سوخت » كلمات سوختم، و مى‌سوزاند ساخته مى‌شود چنانچه ملاحظه مى‌شود ريشه سوخت در دو كلمه‌ى فوق متحول شده و حرف خ و ت به ز تبديل گرديده و هم چنين كلمه مى‌سوزد هم پيشوند « مى » و هم پسوند « ند » را پذيرفته است. زبان‌هاى هندى، اردو، فارسى، كردى، پشتو، و اغلب زبان‌هاى رايج در اروپا جزو اين دسته زبان‌ها هستند

زبان‌هاى هجائى نيز به زبان‌هاى گفته مى‌شود كه لغات جديد براساس تركيب هجاهاى معنا دار مستقل از هم و نحوه‌ى تقدم و تاخر اين هجاها ساخته مى‌شود. كه چينى، تبتى، اغلب زبان‌هاى رايج در جنوب شرقى آسيا از اين گروه‌اند.

در این زمینه وجود داشته است) نخست جهت اجتناب از هر گونه «سوء تفاهم ناشی از اشتراک لفظ و اختلاف معانی» به تعریف دقیق مقوله‌های اجتماعی مورد بحث در مقاله پرداخته است. آنگاه به طرح و نقد اهم نظرات بنیانگزاران اندیشه ناسیونالیستی در ایران از میرزا ملکم خان تا محمود افشار و نسل‌های بعد از او پرداخته و نهایتاً پایه‌های غلط تئوری نژادی در ایران را بدین گونه زیر سؤال می‌برد:

«اساس این تئوری ملی‌گرایی و فرهنگی بر روی این فرض نادرست تاریخی بنا شده که تمدن را در سرزمین ایران آریایی‌ها پی افکندند و چندین بحران و عارضه زودگذر یا اندکی دیرپا بر آن مستولی شده و بحمداله بخیر گذشته است؛ به قرار زیر:

بحران مقدونی با زبان یونانی، بحران عرب و اسلام با زبان عربی، بحران ترک (سلجوقی) با زبان ترکی و ... و بحران تمدن غربی با زبان‌های انگلیسی و فرانسوی. وی برای نشان دادن طرح غلط مسئله می‌افزاید:

«وقتی معیارها دلبخواهی و تداعی معانی آزاد باشد اقوام ترک نیز می‌توانند؛ با احتساب تمدن هفت هزار ساله‌ی ایلام دو دوره کوتاه مدت آریایی‌ها را (از ماد تا ساسانی: ۶۱۲ ق.م تا ۶۴۲ میلادی) و دوره‌ی هفتاد ساله‌ی اخیر را دوره‌ی بحران به حساب آورند.» و اعراب، آشوری‌ها و کلدانی‌های ایران» نیز می‌توانند در این نوع تاریخ‌نگاری انتخابی - سیاسی خود از آکد و آسور و بابل به سلطه‌ی پانصد ساله‌ی اعراب برسند که تسلط فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد. حال آن‌که تاریخ واقعی مردمان این سرزمین، تاریخ ترکیب و تلفیق و ادغام اقوام و ادیان و زبان‌ها و فرهنگ‌ها و تحمل و همزیستی آن‌ها با همدیگر است.

نهایتاً در فصل چهارم به تعریف نسبتاً جامعی از ارکان هویت ملی می‌رسد. وی با ذکر مثال‌هایی از ترکیب قومی و هویت ملی سایر کشورهای جهان ثابت می‌کند که عامل زبان و دین از عناصر هویت قومی شمرده می‌شود

علمى است در نگاه اول مقاله تا حدودى ثقیل به نظر خواهد آمد. بدیهى است هر یک از شاخه‌هاى اصلی و فرعى این مقوله قابلیت شرح و بسط زیادى دارد و در واقع به نظر من مقوله‌ى هویت ملی و به دنبال آن مسئله‌ى ملی و قومى در ایران به دلایلى از جمله سیاست سانسور و اختناق حاکم در دوره‌ى سابق (پهلوى)، نیاز به کار همه جانبه دارد. لذا کتاب حاضر به عنوان فتح بابى در این زمینه است، تا محققین و صاحب نظران دیگر نیز بتوانند با طرح اندیشه‌هاى خود افق‌هاى جدیدى در رشد و تعالى جامعه‌ى ملی و مدنى ایران بگشایند که قدمت تاریخی نسبتاً زیادى در مقایسه با هویت ملی دارند. برای گروهى از مردم که بخواهند نایل به کسب هویت ملی شوند، تنها وجود عواملی چون سرزمین، منافع اقتصادى، سیاسى، امنیتى و دفاع مشترک و وحدت قوانین و احساس روان‌شناسى فردى - جمعى کافى است.

دکتر صدرالاشرافى در بخش پایانى کتاب به بحث در مورد انواع هویت‌هاى فردى، اجتماعى و انسانى پرداخته و جایگاه هویت قومى، دینى، زبانى و هویت ملی را در میان هویت‌هاى هشت‌گانه‌ى اجتماعى مشخص نموده و نشان داده است که هویت ملی مقوله‌اى است جدا از هویت قومى و زبانى، مانند چشم و گوش و سایر حواس که هر کدام مستقل از دیگرى برای انسان لازم است و وجود یکى باعث نفى دیگرى یا کاستن از ارزش و اهمیت آن نبوده، هر دو مشترکاً به ارتباط انسان با جهان خارج غنا مى‌بخشند، این مشخصه‌ها نیز هر کدام به نوعى در تشکّل شخصیت اجتماعى هر فردى از جامعه لازم بوده و به نوعى مکمل همدیگرند.

این مقاله علاوه بر آن که بر اساس مبانى علمى و تعاریف دقیق کلمات و عبارات تهیه شده و عارى از خیال پردازى‌هاى روشنفکر مأبانه و شاعرانه است، در عین حال سعى نویسنده بر این بوده که حتى‌المقدور مطالب به اختصار و اجمال بیان شوند. لذا همچنان که خاصیت اغلب متون. به امید آن روز

علیرضا صرافى

کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان

همه می‌دانیم که امروز مسئله هویت نه تنها در ایران بلکه در تمام جمهوری‌های آزاد شده از استعمار شوروی سابق از مسائل حاد اجتماعی - سیاسی است. تنش‌های شدید آن نه تنها در درون زندان ملل، یعنی به اصطلاح فدراسیون روسیه نظیر جمهوری چین وجود دارد، بلکه در ترکیه، عراق، سوریه، ایران، افغانستان، پاکستان، کشمیر و سایر ایالات استقلال‌خواه هند و بالاخره ترکستان چین ما شاهد دائمی وجود مسئله هویت قومی و ملی هستیم. بنا به برداشت خودم از مسئله هویت بطور کلی و هویت ملی در معنی خاص آن سعی می‌کنیم که از جنبه علمی به مسئله بنگرم.

جنبه علمی :

- از یکسو عام است و جهانی. البته در علوم انسانی بر خلاف ریاضیات و تا حدودی علوم تجربی، می‌دانیم که استثنا دلیل قاعده است نه ناقض آن.

- از سویی دیگر مقولات علمی (بر خلاف دگم‌های سیاسی و ایدئولوژیک و باورهای دینی و عرفان) فاقد جنبه تقدس هستند. لذا نسخ پذیر می‌باشند

یعنی قابل تغییر و تکمیلند؛) البته با بدست آمدن داده‌ها و تجربیات جدیدی که به صورت مستند و علمی فرضیه یا تئوری پیشین را نفی کرده و خود جانشین آن شوند) و در یک کلام؛ در مقولات علمی اشتباه همیشه مرجوع است. لذا جنبه علمی فاقد جنبه ایمانی (مذهبی - عرفانی) و نیز فاقد جنبه ایقانی (ایدئولوژیک یا دگم سیاسی) است، چرا که علوم اخباری هستند و بر خلاف اخلاق (دینی، عرفانی و سیاسی) انشائی نمی‌باشند. یعنی خبر می‌دهند و روابط را بیان می‌کنند و (باید) و (نباید) و الزامات جبری قراردادی را در آن جایی نیست.

دگم نیز به باورها و مفاهیمی گفته می‌شود که معتقدین به آن‌ها، معنی تحلیلی و دقیق آن مفاهیم را نمی‌شناسند، ولی حاضر به چرا و چون و چند درباره آن نبوده و در نتیجه برخلاف مفاهیم علمی، معتقدین دگم‌ها حاضر و یا قادر به تغییر یا تکمیل ایده‌های ثابت مذهبی یا سیاسی خود نیستند. آنان یا در ایمان خود پابرجا تر شده اسیر تعصبات می‌گردند یا بکلی بی اعتقاد شده و به پوچی و نیهلیسم می‌گرایند.

۱- تعریف‌های مقوله‌های اجتماعی

برای بیان دقیق منظور خویش، مقولات اجتماعی مقاله‌ی خود را نخست به کوتاهی معنی می‌کنم تا از سوءتفاهم‌های ناشی از اشتراک لفظ و اختلاف معانی بحد ممکن اجتناب شود و سپس بشرح قسمت‌های دیگر آن خواهم پرداخت:

۱-۱- تعریف هویت :

هویت، ریشه در فلسفه مشائی (ارسطوئی) دارد. « وقتی ماهیت را به اعتبار و لحاظ مشخص کنند، هویت گویند. « معنی تحت‌اللفظی ماهیت آنچه هست آن می‌باشد» یا « ماهو هو ».

در اصطلاح عمومی « آنچه موجب شناسائی شخص، ایل، قوم یا ملتی شود هویت آن می‌نامیم. « نیز « آنچه در میان تخالف‌ها بتواند خود را عرضه کرده، باقی مانده و ثبات نسبی خود را حفظ نماید. « هویت نامیده می‌شود. اما به عنوان مقوله‌ای از علوم انسانی، هویت بنا به زمان و شرایط سیاسی و اجتماعی و فرهنگی (داخلی و خارجی) دگرگون می‌شود و در واقع، کل

مرکب و متحولی است که اجزا و طیف‌های گوناگون دارد و تداعی کننده ماهیت یا ذاتِ تغییر ناپذیری نبوده و نیست.

۲-۱- تعریف قومیت:

قومیت مفهومی است مربوط به علوم انسانی و ناظر بر همبستگی گروه و یا واحدهای نسبتاً پایدار از تشکل جوامع بشری؛ که همچون حد فاصلی میان جوامع ایلی (با همبستگی تباری- خونی و اسطوره‌ای- زبانی) و جوامع ملی (با همبستگی اقتصادی - سیاسی و شهروندی- حقوقی) قرار می‌گیرد. همبستگی قومی ناظر به سرزمین معین و فرهنگ (دین، زبان و آداب و رسوم) مشخص است که در طول زمان به وجود آمده و تحول می‌یابد. مسلم است که این مراحل تحولی، همواره کامل و متجانس نبوده و به عللی که مورد بحث ما نمی‌تواند باشد، میراث مرحله‌ی قبلی مدت زیادی در مرحله یا مراحل بعدی باقی مانده و به نحوی به حیات خود ادامه می‌دهد و اغلب مانع رشد کامل مرحله‌ی بعدی یا سبب تحول آن می‌شود. مفهوم و معنی قوم در این جمله از گلستان (باب دوم حکایت ۲۴) آمده است: یکی را از مشایخ شام پرسیدند که حقیقت تصوف چیست؟ گفت: از این پیش، طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند به صورت و بمعنی جمع و این زمان قومی به صورت و بمعنی جمع‌اند و بدل پراکنده^(۳). در این جمله سعدی «طایفه» ناظر به خصلت ایلی و قومیت ناظر به اسکان و جمع بودن است.

۳-۱- تعریف ملی:

«ملی» در مفهوم سنتی کلمه از ریشه‌ی ملت به معنی معتقدین به یک پیامبر یا دین آمده است: در قرآن کریم و سپس در اشعار خیام،

مولوی، حافظ و و همچنین در کتاب «الملل و النحل» شهرستانی، به همین معنی بکار رفته است، میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز آن را به عنوان « پیروان یک دین» به کار برده است: « ملت اسلام».^(۴) « ملی » امروزه اصطلاحی متعلق به فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی است و از لحاظ لغوی در زبان‌های لاتین از ریشه « زاده شدن»، « خویشاوندی داشتن» و « هم تباری » می‌آید. شاید سومین شعار انقلاب کبیر فرانسه یعنی « برادری » ناظر به همین معنی بوده است. این شعار متعلق به محافل ماسونی عصر حاکمیت پدرسالاری قرن هیجدهم اروپا بود. لذا « ملی » نظیر « ملیت » مفهومی است که عمری دوپست ساله در دنیا دارد و معطوف به مفهوم « ملت» در معنی اقتصادی- اجتماعی و حقوقی- سیاسی (فرا دینی و فرا ایلی آن) است.

۴-۱- تعریف مدرن « ملت »

در میان تعریف‌های مختلف، بنا به سلیقه و دریافت خود، تعریف زیر را از آن مطرح می‌کنم :

ملت گروه بزرگی از اجتماع انسانی است که افراد آن با آگاهی و در جوّ تفاهم و آزادی قانونی و برابری انسانی و اراده‌ی زیستِ جمعی با هم، بر روی سرزمین معینی زندگی می‌کنند، دارای شرط لازم ملیت‌اند که عبارتند از: داشتن پایتخت معین که تحت حاکمیت دولتی مستقل و خودی قرار دارند. دولتی که بنا به قوانین مصوبه نمایندگان آن ملت، به اداره و دفاع از آن سرزمین، جامعه و منافع آن موظف بوده و نمودِ تمایز فرد- فرد مردمان آن سرزمین از دیگران (بیگانگان) محسوب می‌شود. از اینرو به نظر می‌رسد تولدِ مفهومِ ملت و ملی (در نسبت آن)، به ظهور جامعه و یا ساختار سرمایه‌داری صنعتی و در نتیجه با تجلی انسان اقتصادی، جامعه سیاسی و مدنی و دولت

۴- میرزا فتحعلی آخوند زاده، ۱۳۶۴، مکتوبات مقدمه و تصحیح تجدید نظر از م. صبحدم (محمد جعفر محجوبی) انتشارات مرد امروز - آلمان . (صفحه ۲۰۴).

مدرن، وابسته‌ی همزمان و مترادف است از نظر محتوا ظهور یا به وجود آمدن «جامعه ملی» ناظر به آزادی و برابری کامل حقوقی و انسانی همه افراد یک کشور است که معنی دقیق ولی کمال پذیر خود را نخست در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا به قلم جفرسون و همکاران (آدامز، فرانکلین، لی وینگستن و شرمین) در سال ۱۷۷۶ یافت که همزمان با سال چاپ کتاب دوران ساز «ثروت ملل» آدام اسمیت است. ولی تأثیر جهانی خود را مرهون انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر منتج از آن می‌باشد.

این آزادی و برابری شهروندان در برابر قانون به تدریج در شرایط استقلال و آزادی و رشد ملل صنعتی "اروپای غربی، ایالات متحده و سپس کانادا، استرالیا و زلاندنو" توسعه یافته و می‌یابد و امروزه در سطح و "اشل" جهانی ناظر است به:

– **برابری نژادی:** در مفهوم «فنتوپ» آن یعنی رنگ پوست و قیافه

ظاهری: سفید، سیاه، زرد و سرخ

– **برابری تباری:** شجره‌ی خانوادگی، تعلق ایلی یا قومی و اشرافیت ناظر به آن

– **برابری دینی و ایدئولوژیک:** که در اصطلاح غربی «لانیسته» یعنی نه

دینی نه غیردینی گفته می‌شود و دولت، قانون و آموزش رسمی چنین کشوری نه مبلّغ و نه بر ضد دین یا ایدئولوژی خاصی است. اعتقادات دینی یا سیاسی امریست شخصی و آزاد.

– **برابر جنسی:** زن یا مرد، در احراز همه‌ی مقامات با حقوق اجتماعی برابر

هم به عنوان فرد شهروند برابر.

– **برابری سیاسی و حقوقی:** برای تمام احزاب و سندیکاها و هر نوع تشکل

اقتصادی-سیاسی و اجتماعی موجود در چهار چوب یک کشور و زیر پرچم ملی، با نمود بین المللی دولت خودی و تحت عنوان یک ملت واحد.

چنانچه مشهود است همبستگی ملی بیانگر نوع جدیدی از روابط آزاد و

آگاهانه افراد، گروه‌ها و جوامع بشر است که با فراز و نشیب‌هایی جانشین

همبستگی سنتی (اعم از همبستگی قومی و یا همبستگی ایلی) می‌شود و می‌دانیم که همبستگی قومی - سرزمینی و فرهنگی (زبانی - دینی) نیز خود مرحله تکاملی و به منزله‌ی مرحله‌ی جانشینی برای همبستگی ایلی (خونی - تباری) می‌باشد.

حاشیه‌نشینی و عدم برابری حقوق بخشی از اهالی کشور بهر شکل و عنوان به معنی وجود نقص ذاتی در تکامل هویت ملی است. حاشیه‌نشینی و یا از خود بیگانگی بخشی از شهروندان، بیانگر آن است که هنوز درک درستی از مفهوم ملت و هویت ملی جدید در میان رهبران و افراد جامعه وجود ندارد. از خود بیگانگی یعنی انکار هویت موجود و واقعی بخشی از مردم و جانشین کردن هویت خیالی و جعلی به جای آن.

بخش مهمی از جامعه بشری هم اکنون در مرحله همبستگی ملی قرار دارند. با گسترش ارتباطات و انقلاب دیجیتال و انفورماتیک که بشریت پیشرفته‌ی مرحله صنعتی را پشت سر می‌گذارد، چشم انداز آینده ناظر به همبستگی دیگری است که می‌توان از آن به عنوان همبستگی انسانی و بشری به معنی عمیق کلمه یاد نمود. به شرطی که عقل بشری، عمق و وسعت بیشتری در آمیزش با مهر و عطوفت انسانی بیابد و از قید برتری طلبی، تعصبات و دگم‌های کور دینی و سیاسی (ایلی - قومی - ملی) بخصوص در جوامع صنعتی برهد.

۵-۱- تعریف ایرانیان :

ایرانیان از نظر "ملی" به معنی متولدین و ساکنین در ایران سیاسی کنونی و یا متولد از پدر و مادر (و یا: پدر یا مادر) ایرانی هستند که ورقه‌ی هویت (شناسنامه یا گذرنامه) ایرانی داشته و خود را ایرانی بشاسند و بشناسانند. در

این معنی ایرانی در برگیرنده همه کشور- وندان^(۵) اعم از (ایل وندان، دِه وندان یا شهروندان) ایرانی با تمام خصوصیات مختلف ایلی - تباری، قومی - سرزمینی، زبانی - دینی و بالاخره طبقاتی - عقیدتی است و به همین دلیل ربطی به تعریفها و موارد زیر- که به دوران سنتی و حتی ماقبل تاریخ (اسطوره‌ای) متعلق اند - ندارد. اهم این تعاریف نادرست بدین قرار است :

الف - تعریف « نامه‌ی تنسر »^(۶) که ایرانی را به معنی خاضع و تسلیم (به شاه ودین) معنی می‌کند و ایران را « بلاد الخاضعین » یعنی کشور سرسپردگان معنی می‌کند.

ب - اصطلاح « دینی - اوستائی » مربوط به ایل و سپس معطوف به قوم اسطوره‌ای « ایر و سرزمین یا شهر (کشور) اسطوره‌ای « ائیرانو ویجه »، که بنوشته یسناها^(۷) و بخصوص وندیداد^(۸) سرزمین و کشور نیکی که « اهورامزدا آفریده » بوده است. زمان تاریخی، مکان جغرافیایی و خود قوم

۵- کشور وندان اصطلاحی است که من در رابطه با ساختار سنتی جامعه ایران که از دوره ایلام تا کنون پابرجا مانده است، وضع و باصطلاح جعل کرده‌ام، که در برگیرنده ایل وندان، دِه وندان و شهروندان ایرانی است که در مثلث همزیست (ایل، دِه و شهر) در هر ناحیه (استان) از ممالک محروسه ایران، ساختار سنتی ایران را بوجود آورده است

۶- تنسر - (نامه تنسر به گشنسب) ۱۳۵۴، چاپ اول : ۱۳۱۱، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ خوارزمی - تهران (صفحه ۷۴ و ۱۷۳).

۷- یسنا (اوستا) - جلد اول ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶) گزارش پور داوود - ابراهیم . انتشارات دانشگاه تهران - چاپ سوم شماره ۱۵۹۶ (شماره مسلسل ۱۹۷۱) پاره ۱۴.

در مورد فریدون و سه فرزندش نیز رجوع کنید به دینکرد کتاب هشتم - فصل دوازدهم فقره ۹ و همچنین مهرداد بهار ۱۳۶۲ پژوهشی در اساطیر ایران - مهرداد بهار (۱۳۶۲) - پاره نخست - انتشارات طوس : شماره ۲۴۹، (صفحه ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵) به نقل از بندهش (فصل ۳۱ بند ۹ - ۱۴)

۸- اوستا ۱۳۷۰ (کهنترین سرودهای ایرانیان)، گزارش و پژوهش جلیل دوست خواه، انتشارات مروارید، جلد دوم (فرگرد نخست پاره ۲ و ۳، فرگرد دوم پاره ۲۱).

«اير» هنوز از نظر علمى و تاريخى شناخته شده نيست و لذا هر سه اسطوره‌اى هستند.

پ - اصطلاح ايلي (تبارى - اسطوره‌اى) سلم، تور و ايرج كه به اسطوره و ميتولوژى مشترك هند و ايران تعلق دارد و به دوران ايلي آن‌ها متعلق است، (سريمه^(۹) : سرم يا سام؛ توتيريه^(۱۰) : تور؛ ائيريه^(۱۱) يا ايريا : ايرج) بعدها اين سه قوم را به فرد اسطوره‌اى مبدل کرده و فرزندان ثرئتون^(۱۲) (در سانسكريت تريت^(۱۳)) قلمداد نمودند.^(۱۴)

ت - افسانه نژاد « پاك » آريائى در برابر (لابد) نژادهائى « ناپاك » ديگر. اين نظريه به طرح عوامانه و ضد انساني و ضد ملي مفهوم قرن هيچده - نوزدهمى « نژاد » متكى است و تبار اسطوره‌اى را با نژاد يكي مى‌گيرد. مى‌دانيم از نظر ظاهرى يا فنوتىپ « نژاد سفيد » در برگرينده ايلات و اقوام و ملل تحليلى (آريايى) زبان، قالبى (سامى) زبان و التصاقى (ترك) زبان است.^(۱۵) همچنان‌كه نژاد زرد (به عنوان مقوله فنوتىپ ظاهرى نژاد) هم در برگرينده ايلات و اقوام و ملل متكلم به زبان‌هاى تحليلى (آريائى) مانند هزاره‌هاى افغانستان، مردم تاجيكستان چين و بخشى از اهالى جمهورى تاجيكستان و ديگر فارسى زبانان آسيائى ميانه و ايران است؛ همچنين قسمتى از ايلات، اقوام و ملل تركى زبان آسيائى ميانه، ايران و تركيه را نيز شامل مى‌شود.

از نظر ژنوتىپ يعنى مفهوم علمى و واقعى نژاد، تا كنون هيچگونه تحقيقى علمى و جدى در مقوله ژنتيك بر روى اسيدهائى آمينه ژن‌هاى كرموزوم‌هاى

9-Sairima 10-Tuirya 11-Airya 12-Thraetaona 13-Trita

۱۴ - مراجعه شود به « بند هشن ». ۱۵ - ارجاع زبان‌ها به تبار اسطوره‌اى (آريائى - سامى) نظير بيان جغرافيايى (ژئوپلتيك) آن‌ها (هند و اروپائى يا اورال و آلتائيك) جنبه علمى ندارد و درست‌تر است آن‌ها را بنا به ساختار دستورى‌شان بناميم : زبان‌هاى تحليلى بجائى زبان‌هاى آريائى يا هند و اروپائى و هند و ژرمنى و زبان‌هاى قالبى يا تصريفى بجائى زبان‌هاى « سامى » و زبان‌هاى پسوندى و يا پيوندى يا التصافى بجائى زبان‌هاى « اورال و آلتائى » : آزيانيك و قفقازى.

ساکنین مناطق مختلف ایران انجام نشده است. لذا سخن گفتن از آن بنا به منطق علمی (ریاضی)، نه درست است و نه نادرست، بلکه ادعایی است بی‌معنی که دکانداران سیاسی بیگانه و خودی از آن بهره گرفته و می‌گیرند و همواره ساده دلان فریب خورده و خودباخته، هیزم بیار آتش بیداد آن می‌باشد.

ث - بالاخره اصطلاح «ژئوپولتیک» زبان‌های «هند و اروپائی» و بخصوص متکلمین به زبان فارسی^(۱۶) نیز در تعریف «ملت ایران» و هویت «ملی ایرانیان» نمی‌توانند مورد تکیه قرار گیرد. زیرا صرف‌نظر از نادرستی و عدم صحت این اصطلاح برای امروز - چنانچه خواهیم دید - هویت ملی بر خلاف هویت قومی و یا هویت ایلّی، وابسته به مقوله‌ی دین و یا زبان یا تبار و اسطوره نیست و با تعدّد یا تغییر آن‌ها بنا به منافع ملی پابرجا می‌ماند. مثال‌های هندوستان (مهد اصلی اقوام متکلم به زبان‌های تحلیلی)، پاکستان و مالزی، با تغییر زبان مشترک ملی‌شان از یکسو و سوئیس و کانادا با تعدّد زبان ملی‌شان از سوی دیگر، می‌توانند به عنوان نمونه‌هایی جهت اثبات عدم وابستگی هویت ملی مدرن (سرمایه داری صنعتی) به مقوله زبان خاطر نشان شوند. بعلاوه مرز فرهنگی زبان فارسی، هم دربرگیرنده ملیت‌های غیر ایرانی نظیر افغان‌ها، تاجیک‌ها و ... است و هم شامل ایرانیانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست نمی‌باشد.

با قبول «تکلم به زبان فارسی مترادف با داشتن هویت ایرانی است»^(۱۷) بایستی همه‌ی فارسی‌ن‌دان‌های ایران را کشوروندان درجه دومی پنداشت که حاشیه نشین بوده و هنوز «هویت ایرانی» کامل را که تکلم به زبان فارسی و فراموش کردن زبان مادری‌شان است احراز نکرده اند (!) نتیجه اینکه تکلم به زبان فارسی نظیر اعتقاد دینی (به اسلام یا شیعه دوازده امامی) یا تعلق به نژاد و تبار اسطوره‌ای (آریائی) جنبه ایجابی یا سلبی در تعریف ایرانیان و

۱۶- نائل خانلری، پرویز، ۱۳۶۱ «زبان‌شناسی و زبان فارسی» انتشارات طوس، شماره ۲۲۴، تهران (صفحه ۱۷۵)

۱۷- مراجعه شود به ضمیمه شماره (۱)

هویت ملی آنان ندارد و نمی‌توان تعریف جامع و مانعی با تکیه بر تکلم به زبان فارسی برای ایرانیان بدست داد. همچنان‌که بر اساس دین و اعتقاد سیاسی یا تبار و نژاد ادعائی امکان ارائه تعریف جامع و مانع از ایرانیان و هویت ملی آنان ممکن نیست.

رابطه هویت ملی با تحول نسبت طبقاتی و تحویل طبقه‌ای به طبقه دیگر در شرایط کنونی تغییری در اساس ساختار و سیستم سرمایه داری و نیز هویت ملی پدید نمی‌آورد ولی به شهادت تاریخ هویت ملی مدرن با ظهور و سلطه یا توسعه سه طبقه‌ی اصلی سیستم سرمایه داری همراه بود، این سه طبقه عبارتند از :

– **سرمایه داران** (اعم از مالی و بانکی، صنعتی و کشاورزی که از دل سرمایه داری تجاری و استعماری سربرآوردند) : که انقلاب صنعتی انگلستان، انقلاب کبیر سیاسی فرانسه و توسعه‌ی استعماری این دو کشور خواست و یا دست ساخت این طبقه بود.

– **کارگران صنعتی و کشاورزی مدرن** : که انقلاب کارگری آلمان، کمون پاریس و انقلابهای کمونیستی بعدی و تمام سلسله اعتصابات کارگری که تا به امروز ادامه دارد، نشانه تاریخی و اجتماعی این طبقه است.

– **سرویس**: شامل اطباء، مهندسين و کارمندان ادارات و شرکت‌ها در معنی طبقه متوسط جدید که گاه از حاکمیت آنها به عنوان بوروکراسی نامبرده می‌شود.

ظهور و توسعه این سه طبقه با محو و یا تحلیل طبقات و به عبارت صحیح‌تر سلسله مراتب اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری مترادف بود، (اشراف، نجبا، فئودالها و روحانیون صاحب زمین و نیز رعیت‌ها و خوش‌نشین‌ها و سروه‌ها و زارعین سنتی و ...)

۲- کثرت " ایلی " و " قومی "

در سرزمین ایران

بنا به ترتیب وقوع حوادث تاریخی (کرونولوژی)

۱-۲- اقوام اولیه :

در دوران نو سنگی، ساکنان اصلی در محدود ایران کنونی از مرحله شکار و جمع آوری دانه‌ها و میوه‌ها و غارنشینی، بالاخره به روستا نشینی در حدود ۸ - ۹ هزار سال پیش از میلاد ره سپردند. باکشف و نگهداری و سپس طرز افروختن آتش، زراعت، اهلی کردن حیوانات، ریسندگی، سفال‌سازی و خانه‌سازی و ... وارد مرحله نوینی از تمدن تولیدی شدند که در آن همبستگی ایلی (خونی - تباری) به تدریج به همبستگی قومی (سرزمینی - فرهنگی) متحول شد.^(۱۸)

۱۸- اسکندری - ایرج ۱۹۸۴ (۱۳۶۳) در تاریکی هزاره ها - روند فروپاشی جامعه بدوی و تشکیل نخستین دولت در سرزمین ایران - چاپ پاریس . (صفحه ۲۲ و ۱۲) .

دو روستای نخستین در ناحیه کرمانشاهان قرار داشته و امروز بنام‌های تپه آسیاب و تپه سراب نامیده می‌شوند. از ساکنین آن‌ها جز آثار باستانی، اثر کتابی (خط) باقی نمانده و احتمال می‌رود آن‌ها نیز از اقوام دراویدی بوده‌اند. بلوچ‌های براهوئی تنها بقایای ساکنان اصلی در کشور کنونی ایران هستند.^(۱۹)

۲-۲ اقوام التصافی زبان ایلامی:^(۲۰)

از هفت هزار سال و بخصوص هزاره پنجم پیش از میلاد، روستای نشینی در سراسر ایران کنونی رونق یافت. مهاجرت اقوام ایلامی به ناحیه خوزستان از ناحیه‌ای واقع در ترکمنستان یا از اطراف غار آزیق واقع در آذربایجان شمالی مرحله جدیدی در تاریخ تمدن کشور ما گشود. آنان به پیروی و الهام از اقوام هم‌ریشه سومری در حدود هزاره پنجم و چهارم پیش از میلاد به تأسیس تمدن ایلام و سپس دولت - شهر شوش (۲۸۰۰ ق.م) نایل آمدند و ساختار مثلث همزیست « ایل و ده و شهر » و نیز تأسیس دولت شهرهای متعدد و دولت سراسری، کشف خط ایلامی مقدم، سرامیک، زراعت پیشرفته، حقوق مدنی و برابری زن و مرد و ... را در تمدن ایلامی‌ها می‌توان سراغ گرفت. اقوام ایلامی به عنوان پایه گذاران تمدن در سرزمین ایران در مدت هفت هزار سال از مرحله سفال، سفال رنگی، سرامیک، مفرغ و آهن گذشته و یک دولت

۱۹ - هنری فیلد ، ۱۳۴۳ ، « مردم شناسی » ترجمه دکتر عبدا. فریار ، چاپ انتشارات کتابخانه ابن سینا ، تهران. (صفحه ۱۴۲ و ۷۳۱).

کتاب در ۱۹۳۹ چاپ شده و مطالب آن راجع به نژاد به مقوله فنوتیپ مربوط است ، زیرا هنوز علم ژنتیک به عنوان یک علم مطرح نبود: اسید دز اکسی ریبو نوکلئیک (DNA) یا (ADN) در ۲۵ آوریل ۱۹۵۳ (۵ اردیبهشت ۱۳۳۲) در انگلستان (مجله‌ی طبیعت) به جهان معرفی شد و تقریباً پنجاه سال طول کشید تا بخش مهمی از راز وراثت (از جمله انسان) را کشف کردند ، در پائیز سال ۲۰۰۰ میلادی

۲۰- مراجعه شود به ضمیمه شماره (۲).

سراسری با تمدنی درخشان در ۲۲۵۰ سال قبل از میلاد به وجود آوردند.^(۲۱) همه اقوام بعدی در سرزمین ایران مقلدان « شایست » یا « ناشایست » ایلامی‌ها بودند. سلطنت ایلام پس از ۲۲۱۰ سال در ۶۴۰ ق.م منقرض شد ولی تمدن و فرهنگ آن تا انقراض سلسله هخامنشی (۳۳۰ ق.م) پایدار ماند. از زبان آن‌ها تا قرن چهارم هجری هم توسط جغرافی‌نویسان مسلمان سخن رفته است.^(۲۲)

در کنار و به دنبال تمدن ایلامی‌ها، تمدنهای دیگری بر دامنه « زاگرس » از خوزستان تا آذربایجان و « سی یلک » کاشان و « شهرسوخته » کرمان و... پا گرفت که خط ایلامی در آن‌ها رایج بود و زبان شناسان زبان آن‌ها را از گروه زبان‌های التصافی (پیوندی)^(۲۳) دانسته‌اید. از جمله‌اند: گوتی‌ها، لولوبی‌ها، مانناها، کاسی‌ها، اورارتوها و... همینطور دو قبیله از شش قبیله مادها یعنی « بودی‌اوی‌ها » و « مَغ »ها مورخین زبان همه آن‌ها « آزی آنیک »^(۲۴) می‌نامند.^(۲۵)

در ژئوپولیتیک این زبان‌ها را متعلق به خانواده زبان‌های « اورال و آلتایی » دانسته‌اید و امروزه زبان‌های کره‌ای، فنلاندی، منچوری، ترکی، مغولی، مجاری و را جزء زبان‌های « اورال و آلتایی » محسوب می‌دارند که نامناسب بودن و نادرست بودن این نامگذاری نظیر اصطلاح زبان‌های « هندی و اروپایی » یا زبان‌های « سامی » و « آریایی » آشکار است.^(۲۶)

۲۱- AMIET Pierre 1966 "Elam", ARCHEE EDITION, FRANCE (p.578 - 581)

این کتاب توسط شیرین بیانی، تحت عنوان « ایلام »، به فارسی ترجمه شده است.

۲۲- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد استخری، المسالك والممالك، ۹۵۰ م. = ۳۲۸ هـ. ش. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۰ تهران (صفحه ۴۳)

۲۳- Asianique - ۲۴ Langue Agglutinante ۱۹۴۳ 'L'iran Antigue - ۲۵ HUART Clement 1943
Edition Albin Michel ' Paris. (p.33)

۲۶- مراجعه شود به مقالهی " مسئله زبان مشترک و زبان مادری روزگار نو، شماره ۱۷۲، صفحه ۵۶ و ۵۹، و مسلسل شماره های بعدی تا ۱۸۶ از همین قلم.

مناسب‌ترین صورت نامیدن زبان‌ها با توجه به جنبه ساختاری خود آن‌ها است. از این رو مناسب‌تر است همه آن زبان‌های خاموش (ایلامی و ...) و زبان‌های زنده فنلاندی و ترکی و... را «زبان‌های پیوندی یا التصافی» نامید.^(۲۷) به علت آن‌که زبان ایلامی‌ها و سایر تمدن‌های فوق‌الذکر همگی التصافی بود و نه تحلیلی (آریایی) در دوران ۵۳ ساله پهلوی این تمدن‌ها به عمد به فراموشی سپرده شدند و تاریخ ایران از میانه آن یعنی هخامنشی‌ها و حداکثر از مادها مورد توجه مورخین داخلی^(۲۸) (جز پیرنیا: تاریخ ایران باستان) و برخی از مورخین خارجی چون (پطروشفسکی و دیاکونوف) قرار گرفت. بقایای فرهنگ آریامهری در ادامه همان سیاست هنوز هم با مطرح شدن تمدن درخشان ایلامی بشدت می‌ستیزد.^(۲۹)

۳-۲ اقوام قالبی (سامی) زبان :

در نیمه هزاره سوم قبل از میلاد اقوام (سامی) زبان اکدی (۲۴۵۰ ق.م) تمدن سومری را جذب و حفظ کرده و مردم آنرا تحت سلطه سیاسی خود قرار دادند که دو تمدن بابل و آسور بعدها از اکد به وجود آمدند. سامی نامیدن اکدی‌ها علاوه بر خطای اسطوره‌ای، خطای تاریخی نیز هست زیرا اکدیان نه نوح و نه فرزندانشان سام و حام و یافث را می‌شناختند و نه در آن زمان قوم یهود و اسطوره نوحش وجود خارجی داشته است. (که حداکثر بنا به روایت دینی‌شان به بعد از ۱۳۰۰ ق.م متعلق است) اما زبان اکدیان از لحاظ ساختاری نظیر عبری و عربی امروز و آرامی و آسوری و بابلی قدیم جزو زبان‌های

۲۷- GRILLOT - Susini (Francoise) 1987 ' Eiements de Grammair Elamite ' Reherche sur Les Civilisation Editions . (p.12)

۲۸- مراجعه شود به ضمیمه شماره (۳).

۲۹- دکتر صادق ملک شه‌میرزادی ، ۱۳۷۲ - " ایلام نخستین دولت فدرال جهان " . مجله نشر دانش ، سال سیزدهم ، شماره چهارم . (صفحه ۳۷ - ۴۱) .

قالبی و نخستین آن‌ها در تاریخ است، از اخلاف اکدی‌ان بابلی‌ها تجارت بین‌المللی و نخستین صرافی‌ها بین کشورها را تأسیس کردند و تدوین نخستین قانون جهان مشهور به قانون حمورابی (قرن ۱۷ ق.م) نیز از آن‌هاست. آسوریان بر غرب ایران تا ری (تهران) و کناره دریای خزر حکومت راندند و شهر «ارومیه»^(۳۰) یادگار آن‌هاست. دو قوم کلدانی (نصرانی) و آسوری (نسطوری) خود را منصوب به بابل (کلده) و آسور باستان می‌کنند، ولی نظیر کردان در رابطه با مدها از لحاظ تاریخی نمی‌توان با این ادعا سند اثباتی ارائه داد. دین آن‌ها از شاخه‌های مسیحیت شرقی است (نصرانی و نسطوری) و در واقع خود از بقایای اقوام آرامی سوریه هستند.^(۳۱)

۴-۲- اقوام تحلیلی (آریایی) زبان: ماد و هخامنش

اقوام تحلیلی زبان آریائی در نخستین مهاجرت خود حدود دو هزارسال قبل از میلاد از هند به آناتولی از ایران کنونی گذشتند و به تأسیس دو پادشاهی هیتی و میتانی که در واقع حکومت یک آریستوکراسی نظامی اقوام تحلیلی زبان بر اقوام التصافی زبان آن‌جا بود نائل آمدند. در صلح نامه‌ی مشهور بین آن‌ها (حدود ۱۳۸۰ ق.م) که در «بغازکوی»^(۳۲) آناتولی موجود است علاوه بر خدایان حاکمان، نظیر میترا، وارونا و اینیرا به نام خدایان مردمان آنجا که التصافی زبان بودند نیز برمی‌خوریم، برخی نیز مسیر حرکت را بر عکس پنداشته‌اید و منشاء مهاجرت را از آناتولی به ایران و از ایران شرقی به هند قلمداد می‌کنند.

در مهاجرت دوم اقوام تحلیلی زبان است که آن‌ها به زاگرس یعنی بخش غربی ایران کنونی با گله‌های خود رسیده (۱۲۰۰ ق.م) و ضمن ترکیب و اتحاد با اقوام محلی تحت تأثیر تمدن‌های پیشرفته شهر و روستانشین التصافی زبان

۳۰- اورمیه به زبان آسوری به معنی شهر آب است. ۳۱- هنری فیلد همان، (صفحه ۵۶) و فرهنگ معین جلد پنجم (صفحه ۷۵۵). ۳۲- بغاز کوی در ۱۵۰ کیلومتری شرق آنکارا قرار دارد.

(ایلام) و قالبی زبان (بابل و آسور) و نیز التصافی زبان (اورارتو)، پس از پانصد سال به تأسیس پادشاهی ماد (از ۷۰۵ ق.م در واقع ۶۱۲ ق.م) و سپس شاهنشاهی و امپراتوری هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) نایل آمدند. مادها نیز نظیر اقوام قبلی سه مرحله ایلامی (ایل، ده و شهر) را طی کرده و شهر همدان^(۳۳) را پدید آوردند. اما پارس‌ها موقع تأسیس شاهنشاهی خود بوسیله‌ی کوروش کبیر به نوشته هرودت از چهار قبیله کوچ رو و شش قبیله روستا نشین مرکب بودند. پارس‌ها بعد از مستقر نمودن امپراتوری خود، پایتخت‌های کشورهای مفتوحه (همدان، بابل و شوش) را بنا به عادت کوچ روی ایشان، به پایتخت‌های ییلاقی و قشلاقی خویش مبدل ساختند که شوش پایتخت اصلی و به عبارت دیگر زمستانی شان بود. به شهادت تاریخ، پارس‌ها مانند مغول‌ها در موقع تأسیس امپراتوری خویش شهرنشین نبوده و شهرهایی نظیر همدان و شوش و ... که متعلق به مادها و ایلامی‌ها و ... بود را نداشتند. بخشی از ترکیب قومی ایران به این دوره مربوط است. کردها مدعی هستند که از بازماندگان مادها می‌باشند. قسمتی از زبان‌های تحلیلی موجود در ایران را از نظر اصوات اصلی و گرامری و لغات اساسی، می‌توان با زبان پارسی باستان برادر دانست، نظیر کردی کرمانجی و سنگسری (البته به قید احتیاط) اما از مادها تا کنون نوشته‌ای بدست نیامده تا بتوان زبان آن‌ها را مورد قضاوت قرار داد. ایلامی‌ها و دیگر اقوام التصافی زبان نظیر اقوام تحلیلی زبان ماد و پارس همگی امروزه جزء اقوام (و زبان‌های) خاموش شده‌ی تاریخ ایران محسوب می‌شوند. ما قومی باین نام‌ها و متکلمینی بدان زبان‌ها نمی‌شناسیم. همچنان که هویت اصلی ایلی آن‌ها در نتیجه روستائیشینی و شهرنشینی به هویت قومی (سرزمینی - فرهنگی: زبانی و دینی) مبدل شده بود، با تغییر زبان و فرهنگشان، همه آن اقوام به عنوان طوایف، هویت قومی خود را از دست دادند. هر چند از نظر ژنتیکی نظیر ساکنین اولیه بلوچ و مهاجرین التصافی زبان یا قالبی زبان قبلی و

بعدى هنوز هم به حيات ژنتيکى خود در ساکنان ايران کنونى ادامه مى دهند.

۵-۲- تصرف ايران از سوى مقدونيان به سرکردگى اسکندرکبير

انقراض امپراتورى عظيم هخامنشى که چهارمين جهانگشائى بزرگ تاريخ سنتى بشر محسوب مى شود، با سرعتى باورنکردنى رخ داد (سال ۳۳۰ ق.م) با مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از ميلاد در بابل « ماترک » او بين سه سردارش تقسيم شد. سلوکوس بر ميراث شرقى مسلط شد. او و جانشينانش بر خلاف بطلميوس که مصر را داشت، رغبتى به ترويج دانش و فلسفه از خود نشان ندادند. حکومت سلوکیان مقدونى (واقع در جمهورى ماسادونى کنونى و بخشى از يونان امروزي) که مروج فرهنگ يونانى بودند، هر چند آثار سياسى، اقتصادى و فرهنگى عظيمى داشت، ولى از آنان نظير اقوام قبلى در ايران کنونى اثر قومى (زبانى - دينى) مشخص پيدا نيست. با سلطه مقدونيان از نظر سياسى امپراتورى هخامنشى منقرض شد. از نظر اقتصادى تجارت شرق و غرب رونق فراوانى يافت.

اما (بنا به نظر بعضى محققان) تمام کوشش سلوکیان مقدونى جهت برقرارى سيستم « مرکز و حاشيه » يونانى بجای سيستم مثلث همزيست « ايل و ده و شهر » ايلامى يا ايرانى ناکام ماند. به شهادت تاريخ، اسکندر براى تبديل شدن از شاه مقدونيان به امپراتور تمام متصرفات خود، علاوه بر استخدام سربازان و حتى افسران پارسى در ارتش خود، دستور مى دهد که ده هزار سرباز مقدونى با ده هزار دختر پارسى ازدواج کنند. مسلم است که اين آميزش (نظيرى آميزش هاى قبلى و بعدى) آثار ژنتيکى پايدارى در ساکنين ايران گذاشته است. اما فرهنگ مقدونى - يونانى شان جزء فرهنگ هاى خاموش است. تأثير فرهنگى پيروزى اسکندر به اشاره چنين است : دين آوَرّ مزدا پرستى هخامنشى ها (که مسلماً زرتشتى نبودند) نظير دين ايلامى ها و بابلى ها

و سه زبان این اقوام بتدریج به فراموشی سپرده شدند. خط میخی این سه زبان که نمودار همزیستی سه زبان التصافی (ایلامی)، قالبی (بابلی) و تحلیلی (پارسی باستان) بود، به سرعت بطور آنی در ایران از میان رفت.

از آغاز تمدن و تأسیس دولت ایلامی (۲۸۵۰ ق.م) تا انقراض قاجاریه (۱۹۲۵ م. یا ۱۳۰۴ هـ . ش.) یعنی مدت ۵ هزار سال، کشور ما مهد همزیستی زبان های (سه گانه اداری) و فرهنگ های مختلف به شرح زیر بوده است :

الف - در دوره ایلامی ها :

- ۱- زبان ایلامی (التصافی)
- ۲- زبان سومری (التصافی)
- ۳- زبان اکدی (قالبی)

ب - در دوره هخامنشی ها :

- ۱- زبان بابلی (قالبی) : زبان تجارت و دیپلماسی که در بین کشورهای مختلف رواج داشت. نظیر زبان انگلیسی امروز : (البته انگلیسی زبان بانک، اطلاعات، هواپیمائی، علم و تکنیک هم هست)
- ۲- زبان ایلامی (التصافی) : زبان پایتخت اصلی بود و زبان دیوان و کاتبان و نهاد اداره کشور محسوب می شد.
- ۳- زبان پارسی باستان (تحلیلی) : زبان سلطنت، قوم حاکم و نهاد قشون (جنگ) بود. (۳۴)

۳۴- دکتر پرویز خانلری که باین عملکرد « اداری » زبان ها توجه ندارد ، در کتاب « کتابشناسی و زبان فارسی » صفحه ۶۱، مسئله را به هوس و عادت ارجاع می دهد و می نویسد :
 « | داریوش | این کتیبه ها را معمولاً به سه زبان نوشته (نویسانده) است : یکی پارسی باستان که زبان مادری این (شاه) بود، دیگری به عیلامی یا زبان محلی ولایات شوش و سوم بابلی که زبانی سامی است و از زمان های قدیمتر در ناحیه دجله و فرات و کشورهای همسایه آن رواج داشته است. »

جالب است که در دوره هخامنشی نیز، همچون بعد از اسلام سه گروه مختلف زبانی با هم همزیستی داشتند.

۶-۲- اشکانیان :

در سال ۲۸۲ قبل از میلاد، اقوام « پرن » و در راس آن‌ها اشک اول به گرگان حمله نموده، آنجا را متصرف شدند و بتدریج ایران را فتح کرده تا در سال ۱۴۱ ق.م پایتخت سلوکیان یعنی شهر سلوکیه (در نزدیکی بغداد کنونی) بدست اشکانیان افتاد که بعدها نام تیسفون (مداین) بدان دادند. این تصرف تدریجی ایران به دست اقوام تحت حاکمیت اشکانیان باعث شد که ایلات زیادی به ایران کنونی مهاجرت کردند. به نظر می‌رسد بخش مهمی از اقوام متکلم به زبان‌های تحلیلی ایران (جز فارسی زبانان) یادگار دوره اشکانی است که آخرین مهاجرت اقوام تحلیلی زبان به این سرزمین است. چنانچه خواهیم دید، زبان فارسی بعد از اسلام بتدریج از شرق به غرب ایران به عنوان زبان دولت و کاتبان و نیز شعر و عرفان پیشروی کرد و زبان‌های محلی را در مراکز دولتی، اداری، فرهنگی و دینی در خود تحلیل برد و به اصطلاح « فارسی‌زده‌شان » کرد. به عبارت دیگر زبان فارسی یادگار مهاجرت هیچ قوم بخصوصی به ایران کنونی نبوده است.

در دوره اشکانیان نیز سه زبان اداری کشور به قرار زیر بوده اند :

۱- زبان یونانی (تحلیلی) : زبان تجارت بود و در مصر بطلمیوسیان زبان علم و فلسفه محسوب می شد. در معیار حکومتی (و نه قومی) نظیر دوره هخامنشی و سلوکی می‌توان گفت که اصطلاح زبان‌های هند و اروپائی در سطح حکومتی آن زمان قابل طرح است. زیرا این زبان‌ها از هند تا اروپا زبان حاکمان بودند. یعنی این نام مصداق واقعی داشت و تا انقراض ساسانی‌ها (۶۲۴ میلادی) نیز معتبر بود.

۲- زبان آرامی (قالبی) : به عنوان زبان کاتبان از اواخر دوره هخامنشی رایج شد و در دوره اشکانی به تنها زبان کاتبان دربار مبدل گشت که تا سقوط ساسانیان زبان کاتبان دربار بود.

۳- زبان پهلوی اشکانی یا پهلوی شمالی (تحلیلی) : زبان سلطنت و قشون بود که همواره زبان قوم حاکم محسوب می‌شد، و تحت تأثیر کاتبان آرامی **هزوارش** در آن فراوان است، کاتبان به آرامی می‌نوشتند و به پهلوی می‌خواندند و تلفظ می‌کردند. مثلاً "لحما" می‌نوشتند و "گوشت" می‌خواندند. آیین مهر در اوایل سلطنت اشکانیان ظهور کرد و با اصول هفتگانه‌اش تنظیم کننده بخش مهمی از حیات اجتماعی، اقتصادی و دینی آن عصر بود. گویا تلاش اشکانی دستور جمع‌آوری اوستا را داده بود اما اثری از آن پیدا نیست. درگیری نظامی ایران اشکانی با روم، معمولاً با پیروزی اشکانیان همراه بود. شکل حکومت در دوره اشکانی نظیر ایلام و اوایل هخامنشی به صورت فدرال سنتی بود.

۷-۲- کودتای اردشیر و تأسیس سلطنت ساسانیان (۶۲۴-۲۲۴ میلادی) :

این کودتا تحول مهمی در ساختار ایلی و قومی ایران به وجود نیاورد. اما به معنی واقعی کلمه حکومت فدرال سنتی یعنی شاهنشاهی را به حکومت متمرکز یعنی پادشاهی تغییر داد. از دوره ساسانیان است که با محو شاهنشاهی فدرال و ایجاد پادشاهی متمرکز، به کشور ایران «ایران شهر» نام می‌دهند و اردشیر خود را پادشاه ایران و انیران می‌نامد و در «نامه تنسر»^(۳۵) به اصطلاح «ایران آرتشتار» برمی‌خوریم و نیز مقام و پستی بنام «ایران دبیر» وجود داشت.^(۳۶) در دوره ساسانیان از یکسو شهرسازی رونق یافت و از سوی

۳۵- "نامه تنسر" که اشاره به زمان انوشیروان دارد و مسلماً جمع آوری و تألیف آن در بعد از اسلام انجام شده است. مثل تألیف تمام متون دینی منسوب به زرتشت.

۳۶- مراجعه کنید به مقاله‌ای از همین قلم در ماهنامه «ایران»، پاریس، شماره پنجم، بهمن ۱۳۷۳، (صفحه ۱۳-۱۱).

ديگر بروايت زرتشتيان در بعد از اسلام با رسميت يافتن دين زرتشتى به عنوان دين دولتى و دين رسمى، دعوای دينى در ايران ظاهر شد (از ۲۲۴ ميلادى) و تا به امروز ادامه دارد. رسميت يافتن دين زرتشت در مرحله آغاز انحطاط ساسانيان، طرح اصلاحات عقيم شده عرفان مزدكى را در پى داشت كه ملهم از اصلاحات پيشواى دينى بنام « بندوس » بود. در اين دوره علاوه بر تحول دينى ما شاهد تحول زبانى هم هستيم، به شرح زير:

الف - از سه زبان ادارى عصر اشكاني تنها زبان يونانى خاموش شد و جاى خود را به زبان دينى « اوستائى » (تحليلى) سپرد كه در عهد انوشيروان خط « دين دبیره » ^(۳۷) را براى تلفظ دقيق كلمات مقدس آن از روى خط آرامى و سانسكريت ابداع كردند. (تقريباً ۵۶۹ ميلادى).

ب - زبان آرامى (قالبى) همچنان زبان كتابت بود.

پ - زبان پهلوى (تحليلى) زبان سلطنت و جنگ بود، و تنها در متون مانوى « هزوارش » وجود نداشت .

ت - عدهاى معتقدند كه در تيسفون زبان فارسى كنونى به عنوان زبان « دربارى » يا « درى » رواج داشته است (نظير دربار تزارها كه فرانسه زبان رايج بود) اما مسلماً در اطراف شهر تيسفون ايل كوچ رو مردمان ده نشين و شهرنشين از اقوام فارسى زبان وجود نداشت و ما تنها در افغانستان و تاجيكستان است كه به ساختار « ايل و ده و شهر » در مورد اقوام فارسى زبان آن هم بعد از اسلام بر مى خوريم، نه در تيسفون و نه در داخل ايران كنونى، چنانكه اشاره شد مسلماً زبان فارسى بعد از اسلام برخى زبانهاى محلى را بتدريج « فارسى زده » كرده و شهرهائى كه مراكز ادارى و فرهنگى و تعليم و تربيت بوده اند فارسى زبان شده اما ايلات و روستاهائى اطراف شهرها عموماً به

۳۷- مقايسه خط دين دبیره با ۴۴ علامت صدا دار و بى صدا با خط سانسكريت (۳۳ حرف پى صدا و ۱۳ حرف با صدا همراه ۳ علامت نظير (— — —) بسيار جالب است. همچنانكه مقايسه خط دين دبیره و خط سانسكريت با خط آرامى مى تواند مسير انتقال الفباى فنيقى بوسيله اقوام آرامى و تكميل يا انحطاط آن بوسيله اقوام ديگر را آشكار سازد.

زبان قبلی متکلم بوده‌اند، از میگون و کن تهران تا « جز » اصفهان و یا زبان قدیم رازی و فهلویات شیرازی سعدی و اشعار زاکانی عبید زاکانی و ... همگی شاهد و دلیل این واقعیت جامعه شناسی^(۳۸) و تاریخی است.^(۳۹)

مناسبات اقوام ایرانی با همسایگان ترک و عرب قبل از ظهور اسلام

از زمان شاپور دوم، اقوام ایرانی آن زمان علاوه بر جنگ‌های مداوم با روم شرقی (بیزانس مسیحی در ترکیه امروزی) از یکسو با اعراب درگیر می‌شوند و شاپور دوم از کتف (شانه‌های) آنان طناب می‌گذراند و به افتخار لقب «ذوالاکتافی» نایل می‌آید، بعدها بهرام گور در میان اعراب بزرگ می‌شود و نعمان بن منذر به خاطر نفرستادن دخترش به حرمسرای پادشاه ایران زیر «پی پیل» خسرو پرویز کشته می‌شود. از طرف دیگر شاپور دوم، قبایل ترک ترکستان امروز را به جنگ با بیزانس به آناتولی می‌برد. تاریخ هم به اسارت قباد و گروگان ماندن وی در میان پادشاه ترکان سفید (هیاطله) و نیز ازدواج قباد با دختر شاه هیاطله (شهنواز) و سپس ازدواج پسرش انوشیروان با دختر خاقان ترک «گوئی ترک» (ترک آسمانی) شهادت می‌دهد. همچنین در تاریخ بعد از قرن دوم میلادی به قوم ترک زبان خزر برمی‌خوریم. قوم خزر بعدها در عهد بنی امیه (قرن هشتم میلادی در سلطنت بولن خان^(۴۰)) به علت فشار خطر خلافت اسلامی و بیزانس مسیحی به ناچار از شمنیسم به یهودیت

۳۸- زبان‌شناسان و خاورشناسان بیش از صدو بیست زبان و لهجه زنده در ایران کشف کرده بودند که فهرست نام کتاب‌های آن‌ها به دویست (۲۰۰) عدد می‌رسد که در دفتر اول مجله «فرهنگ ایران زمین» (فروردین ماه ۱۳۳۲) درج شده است. امروز متأسفانه تنها ۷۱ عدد باقی است: www.ethnologue.com یعنی بطور متوسط در هر دو سال پنج زبان و لهجه در مدت سلطنت پنجاه ساله‌ی رضاشاه و محمد رضا شاه در ایران نابود شده است.

۳۹- مراجعه کنید به مقاله‌ای از همین قلم تحت عنوان "خط و تغییر خط در سرزمین ایران" مجله روزگار نو شماره ۱۷۵.

۴۰- Bulin Khan بولن خان به معنی خان دانا.

گرویدند. ما ایرانیان هنوز هم دریای خزر را بنام همان قوم می‌نامیم، خزرها در حمله مغول به اروپا پراکنده شدند. بازماندگان خزرها امروزه اکثریت یهودیان روسیه، اروپا و آمریکا را تشکیل می‌دهند. هر چند که آنان علیرغم این واقعیت خود را از فرزندان مستقیم سام ابن نوح و ابراهیم و اسحاق می‌دانند (!) دانستنی است که علامت ستاره داوود نیز به وسیله خزرها به سمبول یهودیت مبدل شده است.^{(۴۱)(۴۲)}

۸-۲- اقوام عرب :

اعراب از دوره هخامنشی به بعد و بخصوص اشکانیان برای مردمان ایران شناخته شده‌اند و می‌دانیم که پیروزی بی نظیر ایران عهد « ارد » اشک سیزدهم (۹۲ ق.م) در اولین جنگ خود با روم « کراسوس » بطور قطع مرهون کمک و همراهی اقوام عرب در گمراه کردن رومیان بود. اعراب مسلمان به فاصله ده سال بعد از وفات پیامبر، ایران را فتح کردند. (۶۴۲ میلادی) و بعدها قبایل عرب برای تصرف و اسکان در زمین‌های اشراف و موبدان راهی ایران شدند و می‌دانیم تنها در خراسان در همان قرون اولیه ۲۵۰ هزار نفر عرب وجود داشتند.^(۴۳)

هنوز هم تبار بخشی مهمی از ایرانیان شهری و روستایی و ایلی از سادات، شیانی‌ها، انصاری‌ها، مدنی‌ها، یثربی‌ها، ریاحی‌ها، علم‌ها، بنی کعب‌ها و ... به اعراب می‌رسد. اعراب ایرانی نیز از مرحله ایلی به قومی سیر کرده و با تغییر زبان، هویت قومی شان در میان فارس‌ها، ترک‌ها، گلیک‌ها و کردها و سایر اقوام ساکن در ایران شمالی و شرقی تحلیل رفت ولی در جنوب ایران هم هویت ایلی

۴۱- درباره ترکان و یهودیان مراجعه شود به ضمیمه شماره (۴).

۴۲- آرتور گسترلر، خزران: سیط (قوم) سیزدهم، ترجمه محمد علی موحد - چاپ خوارزمی - ۱۳۷۴ - تهران (صفحات ۲۳۸ و ۱۸۹ و ۱۷۲ و ۲۰).

۴۳ - ایران نامه، سال دوازدهم شماره (۳) ویژه هویت ایرانی مقاله احسان یار شاطر تحت عنوان " هویت ملی "، آمریکا (صفحه ۴۲۷).

و هم هویت قومی (روستائی و شهری) خود را حفظ کرده و اکثریت آنان در حال حاضر شیعه مذهب هستند. اعراب ایرانی در دفاع جانانه خود در مقابل یورش عراق به توهّمات و تئوری‌های « نژادی » یا فرهنگی پنجاه سال اخیر دوره پهلوی مهر باطل زدند. اعراب ایرانی - نظیر ترکان ایرانی که مدت چهارصد سال در دوران سنتی با معیارهای مذهبی در برابر حملات پسر عموهای خود یعنی ترکان عثمانی و نیز در مقابل توسعه طلبی دشمن دائمی ایران یعنی روس‌ها « در آن زمان روسیه تزاری » جنگیدند - مفهوم مدرن هویت ایرانی خود را به ثبوت رساندند که عبارت است از : آبادانی و تولید اقتصادی، پرداخت مالیات، دفاع از منافع سیاسی و نظامی کشور و بالاخره احساس قلبی تعلق به سرزمین آباء و اجدادی و سراسر کشور ما در رابطه با منافع کل مردمان مملکت ایران.

اقوام یهودی نیز پس از آزادی شان از اسارت بابل به دست کوروش کبیر توسط وی در ایران و سایر مناطق به صور قومی زندگی می‌کنند و در طی این ۲۵۰۰ سال به ویژه در زمان صفویان به علت مسلمان شدن بخشی از آنان با اقوام دیگر ایرانی در آمیختند.

۹-۲- اقوام ترک (در دوره اسلامی) :

در زمان اشکانیان و ساسانیان در بخش شمال شرقی ایران کنونی (خراسان) شاهد پیشروی‌ها و پسروی‌های ترکان هستیم که از زمان شاپور اول تا انوشیروان با شدت بیشتری ادامه می‌یابند. صرف نظر از ساخته شدن سد کوروش کبیر یا اسکندر در دربند خزران برای جلوگیری از تهاجم ترکان (خزر)، با اجازه انوشیروان قبایل ترک از طریق « دربند » به آذربایجان شمالی و جنوبی مهاجرت نمودند. از دوره معاویه (۶۵۶ میلادی، ۳۴ هـ. ش.) از اقوام ترک نام برده می‌شود، و در واقع اقوام ترک توسط مورخین عرب به نام (ترک)

مشهور شده‌اند. از زمان مأمون، معتصم و متوکل بتدریج مبدل به ارتش خلفای عباسی شده و در زمان سامانیان نیز فرمانده کل لشکر سامانی آلپ تکین (امیر آزاده) نام دارد. وی وقتی از توطئه پادشاه و به اصطلاح «ولی نعمت» خود بر علیه خویش مطلع می‌شود از قلمرو او بیرون رفته و با تصرف مولتان آن روز هند، سلسله غزنوی را بنیانگذاری می‌کند. (۹۶۲ میلادی، ۳۴۰ هـ. ش.) و بدین ترتیب فصل نوینی در تاریخ ایران و منطقه گشوده می‌شود. نوه او سلطان محمود غزنوی، سامانیان دست نشانده خلافت عباسی را منقاد می‌کند.^(۴۴)

دربار وی مبدل به یکی از پر رونق‌ترین دربارهای ادبی و علمی تاریخ به زبان فارسی و عربی می‌گردد. در زمان او مهاجرت ترکان به خراسان شروع می‌شود و بعد از مرگش با پیروزی طغرل سلجوقی بر سلطان مسعود غزنوی (۱۰۴۰ میلادی، ۴۱۹ هـ. ش.) در دندانقان مرو، تأسیس سلسله امپراتوری‌های ترک در تاریخ شروع شد که از هند تا مصر گسترده شد و با تصرف قسطنطنیه بوسیله سلطان محمد فاتح (۱۴۵۳ میلادی، ۸۳۱ هـ. ش.) روم شرقی منقرض شده و امپراتوری عثمانی که ناشی از سلاجقه روم بود تا سال ۱۹۲۳ میلادی ادامه پیدا کرد. اقوام ترک از طریق ایران، نخست تحت حکومت طغرل بغداد را متصرف شده و به قدرت سیاسی - نظامی خلافت عباسی نقطه پایان می‌گذارند و آنرا به یک قدرت دینی و معنوی مبدل می‌سازند، سپس در زمان آلپ ارسلان^(۴۵) با پیروزی درخشان ملازگرد نزدیک دریاچه وان و اسارت امپراتور بیزانس به سلطه رومیان بر بخش اعظم آسیای ترکیه کنونی پایان می‌دهند. (۱۰۷۱ میلادی، ۴۴۹ هـ. ش.) آنگاه تا سوریه و کناره مدیترانه به تصرف سلجوقیان در می‌آید و بدین ترتیب جنگ هزار ساله ایران و روم به نفع ایران خاتمه می‌یابد.^(۴۶)

۴۴ - ژنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، انتشارات علمی و فرهنگی، (صفحه ۲۴۹).

۴۵ - آلپ - ار - سلان به معنی شیر مرد آزاده.

۴۶ - Romain, IV, Diogene ۱۰۷۱-۱۰۶۷ میلادی، نگاه کنید به رنه گروسه، همان، (صفحه ۲۶۳).

قبایل ترک از طریق ایران، بیزانس یونانی را به ترکیه امروز مبدل کردند و در مسیر خود همه جا روستانشین و شهرنشین شده و باز همان پروسهایلامی « ایل و ده و شهر » برای آخرین بار توسط ترکان ایران در این سرزمین تکرار شد. آمدن ترکان مسلمان سلجوقی به ایران با کمترین جنگ انجام گرفت. دیوید مورگان مهاجرت ترکان را در رابطه و در مقایسه با حمله اعراب و مغول‌ها (چنگیزخان) چنین ارزیابی می‌کند:

« پس از تاخت و تاز اعراب در قرن هفتم (۶۴۲ میلادی) این [حمله مغول] بزرگترین تلاطمی بود که بر ایران حادث شد. عشایر استپ نشین آسیای مرکزی قبلاً تحت عنوان سلجوقیان بر ایران حکومت کرده بودند اما سیر و سلوک آن‌ها با مردم ایران به گونه‌ای نبود که آن‌ها (مردم بومی ایران) را برای یورش‌های بی امان مغولان آماده کرده باشد. زیرا همانطور که می‌دانیم سلجوقیان در گروه‌های نسبتاً کوچک وارد شدند، ویرانی‌های عمدی اندکی ببار آوردند. از قبل مسلمان بودند و نیازی نبود که آن‌ها را در مورد شایستگی‌های تمدن اسلام تبلیغ کرد. هیچ یک از این مطالب در مورد مغولان مصداق نداشت. »^(۴۷)

عصر سلجوقی آخرین عصر حکومت شاهنشاهی در ایران بود و از آن پس تنها پادشاهی و در برزخ بین سلسله‌ها گاه خان خانی یا ملوک الطوایفی : (هر که شاهی) در ایران موجود بود؛ (چون دوره زندیه)

۱۰-۲- حمله مغول :

امپراطوری مغول که بزرگترین امپراتوری سنتی تاریخ بشری است با اتحاد هشت ایل آغاز شد نظیر « امپراتوری‌های صحرانوردان »^(۴۸) دیگر همچون هخامنشیان، مقدونیان، پارت‌ها، اعراب مسلمان (بنی امیه) و ترکان مسلمان (سلاجقه، تیموریان و عثمانی‌ها) نتیجه اتحاد قبایل بود. حمله مغول

۴۷- مورگان - دیوید، ۱۳۷۳، « ایران در قرون وسطی »، مترجم عباس مخبر، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، (صفحه ۷۰-۷۱) نیز نگاه کنید به ان.ک.س لمبتون ۱۳۴۴ مالک و زارع در ایران چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ترجمه منوچهر امیری فصل سوم.
۴۸- نام ترجمه فارسی اثر رنه گروسه.

نظیر حمله مقدونیان اثر قومی (زبانی-دینی) مهمی از خود باقی نگذاشت. هر چند گویا هولاکوخان در برنامه ایجاد امنیت تجاری خود، در مسیرش اقوام ترک را به ایران کنونی آورده است. اما هر سه حمله مغول (چنگیز، جرماغون و هلاکو) اثر اقتصادی-سیاسی و فرهنگی بسیار وسیعی در ایران داشت. دوره مغولان تا غازان خان تنها دوره «لائیک»^(۴۹) و توام با رونق زبان‌های مختلف^(۵۰) در پهنه وسیع آن امپراتوری است.^(۵۱) ایران بعد از اسلام نیز بنابر سنت هخامنشیان و ایلامی‌ها همواره سه زبان اداری داشت این زبان‌ها عبارت‌اند از:

۱- زبان عربی: زبان دین، فلسفه، علم و تجارت و عرفان.

۲- زابن فارسی: زبان دیوان، دولت، شعر، دین و عرفان.

۳- زبان ترکی: زبان سلطنت، جنگ (قشون)، شعر و عرفان و دین.

منقول است که در دوران تیموری نیز امیر تیمور در جنگ «آنکارا» پس از پیروزی بر «ایل‌دیریم بایزید» عثمانی از قشون بایزید صد هزار نفر را اسیر کرده و می‌خواست با خود به سمرقند ببرد که در راه اردبیل به خواست (شیخ خواجه علی معروف به سیاه پوش جدّ شاه اسماعیل صفوی همگی آن ایل‌ها آزاد می‌شوند. بعدها این شش ایل «معروف به قزل باش» شمشیر زده و شاه اسماعیل را به سلطنت ایران رساندند. این شش ایل نیز هر چند زمانی از ایران به آناتولی رفته بودند. اما بهر حال مجدداً به ترکیب قومی ایران کنونی افزوده

۴۹- تاریخ جهانگشای جوینی، انتشارات بامداد، از روی نسخه لیدن (هلند) جلد اول صفحات (۱) ، ۱۶۵، ۱۸۱، ۲۲۲):

"(با تو) پادشاهی بود به هیچ دین و ملت مایل نه، همان شیوه

یزدانشناسی می‌دانست و متعصب هیچکدام از ملل و ادیان نبود."

و نیز مراجعه کنید به جلد سوم (صفحه ۷۷).

۵۰- تاریخ جهانگشای جوینی، همان، جلد سوم (صفحه ۸۹)

«از همه نوع کتبه ملازمند از کتاب پارسی و اوغوری و ختائی و تبت و تنکوت

و غیر آن، تا هرگه که بموضعی مثالی نویسد، بزبان و خط آن جماعت اصدار افتد.»

۵۱- تاریخ جهانگشای جوینی، جلد اول و سوم.

شده و همان پروسه ایلامی (ایل و ده و شهر) را طی کردند که عبارت اند از : ایلات بیات، ذوالقدر، اینانلو، استاجلو، افشار و قاجار. دو ایل آخر خود موفق به تأسیس سلطنت در ایران شدند. بعضی‌ها ایلات خلج را نیز جزء قزلباش‌ها حساب کرده‌اند. ایلات غلجائی نیز شاخه‌ای از خلج‌ها بودند که علیرغم سیاست صفویان تغییر مذهب نداده و سنی مانده بود. غلجائی‌ها در نتیجه بیداد شیعیان سر به شورش برداشته و صفوی‌ها را منقرض ساختند. (۱۷۲۲ میلادی، ۱۱۰۰ هـ.ش.) تعداد ایل‌های قزلباش در دوره اقتدار صفوی به سی و دو عدد رسید و از زمان شاه عباس به بعد به « شاهسون » (دوستدار شاه) تغییر نام دادند.

۱۱-۲- نتیجه گیری :

همه اقوام ساکن در کشور ایران را ما ایرانی محسوب می‌داریم، از این میان جز بخشی از بلوچ‌ها که همچون ساکنین اصلی این کشور به حساب می‌آیند بقیه به صورت ایلات گله دار باین سرزمین آمده، ده نشین شده و از ایلیت به قومیت رسیده و سپس شهرنشین گشته و در صورت فراهم شدن شرایط و « اسباب بزرگی » به تأسیس حکومت محلی یا حکومت سراسری نایل آمده‌اند. تاریخ تمدن ایران، بر خلاف تصویر دلبخواهانه و نادرستی که در دوره پهلوی برجسته می‌شد و هنوز هم در داخل و خارج از کشور دریچه « تحقیق » روی همان پاشنه‌ی منحرف می‌چرخد، از دوره ماد و هخامنشی شروع نمی‌شود. تاریخ ایران را نباید همچون تداوم یک تمدن « آریایی » که گویا دچار عوارض و بحران خارجی شده در نظر گرفت.^(۵۲) اقوام و تبارها مانند درختان نیستند بلکه همچون ابرها هستند که با ادغام خودشان باران حیات بخش تمدن را می‌آفرینند. ادیان جهانی نظیر بودائیت، مهر آیینی، مسیحیت، مانویت

و اسلام در تمدن سنتی باعث تسهیل این ادغام به نفع تشکیل). اجتماعات. بزرگتری از جوامع قومی شدند. و زمینه را برای تشکیل پروسه ملت در دنیای صنعتی فراهم آوردند

تمام اقوام ایرانی از آزیانیک یا التصافی زبان ایلامی و ... ، قالبی (سامی) زبان بابلی، آسوری، آرامی، یهودی و عرب، تحلیلی (آریائی) زبانان و ترک (التصافی) زبانان مسلمانان همگی سهم مهمی در تخریب و سپس تولید و آبادانی و دفاع مادی و معنوی این کشور داشتند و دارند و بنا به تجربه‌ی تاریخ، فضیلت و ردیلت همواره فردی بوده است و نه « نژادی » و تباری است و نه قومی و طبقاتی و ملی می باشد.

خطری که در آستان سال ۲۰۰۰، هویت ملی اقوام ساکن سرزمین کنونی ایران را تهدید می‌کند، گرایش به ناسیونالیسم قومی است. این تمایل ارتجاعی، ملیت و هویت ملی را که مفهومی فرا دینی، فرا زبانی، فرا تباری و امروزه فراطبقاتی است، از رشد درست خود باز می‌دارد و به فرض استقرار ناسیونالیسم (نژادی - تباری یا زبانی - دینی) قوم حاکم (آریائی، فارس، شیعه) متقابلاً به رشد ناسیونالیسم قومی (زبانی - دینی) و (نژادی - تباری) اقوام حاشیه نشین شده و فرهنگ های (دینی - زبانی) محکومشان به صورت حسرت زده (نوستالژیک) و خطرناکی دامن می‌زند. ایده‌ی به وجود آوردن جامعه‌ای یکدست مانند گوشت چرخ کرده، از طرف قوم و فرهنگ حاکم در عمل منجر به رشد ناسیونالیسم قومی و تمایلات تجزیه طلبانه در میان اقوام محکوم می‌شود. و اساس ملیت را که آزادی قانونی و برابری انسانی و بالقوه‌ی (اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) همه‌ی کشوروندان یعنی همه اقوام موجود در داخل ملت ایران است، خدشه‌دار می‌سازد. بر عکس وجود اقوام مختلف زمینه اجتماعی - سیاسی مناسبی است جهت ایجاد یک دموکراسی ملی، با اتحاد خود خواسته همه اقوام. این مهم که اکنون به یک ضرورت تاریخی مبدل شده

است بایستی در چارچوب سیاست عدم تمرکز در رأس برنامه‌های کاری گردانندگان آتی عرصه‌ی سیاست کشور قرار گیرد. در این راه بایستی میراث تفکر سیاسی رژیم گذشته (یعنی این بینش، که زبان فارسی را به اصطلاح فرهنگ عقدی و بقیه زبان‌ها را فرهنگ‌های صیغه‌ای می‌انگارند) را با تئوکراسی موجود یکجا به تاریخ بسپاریم و تمام فرهنگ‌های قومی را به یکسان جزء فرهنگ ایران و ذخایر فرهنگ ملی ایران محسوب بداریم.

۳- هویت ملی ایرانیان:

سرسخن :

برای بیان آنچه موجب شناسائی افراد ملت ایران در برابر ملل دیگر می‌شود و به عبارت دیگر آنچه باعث نزدیکی « ملی » آن‌ها به همدیگر و جدائی « ملی » شان از دیگران می‌گردد، یادآوری چند نکته ضروریست :

الف : در تعریف هویت، به ارسطوئی و ایستا بودن لغوی و قالبی آن و نسبی و متحول بودن محتوای آن به عنوان مقوله‌ای اجتماعی اشاره شد.

ب : در ضمن تعریف ایلیت، قومیت و ملیت به بیان فرق هویت کهن‌سال و متغیر و مختلف اقوام ایرانی (ساکن در کشور کنونی ایران) با مقوله‌ی جدید « هویت ملی » پرداختیم. گفتیم در حالی که تاریخ ما به قول میرزاده عشقی « شش هزارساله » است، « هویت ملی » ما عمری صد ساله دارد و هنوز بکندی در جاده کمال خود سیر می‌کند.

اکثر روشنفکران وابسته به محافل غربی یا اندیشمندان و روشنفکران مستقل ما نتوانستند بین « هویت قومی » و « هویت ملی » تفاوت روشنی از نظر هدف و راه نیل به آن ترسیم کنند. آنان بجای آن‌که به مبلغین ملیت مدرن و نمایندگان و پیشگامان هویت ملی ایرانیان (که در برگیرنده همه اقوام

ساکن ایران کنونی است) مبدل شوند، رفته - رفته به تئوری پردازان، ایدئولوگها و گاه پیامبران «پان فارسیسم» در لباس پان ایرانیسم و ناسیونالیسم قومی و ایلی و نژادی مبدل شدند و همه را در مشخصه‌ی زبان فارسی و تکلم بدان و گاه مذهب شیعه یا ترکیبی از مذهب و زبان خلاصه کردند. بدین سان نه تنها زمینه‌ی توسعه‌ی روح «ملی» و فکر «ملی» را (که همواره همراه با آزادیخواهی و برابری طلبی انسانی است) سد کردند، بلکه ده‌ها سال آنرا به انحراف کشاندند و هنوز هم جامعه روشنفکری ما (و نه مردمان عادی) درگیر این مشکلات و مفاهیم نادرست خود ساخته و خویش پرداخته است که به علت تکرار و عادت، امروز همچون بدیهیاتی به نظر می‌رسند که جای چون و چرا ندارند. برعکس مخالفان این جهل عادی شده همچون دشمنان «ملی» و «ایرانیت» قلمداد شده و به آسانی مهر تجزیه‌طلبی و جاسوس خارجی و ... به آنها زده می‌شود و به راحتی مورد قبول این محافل قرار می‌گیرد. اما «اشکال در حل معادله نیست، در خود معادله است.» تا اصل مبناها و احکام ناشی از فرض‌های غلط تغییر نکند امیدی به بهبود اوضاع روشنفکری در این موضوع اساسی نمی‌توان داشت.



د راینجا نخست به نقل کوتاه عقاید دیگران در موضوعات مورد بحث و سپس به بیان عقاید خود می‌پردازم:

۱-۳- میرزا فتحعلی اخوندزاده:

وی نخستین کسی است که در این باره قلم زده است. او متفکر بزرگ و وابسته به جریان فراماسونی و در عین حال جزو افسران روسیه تزاری بود. تألیفاتش اکثراً به ترکی آذربایجانی و اندکی هم به فارسی و بقیه به روسی

است. وی به زبان فرانسه نیز تسلط داشت. او در مقوله نژاد و زبان در «مکتوبات»^(۵۳) چنین می نویسد :

« تو تعجب مکن به پارسی نژادان، اسناد اینقدر صفاتِ ممدوحه می کنم. انکار نمی توان کرد که پارسی نژادان از نژاد زرتشتیان بلکه فارسی زبانان ایران از مسلمانان [نظر به اعراب و ترکان و مسلمانان و هند و بنگال تا اندونزی] بالفطره در حسن اخلاق و اطوار سر آمد کل ملل اند.»

آخوندزاده به جبران ظلم تاریخی بعد از شکست قادسیه، پیشنهاد می کند که پارسی نژادان یعنی زرتشتیان در هر طرف مملکت حکومت تشکیل دهند تا: « در اجرای عدالت و انصاف به زیر دستان موافق شیمه [روش] مرضیه نیاکان خودشان [انوشیروان] رفتار کنند و ... به جهانیان ثابت کنند که ایشان از نژاد آن نیایند.»

او در نامه ای به « مانک جی » پیشوای زرتشتیان می نویسد : " اگر چه علی الظاهر تُرکم، اما نژادم از پارسیان است. " که بعدها فرخ خراسانی همین مضمون را در شعر موهن و نژاد پرستانه اش با مطلع « یا رب عرب مباد و دیار عرب مباد " در رابطه با عرب و میر عرب (امام اول شیعیان) کوک می کند و مدعی می شود که نسب او به کسرای عادل می رسد و نه به میر عرب! (میر عرب : امیر المومنین علی^(ع)، خلیفه ی چهارم مسلمین است)

پس از آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و به دنبال آن مستشارالدوله تبریزی و طالبوف تبریزی می آیند که همگی به محافل ماسونی مربوط بودند و سیاست آن روز آن محافل را تئوریزه می کردند.

۲-۳- میرزا آقا خان کرمانی :

او داماد یحیی صبح ازل، جانشین علی محمد باب بود. با دانش وسیع

نسبت به زمان خود، تحت تاثیر آخوندزاده، قوم آریائی و « نژاد ایرانی منسوب به آن را می‌ستاید و قبل از کشف علم ژنتیک (۱۹۳۷ در اطریش) از اشرافیت نژادی چنین داد سخن می‌دهد : « ما خود نژاد و بزرگی خود را فراموش کرده‌ایم » و سپس می‌افزاید : « قوام ملت به زبان است » و مقصود از ملت: « امتی است که به یک زبان سخن گویند »، در واقع از نظر او نژاد و زبان پایه‌های اصلی ملت را تشکیل می‌دهند که عامل زبان مورد قبول بسیاری از صاحب‌نظران ایرانی تا به امروز است. میرزا آقا خان بعد از آن در ادامه افکار خود که هنوز مقولات نژاد، زبان، قومیت، ملیت و امت به درستی در آن از هم جدا و تفکیک نشده‌اند و مرز مشترک آن‌ها برایش روشن نیست، به درستی می‌افزاید:

« قومی که زبانش محو گردد، قومیت خود را بر باد می‌دهد.»

در حالی که زبان چنین رابطه‌ای با ملیت در مفهوم مدرن (سیاسی، اقتصادی و امنیتی نظامی) آن ندارد و با تغییر آن (نمونه هند) یا تعدد زبان‌های ملی (مورد سوئیس) ملیت از دست نمی‌رود و خدشه‌دار نمی‌شود. یکسانی زبان نیز باعث وحدت ملی کشورهای مختلف نشده است، مانند کشورهای (انگلیسی، آلمانی، اسپانیایی، فرانسوی و اسلاو) زبان در غرب و کشورهای عربی، ترکی و فارسی (زبان در شرق) در حالی که قومیت که به سرزمین و فرهنگ (دین و آداب و رسوم و زبان) وابسته است با تغییر آن‌ها تغییر می‌کند و از دست می‌رود. میرزا آقاخان در دنباله افکارش بالاخره تاریخ مشترک را عامل حفظ ملیت و قومیت و جنسیت (نژاد) ایرانی می‌داند.^(۵۴)

۳-۳- میرزا ملکم خان :

وی نیز به محافل ماسونی مربوط بود. و از هر نظر بانی و ادامه دهنده راه

۵۴- آدمیت - فریدون - " اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی " - انتشارات پیام - تهران. (صفحات ۲۷۸-۲۷۴)

آخوندزاده است. ملک‌خان در رساله « شیخ و وزیر » خود، « شیخ » را به عنوان نماینده ملیت‌گرایی قومی متکی به « مذهب » و « وزیر » را به عنوان نماینده ملی‌گرایی قومی متکی به « زبان » مطرح می‌کند که از نظر او، اولی نماینده سنت‌گرایی قلمداد می‌شود و دومی به ناروا پیشگام ملی‌گرایی نوین و مدرنیسم به حساب می‌آید. در حالی که چنان‌که اشاره شد هویت قومی متکی به « مذهب و یا زبان » است. البته در جوامع سنتی نقش مذهب در وحدت اجتماعی بیش از زبان بوده است و تاریخ گذشته و تاریخ جوامع در حال خروج از سنت به این واقعیت شهادت می‌دهد.

ملک‌خان « زبان » را بجای « هویت ملی » مدرن می‌نشانند که متکی به منافع (اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی) و راجع به آزادی قانونی و برابری انسانی هر ملت مشخصی است، در رابطه خط و زبان و تاثیر « زبان » به عنوان عامل تعیین‌کننده‌ی هویت ملی مدرن که باعث وحدت ملی تصویری ملک‌خان بایستی بشود وی به عنوان پیشگام این مقوله از قول « وزیر » معتقد است که : « اتحاد طوایف مختلفه در دولت واحد، چنان‌که میدانید ممکن نیست مگر به دو چیز :

- یا به وحدت زبان. - یا به وحدت مذهب.

حالا در همه جا وحدت مذهب بسیار مشکل بلکه محال شده است پس به جهت اتحاد طوایف راهی که باقی مانده منحصر است به وحدت زبان، و هرگاه [خط] زبان ما بحدی مشکل باشد که رعایای^(۵۵) ما پس از پانصد سال اجتهاد، باز نتوانند خط ما را بخوانند، دیگر این اتحاد، که منظور عقلای دولت و محل امید بقای ما است چگونه میسر خواهد شد.^(۵۶)

افکار ملک‌خان در واقع نطفه‌ی اصلی ملی‌گرایی قومی متکی به وحدت زبانی کشور و تبدیل « زبان مشترک » فارسی به « زبان جانشین » را در بر دارد. جهت

۵۵- همه جا تاکید از من (نویسنده) است.

۵۶- دکتر فرشته نورانی-۱۳۵۲-تحقیق

درافکار میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله "شرکت سهامی کتاب‌های جیبی-تهران (صفحه ۱۰۰)

ایجاد ملیت تصویری نوین بر مبنای زبان فارسی، بجای ملی‌گرایی قومی متکی به وحدت دینی آن دوران، او و پیروانش تا به امروز نتوانستند میان ملی‌گرایی قومی متکی به زبان و ملی‌گرایی نوین متکی به منافع ملی شهروندان برابر و آزاد (و نه رعایا) تمایز اساسی قایل شوند. افکار میرزا ملکم خان بعدها توسط محمود افشار (به عنوان مؤسس نهضت پان‌فارسیسم) پرورده و منظم شد و بدست رضاخان سردار سپه (به عنوان ژاندارم آن نهضت) پیاده شد که هدایت آنرا اردشیر ریپورتر (به عنوان پیغام آور پان‌فارسیسم و پان‌آریائیسیم) تا سقوط رضاشاه به عهده داشت؛^(۵۷) و استراتژی و سیاست دوره‌ی پهلوی را در ایران با الهام از ترکیه آتاتورک رقم زد که عبارت از ملی‌گرایی قومی متکی به زبان یعنی «پان‌فارسیسم» بوده و منشاء جانیات فرهنگی و اجتماعی بی‌شماری شد. در دوره‌ی پهلوی برخلاف قانون اساسی سابق (۱۳۲۴ ه. ق.، ۱۲۸۴ ه. ش. یا ۱۹۰۶ میلادی) که ذکری و نیازی به زبان رسمی کشور ندیده بودند، عملاً زبان فارسی به زبان جانشین و رسمی کشور مبدل شد و می‌دانیم که هر زبان جانشین عملاً به یک زبان قاتل مبدل می‌شود و نقش ضد فرهنگی و فرهنگ کشی بازی می‌کند در حالی که «زبان مشترک» دارای چنین نقشی نیست، همواره روح اتحاد خود خواسته ملی با گسترش آزادی و برابری همه شهروندان همراه است که در مقابل روح وحدت جوئی و «انتگریسم» متکی به دیکتاتوری و «توتالیتاریسم» قرار دارد. بر خلاف آن «زبان جانشین» و استراتژی سیاسی هدایت کننده‌ی آن که خواستار سلب هویت و تکرر واقعی و طبیعی، جهت نابود کردن گوناگونی‌های فرهنگی به بهانه‌ی «وحدت ملی» است.

چنان‌که مشهود است در افکار ملکم سخن از اتحاد «طوایف» و «رعایا» یعنی «رعیت‌ها» است نه شهروندان برابر و آگاه. با وجود آن‌که مسلماً ملکم

مُبَشِّر ملی‌گرائی قومی متکی به زبان یعنی « پان فارسسیم » است، اما با توجه به شرایط موجود آن زمان حتی در بخشی از اروپا^(۵۸) بیش از این از امثال او نبایستی انتظار داشت. ولی مسئولیت‌خطیر در این امر متوجه مدافعین متعصب امروزی این نوع ملی‌گرائی قومی متکی به زبان فارسی است که خود را در برابر ملی‌گرائی قومی متکی به مذهب قرار می‌دهند و گاه ادغام آن‌ها را به عوض هویت ملی مدرن ایرانی جا می‌زنند همچون دکتر شریعتی؛^(۵۹) ولی آشکار است که این هر دو مقوله‌ی ناظر به ملی‌گرائی قومی، جدا از مقوله‌ی ملی‌گرائی مدرن بوده که متکی به منافع ملی است. هر دو مقوله دینی و زبانی الزاماً مغایر و متضاد با ملی‌گرائی مدرن نیستند، بلکه به مقوله‌ی دیگری متعلق‌اند؛ یعنی به بخشی جداگانه‌ای از هویت‌های هشتگانه‌ی اجتماعی انسان تعلق دارند.

تضاد و تعارض وقتی پیدا می‌شود که بخواهند ملی‌گرائی قومی (متکی به مذهب یا زبان) را جانشین ملی‌گرائی مدرن کنند که در برگیرنده‌ی برابری همه شهروندان آزاد است. در مقایسه میان ملی‌گرائی قومی متکی به مذهب با ملی‌گرائی قومی متکی به زبان، آشکار است که اسلام به‌عنوان دین اعتقادی یا رفتاری ۹۵ درصد اهالی کشور، ملاتی قوی‌تر و مطمئن‌تر از زبان فارسی است که زبان مادری کمتر از ۵۰ درصد اهالی کشور است، اما در ملی‌گرائی مدرن که تنها با منافع ملی همه‌ی اهالی کشور (کشوروندان) سروکار دارد، صددرصد اهالی کشور را در برمی‌گیرد و اساساً ملیت نوین چنان‌که اشاره شد، مقوله‌ای است فرا دینی و فرا زبانی (و نه ضد دینی یا ضد زبانی).

۵۸- چنانچه در آن دوره در بخش‌هایی از اروپا آلمان و روسیه ، پان ژرمنیسم ، پان اسلاویسم شیوع یافته بود.
 ۵۹- کتاب هویت که در مجموعه آثار دکتر شریعتی شماره ۲۷ است تحت عنوان (بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی) وی « بحث بسیار شیرینی » در رابطهٔ اخلاق و نژاد خیالی آریائی (فارسی زبان) و سامی (شیعه مذهب و متدین به دین اسلام) دارد. در واقع خودش الگوی آنست مثل « اشتر آبی خِر » برای نازی ها . معلوم نیست در این کتاب و در بحث « نژاد » چرا نژاد سومی را که دائم « مزاحم » دو نژاد مورد نظر بوده فراموش کرده است : ترکان و التصافی زبانی را .

در دوره پهلوی‌ها که گلستان رنگارنگ فرهنگی ایران را «فارستان» نژاد آریائی ادعائی خود می‌خواستند، خیانت‌های متعددی به منافع ملی مرتکب شدند که از قرارداد (۱۹۳۳-۱۳۱۲) و قرارداد کنسرسیوم پیچ و امینی گرفته تا دادن منطقه‌ای به ترکیه آتاتورک، توسط رضاشاه و فروش بحرین به ۱۲۰ میلیون دلار توسط محمد رضا شاه را شامل می‌شود. جالب آنست که اگر دکتر محمود افشار به ایل ترک افشارهای ساکن یزد متعلق بود، هر دو پدر و پسر پهلوی نیز از مادر قفقازی و ترک پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند که قلم زنان خودشان ترجیح می‌دهند بجای آذربایجان (شمالی) آنجا را «آران» بنامند. آخرین همسر شاه یعنی ملکه‌ی «آریا - مهر» نیز از سادات صحیح‌النسب تبریزی است: (حاج سید محققین دیبا: با تبار عرب و زبان مادری ترکی آذربایجانی) ! گوئی بازی تاریخ است که مدعیان افراطی «پانیسم‌ها» از جمله پان‌فاریسیسم و پان‌ترکیسم و پان‌ژرمنیسم و ... به خود آن قوم تعلق نداشته باشند.

متأسفانه طرفداران ملی‌گرایی نوین هنوز هم بایستی با این ملی‌گرایی ارتجاعی ناظر و متکی به مقوله‌ی زبان در کنار ملی‌گرایی متکی به مذهب که هر دو پشت و روی یک سکه‌اند. در تئوری و عمل روبرو شوند، آشکار است که در میان مدافعان ملی‌گرایی نوین متکی به منافع ملی و آزادی و برابری همه شهروندان، طیف‌های وسیعی وجود دارد از جمله: «دین باوران»، معتقدین به عقاید سیاسی و فلسفی مختلف، فارسی‌زبانان آگاه و پیشرو (معتقدین به فرهنگ حاکم و رسمی فارسی) و مبارزان آزادیخواه و برابری جوی فرهنگ‌های محکوم و زبان‌های غیر رسمی در ایران.

هر چند رسمیت قانونی آزادی و برابری فرهنگی و زبانی در قانون اساسی جدید ذکر شده است، اما نظیر مسئله آزادی و برابر انسان (مرد و زن)، راه درازی از برابری حقوقی و قانونی تا رسیدن به برابری و آزادی اجتماعی واقعی

در پیش است. (با وجود این بدون درج اصول ناظر بر این برابری‌ها در متن قوانین موجود، رسیدن به برابری فرهنگی، جنسی و غیره در عمل غیر قابل تصور است.) برای نیل به برابری در قانون و در عمل لازمست تا همه‌ی زبان‌های ایرانی (یعنی زبان‌هایی که ایرانیان کنونی به آن سخن می‌گویند آزادی خود را بدست آورده یعنی همگی رسمی شده و از ممنوعیت خارج شوند. بدین ترتیب زبان فارسی نیز از صورت زبان جانشین و قاتل به زبان مشترک (یعنی زبان بارورکننده و بارور شونده) مبدل خواهد شد.

گوئی این رباعی زیبای خیام در شأن این دو شاخه‌ی ملی‌گرائی قومی (متکی به زبان و مذهب) در برابر ملی‌گرائی متکی به منافع ملی شهروندان برابر و آزاده سروده و گفته شده است :

قومی متفکرند اندر ره دین

قومی به گمان فتاده در راه یقین

می ترسم از آن‌که بانک آید روزی

کای بی‌خبران راه نه آنست و نه این

چون مستشارالدوله (صادق صادق) و نیز طالبوف تبریزی در کلیت پیروان

آخوندزاده‌اند، جهت اختصار از اشاره به عقایدشان در می‌گذرم. تنها به شعری از

طالبوف که فغان ملت تحت سلطه‌ی ایرانِ اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن

بیستم را منعکس می‌کند بسنده می‌کنم:

گر بگویم منت از جور جفای وطنم

سوزد از آتش دل نامده بر لب سخنم

شرح بدبختی ایرانی محنت‌زده را

در تکلم مثلی نیست که تا من بزنم

روس با مادر این ملک کند شیرینی

انگلیس آید و گوید که منت کوه کنم

صاحب ملک به غفلت ز خطرهای عظیم

با سیبیل‌هاش ببازد که شهنشاه منم

۴-۳- مجله کاوه

با تاسیس مجله‌ی کاوه در برلین (۱۹۲۴-۱۹۱۶ میلادی) بوسیله‌ی سیدحسن تقی‌زاده و تاسیس "هیئت میهن پرستان" که هم محفل‌های او نظیر محمدعلی فروغی، علامه محمد قزوینی و برکشیده‌هایی چون محمدعلی جمالزاده در آن به فعالیت مشغول بودند، افکار ملی‌گرائی نژادی آخوندزاده و میرزا آقاخان را که تا آن زمان در کتاب‌ها بود، به صورت اجتماعی تبلیغ کردند و تحت تأثیر ناسیونالیسم نژادی و قومی آلمانی (پان ژرمنیسم) و پان آریانیسم به قلم فرسائی و تبلیغ درباره نژاد آریائی ایرانی و سمبل هویت ملی یعنی زبان فارسی پرداختند. تقی زاده (فرنگی مآب: مدرنیست غرب گرا) در این باره نوشت:

«ایران باید ظاهراً، باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و پس وظیفه اول همه وطن دوستان ایران قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز زبان فارسی) است».^(۶۰)

هر چند او بعدها از این عقیده عدول کرد. به نحوی که دکتر فریدون آدمیت درباره گرایش‌های بعدی او در رابطه با مسئله هویت ملی و زبان فارسی به نادرستی می نویسد: «تقی زاده باطناً تعلق خاطر وطنی نداشت. ترک دوست و عرب پرست بود.»^(۶۱) اما به هر حال او نیز از پایه گذاران دیوار کج هویت ملی بر مبنای فرهنگ (زبان) است. کاوه ناشر افکار پان ایرانیستی و پان فارسیستی بود. تبلیغ درباره اخذ مدرنیته و مدرنیسم باستثناء زبان فارسی در

۶۰- مجله کاوه، شماره ۱۲، دوره جدید، ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ صفحه ۳، به نقل از مقاله دکتر نادر انتخابی تحت عنوان «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، نگاه نو ع شماره ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۷۱ (صفحات ۳۱-۶).

۶۱- آدمیت-فریدون مقالات تاریخی انتشارات پیام، ۱۳۵۵، تهران. (صفحه ۱۳۶)

واقع آوردن موتور تمدن صنعتی بدون « چکش برقی » آن یعنی زبان تجارت، علم و صنعت است . به دلیل آنکه انقلاب صنعتی در انگلستان اتفاق افتاد و بعد آمریکا کنترل مبادلات جهانی را از طریق پول بین المللی دلار به عهده گرفت و اول لیره و سپس دلار به پول واحد و اصلی تجارت جهانی مبدل شد. لذا اخذ مدرنیسم و مدرنیته تمدن غرب و فرهنگی مآبی بدون زبان اصلی انگلیسی و زبان‌های جنبی آن تمدن (آلمانی ، فرانسه و ...) آسان نیست، هر چند غیر ممکن نیز نمی باشد. بشرطی که در کشور مورد نظر، اساس تمدن یعنی رشد سرمایه‌داری صنعتی با زمینه‌های مادی، اجتماعی و فرهنگی و فکریش فراهم شده باشد(همچون تمدن ژاپن و ...).

۵-۳- مجله ایرانشهر :

سید حسن تقی زاده تبریزی مأموریت خود را به کاظم‌زاده ایرانشهر تبریزی سپرد که با تأسیس مجله « ایرانشهر » تندتر از مجله کاوه به تبلیغ زبان فارسی و بخصوص نژاد و تبار آریائی به عنوان رکن اساسی هویت ملی ایرانیان پرداخت(۱۹۲۵-۱۹۲۲) این بار نیز امثال علامه قزوینی در ابتدا، عباس اقبال آشتیانی، رضا زاده شفق تبریزی، رشید یاسمی گرد، ابراهیم پور داوودگیلانی و مشفق کاظمی در محفل ایرانشهر قلم می‌زدند. اعضای این محفل بعدها در دوره رضاشاه به مرشدان و پیشکسوتان سطح بالای روشنفکری و دانشگاهی ایران مبدل شدند. باید در قضاوت امروزی خود جوّ موجود آن دوره را نیز در نظر گرفت. در آن روزگار ناسونالیسم و ملی‌گرایی، بار قومی و نژادی داشت و بر خلاف امروز که بار اقتصادی، سیاسی و امنیتی - نظامی آن آشکار نبود. تحت تأثیر چنین جوّی بود که حتی روحانیونی که با محافل مخفی در تماس بودند تحت تأثیر قرار گرفتند و نه تنها شیخ الرئیس افسر

فراماسون بلکه خادم الشریعه محمد صالح ابن فضل ا.. الحائری المازندرانی طی
« لایحه تبریکه » خود به فارسی و عربی خطاب به رضاشاه می‌گوید :

« حمد بی عد مالک الملکی را برازنده است که تاج عظیم کیانی و اورنگ قدیم
خسروانی را از سلاله مغول و چنگیز (قاجاریه) استرداد و به پور پاک و نور
تابناک از توده سیروس و جمشید، آن یگانه دُر نفید و نژاد رشید اعلیحضرت
اقدس پهلوی ارواحنا فداه تخصیص داد »^(۶۲)

محور اساسی این دکترین و نقطه نظر ، نوعی نوستالژی بیمارگونه و خیالی توام
با حسرت به گذشته پیش از اسلام ایران در مقایسه با پس از هجوم اعراب
مسلمان بود و دوره هخامنشی و ساسانی را به غلط به عنوان سرآغاز و نمونه
تمدن ایرانی و همچون آرمان شهری جلوه می دادند.

محفلی ایران شهر حتی تقی ارانی ۲۱ ساله و یکی از بنیانگذاران بعدی گروه
مارکسیستی ۵۳ نفر را هم جذب کرد. وی تحت عنوان « سئوالات علمی » در
تجلیل از نظام شاهنشاهی و عظمت دوران باستان و نژاد آریائی و ترویج زبان
فارسی بجای ترکی (زبان مادری ارانی) در آذربایجان ایران در مقابله با پان
ترکیسم ترکیه مقاله می‌نوشت وی بعدها در مجله « دنیا » از آن دوره حیات
خود چنین یاد می‌کند :

« بر حسب تقاضای سن و محدود بودن معلومات بر محیط ، چنانکه از مقالات
مجله « ایران شهر » و مجله « فرنگستان » بر می آید تابع این نهضت بودم و با
دوستان خود به فارسی ویژه مکاتبه می‌کردم. »^(۶۳)

نامه فرنگستان نیز بوسیله مشفق کاظمی، جمال زاده و احمد فرهاد در برلین
منتشر می‌شد. افرادی چون غلام حسین فروهر، پرویز کاظمی، علی محمد
شیبانی، علی اردلان، تقی ارانی، مرتضی یزدی، وهاب مشیری، رضی اسلامی،
ابراهیم مهدوی، علی نوروز، حسن نفیسی و مشرف الدوله نفیسی در

۶۲ - طهماسبی - عبدا.. (۱۳۵۵ هـ ق) « تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر » انتشارات دانشگاه تهران ،
۶۳ - مجله دنیا ، دور اول ، شماره ۱۲ ، (صفحه ۳۷۳) .
(صفحات ۶۳۲-۶۳۰) .

آن قلم می‌زدند این نشریه نیز خط فکری مجله کاوه و بخصوص مجله ایرانشهر را تعقیب می‌کرد.

۶-۳- محمود افشار و «انجمن ایران جوان» او :

در راستای افکار فوق که آنرا می‌توان ناسیونالیسم یا ملیت‌گرایی نژادی و یا قومی (فارسی) نامید، باید از دکتر محمود افشار نام برد که متعلق به ایل افشار از شش ایل قزلباش ترک بوده که بخشی از آنان ساکن ناحیه یزد شده بودند. محمود افشار «مدرسه سیاسی» دیده بود وی قبل از آن در هند انگلیس تحصیل کرده و در سوئیس دکترا گرفته بود. با این حال به اقتضای استعدادش از فهم دموکراس فرهنگی موجود در سوئیس که متضمن همزیستی زبان کوچک رمانش^(۶۴) در کنار سه زبان و فرهنگ نیرومند آلمانی، فرانسه، ایتالیایی بود تأثیر نگرفت. او برعکس استبداد فرهنگی و تبدیل زبان مشترک فارسی به «زبان جانشین» بنام پان ایرانیسم را راه حل مشکل وحدت ایران یافت. او در بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۰ «انجمن ایران جوان» را تأسیس کرد و مجله آینده را در ژوئن ۱۹۲۵ (تیرماه ۱۳۰۴) مقارن با سال انقراض سلسله قاجاریه در تهران بنیاد گذاشت. در این انجمن مشرف‌الدوله نفیسی و نیز اسماعیل مرآت، جواد عامری، دکتر علی اکبر سیاسی عضو بودند و کسروی تبریزی نیز با آن همکاری قلمی داشت و در مورد قبایل افشار خوزستان به تقاضای دکتر محمود افشار مطلب می‌نوشت و تاریخ حضور آن‌ها را به قرن پنجم هجری می‌رساند که از ترکستان آمده بودند.^(۶۵) دکتر محمود افشار یزدی مؤثرتر از همه پیشکسوتان و اخلاف خود در شرایط مناسب سیاسی دوره رضاه شاه در نخستین شماره آینده به عنوان مانیفست محفل خود چنین می‌نوشت :

« ایده آل یا مطلوب اجتماعی ما وحدت ملی ایران است ... مقصود ما از وحدت ملی ایران، وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند... تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود، هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت اراضی ما احتمال خطر می باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نمائیم، آینده تاریکی در انتظار ماست.»

وی در راستای به وجود آوردن « ملیتِ نژادی » که استقرار حکومت پلیسی - سیاسی یعنی توتالیتاریسم سیاسی و فرهنگی از لوازم اساسی آن محسوب می شود چنین داد سخن می دهد :

« اگرچه ملیت ایران به واسطه تاریخ پر افتخار چندین هزارساله و نژاد ممتاز آریائی از همسایه های زردپوست تورانی^(۶۶) و عرب های سامی مشخص است ولی می توان گفت که وحدت ملی ما بواسطه اختلاف لسان، میان ترک زبان های آذربایجان و عرب زبان های خوزستان و فارس زبان های سایر ایالات از حیث زبان ناقص است . »

آنگاه عقیده پان ایرانیسم را برای مقابله با پان ترکیسم در حال افول ترکیه و پان عربیسم مطرح کرده و می نویسد: « ما هم ناچاریم پان ایرانیسم یعنی اتحاد ایران را داشته باشیم » و مقصودش از اتحاد همان وحدت ملی و یکنواخت کردن جامعه مختلف الوان ایران است که مثل هر جامعه طبیعی در طی هزاره ها از ترکیب اقوام مختلف به وجود آمده است. عین همین افکار را در نزد کسروی پاکدل نیز می توان سراغ گرفت. دکتر افشار آنگاه از پنج خطر (به رنگ های مختلف نسبت به ایران بی رنگش) به قرار زیر نام می برد:

۶۶- جالب است که آژمان و حتی امروز عده ای در ایران و ترکیه به پیروی از سخن ناآگاهانه مورخین مسلمان نیز اشعار حماسه سرایی چون فردوسی که بر خلاف متون مقدس و صریح زرتشتی : « یسنه » ویشها (یشت ۱۹ بند ۷۷) و بندهش ، توراتیان را که نظیر آریائی ها به اسطوره هند و ایرانی تعلق دارند اجداد اسطوره ای ترکان قلمداد کرده و افراسیاب تورانی را با آلپ ارتنگا (ببر- مرد آزاد) جد اسطوره ای ترکان یکی می گیرند.

خطر آبی: انگلیسی ها

خطر سرخ: کمونیست های روسیه شوروی

خطر سبز: عرب ها

خطر زرد: عثمانی ها

خطر سیاه: چهل و استبداد

و راه مقابله با این رنگ های خطرناک را ترویج جهل و دگم های دیگر به کمک دیکتاتوری پهلوی در اشکال زیر توصیه می کند :

الف: ترویج زبان و ادبیات فارسی و تاریخ (آریائی های کشور) ایران بخصوص در آذربایجان، کردستان، عربستان ایران (خوزستان)، بلوچستان و نواحی ترکمن نشین .

ب: کوچ دادن ایلات ترک و عرب به داخل و ایلات فارس [که در ایران وجود ندارد !] به مناطق آذربایجان و خوزستان.

(می دانیم که ساختار « ایل و ده و شهر » اقوام فارسی زبان در افغانستان و تاجیکستان وجود دارد. زبان فارسی به عنوان زبان دولتمداران، کاتبان، شاعران و متصوفه به ایران کنونی آمده و جزو زبان های مهاجر است).
پ: تغییر تقسیمات کشوری بنا به ایدئولوژی وحدت ملی .

(در ادامه این سیاست بود که استان آذربایجان و کردستان را به چند استان تقسیم کردند).

ت : از بین بردن اسامی ترکی و عربی و غیر فارسی دهات، کوه ها، رودها و فارسی کردن آن ها.

(در راستای این فکر " گه شهر " بلوچی به " نیک شهر "، " آخماقیه " ^(۶۷) آذربایجان به " احمقیه "، " تاتائو و جیغاتو " به نام های " سیمینه رود و زرینه رود "، " سلماس " به " شاپور " و " ارومیه " به " رضائیه " و... تغییر نام یافت.

ث : ممنوع کردن استفاده از زبان‌های محلی در محاکم، مدارس، ادارات دولتی بخصوص در قشون (ارتش).

بدین ترتیب در ایران زبان‌ها به دو گروه رسمی (فارسی) و غیر رسمی (بگوئیم ممنوع و محکوم که شامل دیگر زبان‌های موجود در ایران می‌شود) تقسیم شد. و اختلاف و دعوای زبان و رو در رویی زبانی نیز بر دعوای دینی و اعتقادی که از عصر ساسانیان تا کنون در ایران رواج داشت، افزوده شد. این خط استراتژیک و توصیه‌های سیاسی در چهارچوب مجله آینده و مرامنامه انجمن " ایران جوان " باقی نماند، بنا به نوشته دکتر علی اکبر سیاسی^(۶۸) بعد از انتشار مرامنامه انجمن، سردار سپه، اعضاء انجمن را خواست و بعد از شنیدن عقایدشان گفت :

« این‌ها که نوشته‌اید بسیار خوبست ... ضرر ندارد. با ترویج مرام خودتان چشم و گوش‌ها را باز کنید و مردم را با این مطالب آشنا بسازید حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود. به شما اطمینان می‌دهم که همه این آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من است از اول تا آخر اجرا کنم. این نسخه مرامنامه را بگذارید نزد من باشد، چند سال دیگر خبرش را خواهید شنید.»

امروز برای ما روشن است که در پشت سر این مؤسس مجله آینده و انجمن ایران جوانش و نیز آن ژاندارم و قزاق آن زمان یعنی رضاشاه بعدی یک پیامبرمتکی بر منبع وحی واحد قرار داشت. استاد هر دوی آن‌ها « اردشیر ریپورتر » بود که کاشف سردار سپه و معرف او به ژنرال آبرون ساید، و تا آخر معلم او بود. محمود افشار نیز اول در هند انگلیس تعلیم دید و در مدرسه سیاسی زیر نظر کیمیا اثر اردشیر ریپورتر سنگ خام وجودش تراش لازم را یافت تا چنانکه باید شد. محفل محمود افشار از یکسو و رضاشاه از سوی دیگر هر دو بیانگر و مجری سخنان استاد ازل خود بودند.

۷-۳- بقیه

نسل معاصر دکتر محمود افشار از کسروی تبریزی تا رشید یاسمی کرد و پور داوود گیلانی در همین خط ملی‌گرائی نژادی و ناسیونالیسم قومی (تباری - فرهنگی) پیش تاختند و در مقابله با ملیت‌گرائی قومی ترکیه و سپس کشورهای عربی مؤمن‌تر و تاریک‌اندیش‌تر گشتند.

تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که اغلب مدعیان برتری نژادی، تبار و ... و ملت تعلق ندارند. چنانکه طی مقاله‌ای اشاره کردم.^(۶۹)

- صاحب بن عباد و جارالله زمخشری ایرانی مدافع پان عربیسم.
- علی بیگ حسین زاده آذربایجانی و شکری سگبان گرد مؤسس پان ترکیسم ترکیه می‌باشند

- هوستون استوارچمبرلین انگلیسی طراح پان ژرمنیسم است.
- استالین گرجی مدافع سینه چاک پان اسلاویسم در لباس پاتریوتیسم سوی‌تیک^(۷۰) و به اصطلاح کمونیسم روسی بود.

- سید حسن تقی زاده، ایرانشهر، سید احمد کسروی (تبریزی)، محمود افشار از ایل ترک افشار و سید مهدی فرخ خراسانی و ابراهیم پور داوود گیلانی و امام محمد علی شوشتری و ... طراح و مدافع نژاد پاک آریائی و پان فارس‌یسم در لباس پان ایرانیسم بودند.

سپس افرادی چون محسن جهانسوز، باوند، دکتر منشی زاده (بنیانگذار سومکا) حبیب‌ا. نوبخت در سیاست. و بعدها در ادبیات؛ دکتر ماهیار نوابی، دکتر منوچهر مرتضوی، صادق هدایت، عبدالعلی کارنگ و ... ظهور کردند و اخیراً آقای دکتر چنگیزپهلوان میان‌داری این نوع معرکه ملیت‌گرائی نژادی،

۶۹- مراجعه شود به مقاله «افتخار نژادی یا افتخار انسانی»، از همین قلم، روزگار نو، دفتر دوازدهم سال چهاردهم، شماره مسلسل ۱۶۸. (صفحه ۵۶-۵۵)
۷۰- (میهن دوستی شوروی)

قومی و زبانی را در جبهه‌ی سیاسی - فرهنگی به عهده دارند. در شعر نیز پاکدلانی چون میرزاده عشقی و عارف قزوینی فریفته آن جو سیاسی بودند و این دو شاعر به علت همدانی و قزوینی بودن با داشتن دو فرهنگ فارسی و ترکی در جهت نفی دومی و تعلق به نژاد آریائی و ... تندتر از دیگران تاختند.

۸-۳- اساس تئوری نژادی در ایران :

اساس این تئوری ملی‌گرایی و فرهنگی بر روی این فرض نادرست تاریخی بنا شده که تمدن را در سرزمین ایران، آریائی‌ها پی افکنده‌اند و چندین بحران و عارضه زودگذر یا اندکی دیرپا بر آن مستولی شده و بحمد... بخیر گذشت است؛ به قرار زیر :

- بحران مقدونی (اسکندر) با زبان یونانی
- بحران عرب و اسلام با زبان عرب
- بحران ترک (سلجوق) با زبان ترک
- بحران مغول، آنرا به حساب زبان ترکی و بحران مربوط به آن می‌گذارند (جز کسروی)

- بحران تیموری با زبان ترکی
 - بحران تمدن غربی : ^(۷۱) (با زبان‌های انگلیسی و فرانسه و ...)
- وقتی معیارها دلبخواهی و تداعی و معانی آزاد باشند، اقوام ترک نیز می‌توانند با احتساب تمدن هفت هزار ساله ایلام دو دوره کوتاه مدت آریائی‌ها را (از اقتدار ماد تا انقراض ساسانی : میلادی ۶۴۲-۶۱۲ ق.م) و دوره‌ی هفتاد ساله‌ی اخیر را دوره بحران به حساب آوردند و اقوام قالبی زبان ایرانی نیز می‌توانند در این نوع تاریخ نگاری انتخابی - سیاسی خود، از اکد، آسور و بابل

به سلطه‌ی پانصد ساله‌ی اعراب مسلمان برسند که تسلط فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد. اما تاریخ واقعی مردمان این سرزمین تاریخ ترکیب و تلفیق و ادغام و یا همزیستی اقوام و ادیان و زبان‌ها و فرهنگ‌ها و تحمل و همزیستی آن‌ها با هم‌دیگر است و دوره‌های باروری و زاینده‌گی مراحل تمدن ما عموماً با دوره آمیزش فرهنگی و قومی همراه بوده است :

چنانچه در شکوفائی فرهنگی دوره بعد از اسلام شاهد آن هستیم. در حالی که از دید من این نوع « ملی‌گرایی قومی » حاکم (پان فارسیسم) و نسخه بدل مقابله با آن یعنی گرایش به « ملی‌گرایی قومی » فرهنگ‌های محکوم (مانند ترکی ، کردی ، عربی و بلوچی و ...) با مقوله « هویت ملی » در معنی مدرن آن نه تنها بیگانه که بر ضد آن است. تفسیر و تحریف تاریخ بنا به اقتضای ایدئولوژی مورد علاقه‌ی عده‌ای « روشنفکران محفلی » که از نیازهای جهان و زمان (آگاهانه و نا آگاهانه) بدورند، با این طرز فکر ارتجاعی که مبشر ناسیونالیسم قومی شده‌اند، گِریهِی، از کار فرو بسته ایران امروز نخواهد گشود و به قول مولانا : « از پندشان این بند سخت تر اخوه شد. »

در این میان عده‌ای نیز از دین زرتشتی یا مذهب تشیع به عنوان هویت ایرانی و یا هویت ملی ایرانی نام می‌برند که در مقابل یک نقد منطقی چنین ادعائی نمی‌تواند مقاومت کند، چرا که ایرانیان غیر زرتشتی و غیر شیعه را نمی‌توان ایرانی محسوب داشت. این مقوله نیز به تعارضی که زبان (فارسی) با آن روبروست دچار است. یعنی در برگیرنده همه ایرانیان نیست بعلاوه عده‌ای غیر ایرانی را نیز شامل می‌شود.

۴- ارکان هویت ملی

سرسخن:

برای تشخیص ارکان هویت ملی بنا به روش مقایسه‌ای و حذفی و به اصطلاح اهل منطق ریاضی، تغییر متغیرها برای یافتن ثابتها عمل می‌کنم؛ یعنی آنچه را که در صورت تغییر یا حذف آن، هویت ملی باقی نمی‌ماند آنرا جزو ارکان هویت ملی محسوب داشته و برعکس اگر در صورت حذف یا تغییر عاملی، هویت ملی باقی ماند معلومست که آن عامل جزو ارکان هویت ملی نیست. اما ممکن است جزو ارکان هویت دیگری باشد که در هر فرد وجود دارد و در آخر این مقاله به شرح آن خواهیم پرداخت. بنا به این روش حذفی نخست می‌خواهیم بدانیم که هویت ملی « چه نیست » آنگاه برسیم به اینکه هویت ملی « چه هست ». این مقاله مدعی دادن تعریف جامع و مانع و کامل از این مقوله متغیر اجتماعی در سیر تاریخ نیست اما تحدید معنی آن مورد نظر است. هویت ملی از دو جنبه می‌تواند نگریسته شود :

۱-۴- جنبه سلبی یا نفیی: یعنی مقوله‌هایی که هویت ملی به آن‌ها وابسته نیست و با تغییر یا حذف آن‌ها هویت ملی پابرجا می‌ماند. از این نظر امروزه هویت ملی ماوراء مقوله‌های زیر است :

نژاد، تبار، جنسیت، قومیت، دین، زبان، طبقات.

۴-۲- جنبه ایجابی یا اثباتی: که با تغییر یا حذف آن مقوله ها، هویت ملی یا از میان می رود یا خدشه دار می شود و یا تغییر ماهیت می دهد. به عبارت دیگر این عوامل اساس هویت ملی را تشکیل می دهند که به قرار زیرند:

سرزمین مشترک، منافع اقتصادی و تولیدی و پول مشترک، منافع سیاسی و امنیتی مشترک، دولت مشترک، حقوق و انیستیتوسیون های مشترک، احساس روان شناسی مشترک در تعلق به آن منافع مشترک و در دفاع از آن ها.

۴-۱- جنبه ی سلبی یا نفیی (هویت ملی)

۴-۱-۱- نژاد

هویت ملی ماوراء نژاد است. (در اینجا نژاد مقوله فنوتیپی است نه ژنوتیپی) تغییرات ژنتیکی و نیز تغییرات قیافه ظاهری مردمان ساکن یک کشور در نتیجه مهاجرت های گوناگون در هویت ملی و احساس ان تأثیر ندارد و کشورهای مهاجر پذیری نظیر آمریکا، کانادا، استرالیا، فرانسه و ملاک این مدعاست. بنا به آمار، در فرانسه اگر دو نسل بالا برویم ۱/۳ فرانسوی ها مهاجرند. اما بعد از دو نسل همه خود را فرانسوی محسوب می دارند. در مورد ایران نیز که در چهار راه گذر اقوام بوده این ملاک کاملاً صادق است به قول جرج سارتن در این مورد:

« بهتر آن است که از ملاحظات نژادی صرف نظر کنیم چون بدست آوردن معلومات مطمئن در خصوص نژادهای شرق باستان امکان ندارد. یک مسئله روشن است و آن اینکه از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، اگر نگوییم پیشتر از آن، در میان نژادها و اقوام، اختلاطها و امتزاج های فراوان صورت گرفته است. برای پی بردن به نژاد بر اساس زبان، همیشه باید با احتیاط عمل شود چه برای انسان بالخاصه کودکان فراگرفتن زبان تازه کار آسانی است، ولی تغییر کرموزوم هایی که در سلول های نطفه موجود است امکان ندارد. اشاراتی که پس از این به اقوام سامی)

یا آریائی و ترک) می‌شود پیوسته باید چنان فهمیده شود که مقصود مردمی است که به زبان سامی (یا آریائی یا ترکی) تکلم می‌کرده اند (یا می‌کنند) و چیزی بیش از این منظور نبوده است».^(۷۲)

سقوط رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی به یک ناسیونالیسم عریان نژادی نقطه پایان گذاشت. اما هنوز طرفداران نژاد آریائی (در ایران، ارمنستان و افغانستان)، نژاد ترک (در ترکیه و ازبکستان) و نژاد سامی (در عراق و بعضی کشورهای عربی و اسرائیل و ...) در هر سه بخش تجزیه شده تمدن واحد اسلامی سابق در تب و تاب برپائی ملیت‌گرایی نژادی یا فرهنگی (زبانی) دیگری روزشماری می‌کنند.

۲-۱-۴- تبار

هویت ملی ماوراء تبار است. در کشورهائی نظیر حاشیه خلیج فارس مقوله ملیت به صورت علنی و قانونی (!) دارای درجات مختلف است و شهروندان به سه درجه اصلی تقسیم می‌شوند که تبار و زمان اقامت (قبل از ۱۹۲۰) آنرا مشخص می‌کند. در ناسیونالیسم ایلی و ماقبل ناسیونالیسم قومی (دینی یا زبانی) اسرائیل نیز که به عنوان کشور تباری - نژادی پا به عرصه تاریخ قرن بیستم گذاشته است، نه تنها در آن یهودیان اروپا و امریکا (اشکنازی‌های در اصل ترک تبار) بر یهودیان به اصطلاح سامی تبار خاورمیانه حکومت دارند، بلکه تبعیض بر علیه یهودیان سیاه پوست آفریقا (حبشه) نیز در آن بشدت مطرح است و کل آن‌ها نیز در برابر اعراب و تبارهای قومی دیگر خود را برتر می‌دانند ... ؛ در اکثر کشورهای عربی نیز ناسیونالیسم تباری بسیار قوی است و در پاکستان که نامش به معنی پاک از مردم نجس (کافر)

هند است، ملیت قومی بار دینی دارد، همچنان که برای صرب‌های ارتدکس بوسنی؛ در ترکیه هنوز شناسنامه و تبار و نژاد ترک خالص وجود دارد و مقوله ملیت و هویت ملی دارای بار زبانی-تباری است. در ایران نیز تب و تاب آریائی و فارسی زبان بودن بخصوص بعد از استقرار جمهوری اسلامی جهت مقابله با اسلام «عربی» از طرف بعضی مخالفین بیش از پیش بالا گرفته است؛ آریائی‌گرایان به غلط استقرار نظام اسلامی را قادسیه دوم و حمله دوم اعراب به ایران نامید.

اما هویت ملی ماوراء این مقوله‌های سنتی است. زیرا تشکیل اقوام و پیدا کردن هویت قومی؛/ سرزمینی و فرهنگی (دینی- زبانی) / باعث تضعیف و اغلب تحلیل رفتن هویت ایلی-تباری (خونی- طایفه‌ای) آن‌ها می‌گردد و همبستگی نوین سرزمینی- قومی را جانشین همبستگی ایلی-تباری می‌کند با ظهور هویت ملی، بتدریج هر دو هویت (ایلی و نیز قومی) به تحلیل می‌روند و جامعه مدنی با برابری همه شهروندان (کشوروندان) ظهور می‌کند. لذا محدود و مشروط شدن هویت ملی به هویت قومی یا تباری نشان از عقب ماندگی تاریخی و اجتماعی جامعه و عدم فهم درست محتوای تاریخی هویت ملی از طرف روشنفکران و قانونگزاران و بالاخره مردم کشور مورد نظر را دارد.

۳-۱-۴- زبان

هویت ملی ماوراء زبان است. درست است که معمولاً هر ملتی دارای یک و یا چند زبان مشترک و یا همگانی است، اما چون هویت ملی با مفهوم منافع ملی، مترداف است لذا تغییر زبان مشترک بنا به منافع و مصالح ملی تأثیری در هویت ملی نمی‌گذارد. همچنان که در حذف یا تغییر یا تعدد آن، باز هویت ملی پابرجا می‌ماند. چنانچه :

- حذف زبان روسی به عنوان زبان مشترک ملی در کشورهای آزاد شده از استعمار روسیه شوروی باعث تغییر هویت آن‌ها نشده است.

- تغییر زبان هند و پاکستان و مالزی و سنگاپور به انگلیسی باعث تغییر هویت ملی آن‌ها نشده است.

- تعدد زبان ملی در سوئیس، کانادا و افغانستان و ... در اروپای متحد آینده تأثیری در هویت مشترک ملی نمی‌گذارد. بلکه برعکس حاکمیت « قانونی یا غیر قانونی » یک زبان باعث رشد عکس العمل « ناسیونالیسم قومی » شده و وطن‌خواهی سالم ملی را دچار عوارض خطرناک ملی‌گرایی قومی (حاکم و محکوم) می‌کند. چنانکه ارزش‌های سه‌گانه‌ای که انگلیسی‌زبانان کانادا جهت حفظ حاکمیت خود بر فرانسوی‌زبانان و سرخپوستان آن کشور برقرار کرده بودند، [یعنی سفید پوست (بلوند) بودن، انگلیسی‌زبان بودن و پرستان بودن] نزدیک بود در سال ۱۹۹۵ آن کشور را تجزیه نموده و راه آن را به اقیانوس اطلس مسدود ساخته و ایالت « کِیک » را از آن جدا کند.

از طرف دیگر ملت‌های مختلف با زبان واحد و منافع مختلف وجود دارند؛ اتریش و آلمان، کشورهای عرب زبان، کشورهای فرانسوی زبان اروپا و ممالک انگلیسی‌زبان و فارسی‌زبان و ترکی‌زبان دنیا ... که تمایل ضعیفی برای نزدیکی به همدیگر نشان می‌دهند؛ لذا نه زبان واحد، بیانگر ملیت واحد است؛ نه زبان‌های متعدد نافی آن شمرده می‌شود. از این رو زبان شرط لازم و نیز شرط کافی برای هویت ملی محسوب نمی‌شود. درست نظیر دین، تبار، طبقه و ... اما برعکس هویت ملی، هویت قومی، به قول صحیح میرزا آقاخان کرمانی، با نابودی یا تغییر زبان، تغییر کرده و یا ازمیان می‌رود، اما آن نیز کاملاً مطلق نیست. به عنوان مثال در مورد یهودیان عامل دین، قومیت و تبارهای آنان را حفظ کرده است. در حالی که یهودیان عموماً زبان عبری را فراموش کرده و به زبان کشور محلی که در آن اقامت داشتند، سخن می‌گفتند. اما استثناء دلیل قاعده

است، نه ناقض آن. یعنی در اکثر موارد مورد مطالعه، هویت قومی با تغییر زبان قومی از میان می‌رود. در ایران وقتی از هویت ملی صحبت می‌شود، عده‌ای فهم نادرست خود را از مسئله، با علم کردن اینکه "شاهنامه فردوسی سند هویت ملی ماست" و یا "نوروز بیانگر هویت ملی ماست" بیان می‌کنند. شاهنامه حکیم طوس بیانگر هویت قومی فارسی زبانان ایرانی و غیر ایرانی (افغان‌ها و تاجیک‌ها) است. زیرا هویت ملی مقوله ایست نوین که با سیستم سرمایه‌داری و منافع ملی در رابطه است و نه با اسطوره یا زبانی خاص. نوروز "جشن جو" نیز بنا به الواح سومری و ایلامی پیش از پدید آمدن اسطوره‌های آریائی یا ورود آن‌ها به ایران در سومر و سپس در ایلام و بابل نظیر جشن مهرگان «جشن انگور و شراب» وجود داشت و امروزه تاجیک‌ها، افغان‌ها، ایرانی‌ها، ازبک‌ها، ترک‌ها، اعراب آن را جشن می‌گیرند. زیرا در نیمکره معتدله شمالی یک پدیده نجومی، کشاورزی و جهانی است. همچنان که در استون هنج^(۷۳) انگلستان به ترکیبی از تقویم قمری و شمسی بر می‌خوریم که به دقت می‌توان روزهای اول بهار "نوروز" و اول پاییز را از وضع خورشید در موقع طلوع آن در مقابل دراصلی مشخص کرد.

۴-۱-۴ قومیت

هویت ملی ماوراء قومیت است. هویت قومی مرحله بعدی از هویت تباری و ایلی است و چنانکه اشاره شد در شاهنامه فردوسی از ایران و توران و سیستان و مازندران و ... سخن رفته و مفاهیم هویت ایلی (تباری) و نیز هویت قومی (سرزمینی + دینی + زبانی) را می‌توان به خوبی در آن مشاهده کرد که ربطی به هویت ملی مدرن ندارد. هویت ملی در واقع، گاه با تضعیف و تحلیل هویت‌های قومی و هویت‌های ایلی و گاه با ادغام آن‌ها در همدیگر منجر به

۷۳- استون هنج stonehenge توسط مردمان بومی و پیش از تاریخ انگلستان در هزار و شصت سال پیش از میلاد در نزدیکی سالیسبوری ساخته شده است

ظهور دو هویت شخصی افراد^(۷۴) و هویت ملی شان می‌شود و در روند طبیعی و تحولی یک جامعه، نخست از شکل ایلی (گله‌ای) به صورت کاستی و یا توده‌ای یعنی قومی متحول می‌شود و پس از این مرحله به سوی جامعه ملی و طبقاتی با مفهوم (کشوروندان) شهروندان برابر و آزاد راه می‌برد. ظهور فردیت و هویت شخصی لازمه توسعه صنعتی و حاکمیت سرمایه‌داری بانکی و مالی است، که این افراد آزاد، در رابطه با کنترل کردن وسایل تولید و سرمایه مالی یا کنترل شدن بوسیله آن‌ها، و بالاخره تسهیل و برنامه‌ریزی آن (سرویس) طبقات اجتماعی را به وجود می‌آورند. پدیده‌ای که پیش از دوران سرمایه‌داری سنتی وجود نداشت. لذا نباید سلسله مراتب صنفی قبلی را با طبقات دوران سرمایه‌داری اشتباه گرفت.

ناسیونالیسم که بر مبنای سرزمین، زبان، دین و تاریخ مشترک بنا شده با ملیت خواهی (وطن‌خواهی ملی) که بر اساس منافع مشترک، برابری و آزادی شهروندان و تفاهم آنان بنا شده بکلی متفاوت است. ناسیونالیسم قومی بر اساس دوست داشتن خودی و نفرت از دیگری پا می‌گیرد: (تولی و تبری) و بنا به خصلت "خود مرکز بینی" تمام اقوامی که خود را هدف آفرینش، برترین و برگزیده‌ترین قوم می‌انگارند. ناسیونالیست‌های قوم‌گرا در دوران سلطه برتری خود را علناً اعمال می‌کنند و در دوره انحطاط سعی در ادغام (اسطوره‌ای- تباری یا زبانی- دینی) خود در قوم غالب را دارند. درحالی که وطن‌دوستی ملی بر اساس علاقه به منافع خود و عدم نفرت از دیگران پایه‌ریزی گردیده و از اینرو برخلاف یک‌قوم، یک ملت، دوستان و دشمنان دائمی ندارد. بلکه فقط منافع دائمی دارد. این وطن دوستی در شکل پیشرفته خود به سوی انسان دوستی و

۷۴- ظهور این هویت شخصی که احساس خود آگاهانه فرد در میان جامعه ملی و کشور است، بکلی متفاوت از «هویت فردی - جنسی (غریزی) است که در انسان و حیوان بصورت غریزی و درک «این همانی» (ارسطویی) از انسان‌ها دیگر و حیوانات و اشیاء وجود دارد. از اینرو برای تمیز ایندو.

اولی را هویت شخصی نامیده‌ام که مربوط به احساس شخصیت مستقل خود در جامع مدرن صنعتی و سرمایه داری است و پایه‌ی همه آزادی‌های اجتماعی و مبارزات طبقاتی است.
دومی را هویت فردی - جنسی نامیده‌ام که مقوله ایست فردی غریزی.

انترناسیونالیسم و بالاخره جهان وطنی راه می‌گشاید.

۵-۱-۴- دین

هویت ملی ماوراء دین است. زیرا نظیر متکلمین به یک زبان یا اقوام و تبارها و طبقات مختلف، هویت دینی نیز با هویت ملی هرگز منطبق نیست. در درون یک ملت معتقدین به ادیان مختلف وجود دارند. در خارج از یک ملت نیز می‌توان معتقدین به دین غالب در آن کشور را سراغ گرفت. از این رو اساس دولت اسرائیل که بر پایه دولتی ایلی (تباری - اسطوره‌ای) و قومی (زبانی - دینی) گذاشته شده با اساس نهاد دولت ملی که بر پایه منافع ملی استوار است، سازگار نیست. هم از این روست که رهبران حزب سوسیالیست نظیر شیمون پرز می‌خواهند گره گشای معظلات ملی - قومی آن کشور باشند. وجود اسرائیل در مقابل خود، کشورهای عربی را نیز به دامن «ناسیونالیسم اتنیک» ملیت‌گرایی قومی و «پان عربیسم» حاد کشیده است. عربستان سعودی نیز که ملتی با هویت قومی - ایلی است در تشدید این عقب ماندگی ملی با ثروت نفتی خود در همه جا (از جمله در افغانستان) با نمود دینی - زبانی عمل می‌کند این مطلب در مورد ایران که در چهار راه برخورد ادیان و تمدن‌ها و اقوام بوده نیز صادق است. باید هوشیار بود که "هویت ملی" را به مقوله‌های مربوط به مراحل قبل از مرحله ظهور هویت ملی پیوند ننزیم که باعث انحطاط رشد ملی و ظهور وحشیت‌های گوناگون نژادی - تباری، قومی - دینی و طبقاتی می‌شود. چنانکه هم اکنون صرب‌های بوسنی می‌خواهند ملت را بر اساس دین ارتدکس بنا کنند و چون مردمان بوسنی از نظر مقوله زبانی - تباری و قومی با آن‌ها یکی هستند، "جنگ صلیبی مدرن" که ریشه در دین ارتدکس روسی - اسلاوی دارد، شعله‌ور می‌شود. این خطر در ارمنستان خود را نشان داده است و هر چند در قانون اساسی جمهوری آذربایجان (شمالی)، خوشبختانه، ملیت‌گرایی قومی (دینی - زبانی) کنار گذاشته شده است، اما در عمل برای

مقابله با ناسیونالیسم قومی ارمنی، گرجی و از همه خطرناک‌تر ملیت‌گرایی قومی‌روس در آن کشور بیش از پیش این گرایش ارتجاعی و خطرناک در حال رشد است.

۶-۱-۴- طبقات

هویت ملی ماوراء طبقات است. طبقات اجتماعی غیر از سلسله مراتب اجتماعی نظیر کاست و حرفه‌هاست. چنانکه اشاره شد، تنها در دوره سرمایه‌داریست که طبقات اجتماعی ظهور می‌کنند زیرا وجود طبقه با از میان رفتن یا تضعیف خصلت گله‌ای (ایلی) و توده‌ای (قومی) انسان و رشد فردیت او مترادف است که اولین بار، در تاریخ، در سیستم سرمایه‌داری صنعتی ظهور کرده است و می‌دانیم که طبقات اجتماعی نیز چه در داخل یک ملت و چه در خارج از آن وجود دارند. بلشویک‌های افراطی بعد از لنین خواستند ملیت را بر اساس یک طبقه (کارگر) در روسیه شوروی به وجود آورند و بدین‌سان جامعه را به انحطاط کشاندند و بیلان کارشان پس از هفتاد سال با متلاشی شدن (متأسفانه ناقص) زندان ملت‌ها به خودشان تحویل شد.

۷-۱-۴- جنس

هویت ملی ماوراء (مرد و زن) است. برابری و آزادی نافی تمایز جنسی در میان شهروندان است. در این مقوله جنسیت بعنوان مقوله اجتماعی مطرح است.

۲-۴- جنبهٔ ایجابی یا اثباتی (هویت ملی):

حال که معلوم شد چه مقولاتی ارکان هویت ملی را نمی‌سازند، ببینیم هویت ملی بر اساس کدامین ارکان شکل می‌گیرد: از زمان چاپ کتاب ثروت

ملل آدام اسمیت (۱۷۷۶ میلادی) حفظ و توسعه منافع ملی اساس و محتوای « هویت ملی » را تشکیل می‌دهد. که ارکان آن به شرح زیر است :

۱-۲-۴- سرزمین مشترک

قوی است که از چپ و راست جملگی برآنند. اما مفهوم محتوایی سرزمین مشترک در معنی مدرن و ملی، که زمین، منابع زیرزمینی و آب و هوا و خاک نیز به ثروت و سرمایه اساسی و ملی مبدل می‌شود، با معنای آن در دوران قومی و ایلی، سرزمین آباء و اجدادی و ارض مقدس یا اهورائی یا یهوه‌ای، بکلی متفاوت است و تنها نام آن‌ها مشترک است نه محتوایشان.

۲-۲-۴- منافع اقتصادی و تولیدی مشترک

به معنی عامل تولید و آبادانی، انتظام مالیات‌ها، بخصوص پول واحد بانکی از ارکان هویت ملی جدید است که در طول زمان منافع مشترک مردمان نواحی مختلف یک کشور را (همچون خون در بدن انسان) بهم متصل می‌سازند. محتوا و نقش پول در دوره ماقبل سرمایه‌داری عکس نقش آن در دوره سرمایه‌داری است.

از این رو وحدت پولی خود خواسته و آزادانه دو یا چند کشور آغاز وحدت هویت ملی آن کشورها است و اگر اروپا دارای پول واحد شود و پول‌های ملی از میان برخیزد، تنها عامل هویت قومی (زبانی- دینی) قسمت‌های مختلف، آنرا در عمل از هم جدا خواهد کرد و هویت ملی نوین اروپائی به تدریج جای هویت ملی فرانسوی- آلمانی و ... را خواهد گرفت. هویت نوین معمولاً تا پروسه نهایی سیر نمی‌کند و تنها با ظهور هویت انسانی و وحدت انسانی- جهانی است که این تعارض قابل حل به نظر می‌رسد، البته تا تحقق آن مرحله بشریت راه درازی را باید طی کند.

۳-۲-۴ منافع سیاسی و امنیتی

دولت به عنوان عالی‌ترین مرجع حفظ منافع ملی، رکن اساسی هویت ملی است. ایلات، اقوام و مردمانی که قادر به تشکیل دولت نشده‌اند، نمی‌توانند در عالم سیاست به عنوان ملت مطرح شوند و دارای هویت ملی باشند. اما هویت قومی که به سرزمین و فرهنگ (زبان، دین، آداب و رسوم) و بالاخره تاریخ مشترک ناظر و متکی است، بدون دولت وجود داشته و خود را در عالم سیاست مطرح می‌سازد و اغلب با هویت ملی (بخصوص برای نیروهای چپ با توجه به بیان نادرست استالین از ملیت و هویت ملی) اشتباه می‌شود و عقاید استالین در واقع تبلور ناسیونالیسم قومی روس در قالب برداشته‌های کمونیست‌های روسی از تئوری‌های مارکسیستی اوایل قرن بیستم است که ربطی به عقاید خود مارکس هم ندارد.

۴-۲-۴ منافع دفاعی (نظامی)

منافع دفاعی و دفاع از چهارچوب سرزمین مشترک یعنی منافع نظامی و حیاتی آن یکی از مظاهر هویت ملی جدید است. چه بسا، به خاطر منافع ملی، مردمان یک کشور با هم تباران و اقوام همسایه در کشور دیگر به جنگ برخاسته‌اید. چنین جنگ‌های ملی قبل از ظهور سرمایه‌داری و پیدایش و تمایز طبقات اجتماعی در تاریخ مصداق نداشت.

در قرن بیستم شاهد دو جنگ ملی برای توسعه استعمار به فاصله ۲۱ سال بوده است (۱۹۳۹-۱۹۱۸). جنگ جهانی دوم را به علت اینکه روسیه شوروی در آن شرکت داشته جنگ امپریالیستی دوم نامیدند. درحالی که در محتوا همان بود و تقسیم دنیا در معاهده‌ی یالتا (۱۹۴۵) فرقی با تقسیم دنیا در معاهده‌ی ورسای- پاریس (۱۹۲۰- ۱۹۱۹) نداشت. پیروزی و شکست نظامی نظیر پیروزی و شکست سیاسی و نیز توفیق و رشد و یا انحطاط اقتصادی در

هویت ملی مدرن تاثیر تعیین کننده داشته و دارد. البته پیروزی‌ها و شکست‌های نظامی دوران سنتی یعنی ایلی و یا قومی نیز تأثیر سرنوشت سازی در تغییر، رشد، تضعیف و یا انحطاط و ادغام و تحلیل هویت ایلی و قومی داشته است؛ اما شکست‌ها و پیروزی‌های دوران سنتی ربطی به هویت ملی نوین ندارد. زیرا مضمون تحول بعدی در آن‌ها متفاوت بوده است.

۵-۲-۴- حقوق و انستیتوسیون

آحاد هر ملت در فضای تبادل و تفاهم حقوقی علاوه بر دولت، خود را با قوانین خاصی از دیگران جدا می‌سازد؛ وحدت قانون‌ها و حقوق، نظیر وحدت سیاسی و دفاع نظامی مشترک، و بالاخره وحدت پولی باعث از دست رفتن تدریجی هویت ملی شده و هویت نوینی را جانشین آن می‌کند: (هویت منطقه‌ای و قاره‌ای)، اما هویت‌های (قومی، ایلی، ملی) معمولاً پایدار نمانده و به همزیستی خود با هویت فرا ملیتی ادامه می‌دهند. پدیده‌ای که در اروپای غربی و آمریکای شمالی هم اکنون در حال شکل‌گیری است

۶-۲-۴- احساس روان شناسی فردی - جمعی

هر فرد جامعه مدرن، در خلوت خویش، خود را عنوان فرد متعلق به آن جامعه می‌داند و احساس می‌کند. جامعه نیز از نظر حقوقی - سیاسی او را عضوی از اعضا خود قبول دارد. در جوامع ایلی و قومی، افراد به صورت گروهی خود را جزئی از کل و مستحیل در آن می‌دانند (مثل خانواده بزرگ، طایفه، ایل و قوم، و به قول ناصر خسرو «همبودی») و هنوز هویت شخصی آن‌ها در معنای اقتصادی - سیاسی و نظامی - حقوقی کاملاً شکل نگرفته است. پدیده‌ای که هگل، فیلسوف آلمانی، تضاد فرد و جامعه را در ظهور نهاد دولت قابل رفع دیده است. به زبان هگل، تعارض و تضاد «تز»: (جامعه)، با «آنتی تز»

(فرد)، تنها در « سنتز » ناشی از ترکیب آشتی پذیر بین آن دو یعنی ظهور دولت مدرن قابل رفع شدن است. به عبارت دیگر ظهور هویت ملی با مشخصه یک دولت به عنوان « سنتز » نتیجه ظهور تضاد آشتی پذیر « تز » با « هویت شخصی » فرد مستقل و آزادیخواه از قیود سنتی به عنوان « آنتی تز » است.

قابل توجه است که هویت فردی مدرن انسان بعنوان « آنتی تز » نسبت به هویت ایلی (گله ای) و قومی (توده ای) او به عنوان « تز » عمر کمتری دارد که به صورت اجتماعی مقارن ظهور دولت مدرن به عنوان « سنتز » است. ظهور این دولت (مدرن) متکی به اصل حقوقی ناظر به آزادی و برابری همه شهروندان بوده است و با قبول یا عدم قبول این فرض و نحوه استدلال آن، موضوع، حاکی از وجود فرد مستقل در برابر جامعه مدنی است. مقوله ای که در دوران پیش از سرمایه داری معنی وسیع طبقاتی- اجتماعی نداشت. چنین است برداشت من از نظریه هگلی.

می توان این احساس روان شناسی فردی- اجتماعی را به « حافظه تاریخی جمعی جامعه ها » تعبیر کرد که امر دفاع نظامی، مالیات، پول و دولت واحد و فرهنگ مشترک در طول زمان در به وجود آمدن آن نقش اساسی دارد. اما هیچ یک از این عوامل مطلق نیستند.

۵- اشکال هویت

بطور کلی امروزه می‌توان از سه نوع هویت به قرار زیر نام برد که به اختصار به شرح آن‌ها می‌پردازیم، این سه هویت عبارتند از: هویت فردی، هویت اجتماعی، هویت انسانی.

۱-۵- هویت فردی

احساس فردیت نظیر احساس جنسیت (مرد و زن بودن) دو جنبه دارد:

الف - جنبه احساس غریزی تمایز از دیگران، که از آن به عنوان «هویت فردی» در این مقاله نام برده شده، و در انسان و حیوان، مشترک است. در واقع «این همانی» هر انسان نتیجه انعکاس ذهنی، منطقی و حسی از یکسو و داشتن احساس (غریزی) به وجود (و نه کیفیت) خود خویشتن از سوی دیگر است. البته اشیا و پدیده‌ها نیز مطابق همان «این همانی» ارسطویی، عمل می‌کنند. آنسوی سکه این هویت فردی (غریزی و احساسی) را هویت جنسی و احساس غریزی (مرد یا زن بودن) تشکیل می‌دهد که نظیر احساس فردیت غریزی، بار اجتماعی ندارد. درک و فهم ما از این دو جنبه مستقیم، یا به اصطلاح فلاسفه خودمان، علم ما به آن دو «حضور» است، نه کسبی و حصولی. یعنی مستقیم و بلاواسطه هم به فردیت خویش آگاهی وجودی (و نه

کیفی) داریم و هم به جنسیت خود واقفیم و خود را از دیگران و جنس موافق و مخالف خود باز می‌شناسیم.

ب - هویت فردی جنبه دیگری نیز دارد که با خود بار اجتماعی داشته و با عبارت دقیق‌تر نتیجه روابط اجتماعی است. این هویت فردی همواره با خود آگاهی همراه بود و به درجه رشد اجتماعی وابسته است. جهت تمایز هویت فردی از این هویت، که من آنرا به عنوان «هویت شخصی» مشخص کرده و از هویت فردی جدا کرده‌ام، اینست که این هویت ناظر به احساس تکامل‌پذیر و خود آگاهانه فرد از شخصیت مستقل خویش نشأت گرفته و نیز ناشی از معرفت به حقوق فردی خود در برابر جامعه، افراد دیگر و محیط پیرامون خویش است. ظهور این هویت، همواره همراه با کم رنگ شدن و یا از میان رفتن تدریجی خصوصیت گله‌ای (ایلی) و توده‌ای (کاستی- قومی) انسان‌ها است که تنهادر زمینه رشد مناسبات سرمایه‌داری صنعتی اتمیزه^(۷۵) شدن انسان‌ها (در خرید و فروش کار فردی افراد آگاه و آزاد جامعه) ظهور می‌کند. به وجود آمدن و رشد و تکامل این جنبه نوظهور انسان‌ها در مقیاس اجتماعی از یکسو پایه و اساس دموکراسی جامعه مدرن را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر طبقات مختلف‌المنافع و مشترک‌المسائل جامعه را به کنش و واکنش در برابر هم و می‌دارد.

از نظر جنسیت نیز این جنبه اجتماعی در برگیرنده خواست «مردسالاری» یا «زن سالاری» و «جریان فمینیسم» و «برابری خواهی جنسی» در جامعه مدرن است که خود را به صورت شکل‌های اجتماعی و سیاسی جلوه‌گر می‌سازد.

۲-۵- هویت اجتماعی افراد

هر فرد به عنوان عضوی از یک اجتماع یا جامعه، دارای هشت هویت اجتماعی است که گاه بعضی از آن‌ها با هم یکی شده یا "در تاریکی هزاره‌ها" ناپدید گشته‌اید، به قرار زیر:

۱-۲-۵- هویت نژادى

در معنى فنوتیپ ظاهرى آن به سفید یا سیاه و زرد و سرخ و طیف‌هاى آنها قابل تقسیم است و بار اجتماعى و تأثیر روحى به‌همراه دارد.

۲-۲-۵- هویت تبارى

تا زمانى که ایل ساکن نشده، هویت تبارى و ایللى شخص، با وجود روستا نشینی و شهر نشینی محفوظ مى ماند و همبستگی خانواده بزرگ ایللى به بقای خود ادامه مى دهد. که پس از اسکان در روستاها و شهرها نیز این هویت حتى در پیشرفته‌ترین اشکال به سخت جانی خود ادامه مى دهد. که در مورد یهودیان و زرتشتیان شاهد آن هستیم.

۳-۲-۵- هویت قومى

مردمانى که از ایل و کوچ‌روى در آمده، ساکن شده، هویت قومى يعنى سرزمینى- فرهنگى؛ (دینى- زبانى) پیدا مى کنند. در دوران قبل از « سرمایه‌دارى صنعتى » این هویت سخت غالب بوده و چنانکه اشاره شد، هنوز با هویت ملی اغلب اشتباه مى شود. همان اشتباهى که فرهنگ قومى و سنتى را با فرهنگ ملی ناشى از روابط اقتصادى و سیاسى و حقوقى سرمایه‌دارى صنعتى از هم تفکیک نمى کند.

فرهنگ ملی آن بخش از فرهنگ نوین جوامع است که در رابطه با آزادى و برابرى و فردیت شهروندان و حقوق انسانى (بشر) آنان در جامعه ملی به وجود آمده و تکامل مى یابد. از این نظر بر خلاف قضاوت عمومى و رایج، رشد فرهنگ ملی ما (برخلاف فرهنگ سنتى مان) چندان هم چشم گیر نیست.

۴-۲-۵ هویت دینی

تقریباً همه ایلات و اقوام دارای کیش‌ها و ادیان قومی بوده و هویت دین آن‌ها با هویت قومی‌شان عجین است. اما ظهور ادیان فرا قومی و جهانی نظیر آیین بودائی، مهری، مسیحی، مانوی، اسلام و ...، مکاتب عرفانی و فلسفی چون: رواقیان، خراباتیان و متصوفه و ... باعث شد که هویت دینی، خود شالوده‌ای جدا از هویت تباری و قومی شود و گاه باعث تغییر هویت قومی یا به منزله نقطه آغازی برای آن بشمار رود. این ادیان و مکاتب باعث ادغام اقوام و نزدیکی انسان‌ها به عنوان مؤمنین به هم‌دیگر شده و غیر مؤمنین را از آن‌ها دور کردند: (تولی و تبری). بدین ترتیب ادیان فرا قومی که لاجرم فرا ملتی نیز هستند. قبل از دوران سرمایه‌داری مهمترین رکن هویت اقوام و کشورهای گوناگون را تشکیل می‌دادند (بهائیت به دلیل تأخیر زمانی فاقد چنین نقشی بوده است). ادیان فرا قومی راه را به ظهور مفهوم نوعی انسان دوستی عام ایمانی و اعتقادی گشودند و تنگنای کاست، تبار و قوم را تا حدی شکستند.

اما تقسیم انسان‌های جوامع مختلف به «دین باوران» و «دین ناباوران» و ... باعث محدودیت هویت دینی برخی از ادیان فراملتی می‌گردد. در حالی که جامعه ملی توأم با آزادی و برابری کامل شهروندان دچار چنین بن بست نیست. در نهادهای ایلی (خونی-تباری) و قومی (زبانی-دینی) انسان‌ها بطور طبیعی جزو عضو همبودی (کمونوته) و یا کاست هستند و ترک آن ممکن نیست و عواقب زیانباری دارد. در حالی که در نهادهای جامعه افراد به اختیار وارد انجمن‌ها (SOEIETE) می‌شوند و یا آن‌ها را ترک می‌کنند، جز در نهادهای نظامی-پلیسی و امنیتی در اکثر کشورهای جهان.

۵-۲-۵ هویت زبانی

با جدائی هویت دینی در ادیان فراقومی از هویت فرهنگ قومی، هویت زبانی نیز بتدریج وابستگی خود را به هویت قومی-تباری از دست داد و ظهور آن با به

وجود آمدن زبان ادبى^(۷۶) همراه بوده است. بدین گونه با فراموشى یا ضعیف تر شدن هویت ایللى و تبارى و هویت قومى يعنى « قومیت » خود را در « سرزمین » و تا حدى در « دین » و « زبان » بیان کرده و مى کند. زبان مادری نخستن هویت اکتسابى و ریشه دارترین جنبه هویت اجتماعى افراد است که با شیر اندرون شده و با جان بدر مى رود. پس از آن هویت دینى با ارزش های نیک و بد، حلال و حرام آن و سپس هویت طبقاتى و بعد هویت ملی و بالاخره هویت انسانى فرا رسیده و به خود آگاهى مى رسند.

۶-۲-۵- هویت طبقاتى

موقعیت افراد انسانى در رابطه با کنترل کردن یا کنترل شدن بوسیله سرمایه مالى و وسایل تولید و توزیع، وضع طبقاتى آنها را در جامعه مشخص مى کند. کودک بعد از یادگیرى زبان و آداب و رسوم فرهنگى و ارزش های دینى به قدرت مادى خانواده اش آشنا مى شود. موقعیت طبقاتى نیز بخشى از هویت اجتماعى مردمان یک جامعه است در جوامع ماقبل سرمایه داری، سیستم کاست یا سلسله مراتب نوع دیگر اجتماعى وجود داشته و دارد. ظهور طبقات نتیجه تمیزه شدن افراد در فروش کار فردى شان به مؤسسات مختلف سرمایه داری و از هم پاشیدن کار جمعى خانوادگى و حرفه ای ماقبل سرمایه داریست. بدینسان افراد انسانى جنبه گله ای (ایللى) و توده ای (قومى) خود را ترک کرده و بصورت افرادى با هویت شخصى و فردى خود آگاهانه خویش، طبقات اجتماعى را در جوامع ملی و سرمایه داری صنعتى تشکیل مى دهند.

۷-۲-۵- هویت جنسى

به عنوان یک پدیده اجتماعى به صورت حاکمیت مردسالارى (اغلب متكى به

۷۶- زبان ادبى معمولاً از آمیزش لهجه های اقوام مختلف هم ریشه (در شرایط آزادى نسبى و رشد تمدن و فرهنگ) حاصل مى شود

ارزش‌های مذهبی) و جریان‌های فمینیستی افراطی و نحل‌های میانی آن‌ها (مساوات طلب) در همه جوامع کنونی وجود دارد.

۸-۲-۵- هویت ملی (افراد یک ملت)

آخرین هویت اجتماعی افراد آزاد هر جامعه صنعتی و مستقل را تشکیل می‌دهد که ماوراء هر هفت هویت فوق‌الذکر است و باعث همبستگی افراد آزاد و برابر در مقابل قانون به صورت طبقات و گروه‌های انسانی بر مبنای منافع (اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و امنیتی) است. لذا وجود فردیت خودآگاه، آزاد و مستقل افراد یک ملت پایه و علت اساسی به وجود آمدن هویت ملی است. هر هویت ملی متکی بر منافع فوق‌الذکر، خود موجد فرهنگ ملی است و فرهنگ ملی پدیده، محصولی است جدید که نتیجه تمدن صنعتی و سرمایه‌داری و تفکر اندیشمندان در کادر و ارزش‌های پایه‌ای آن است تا آنرا به صورت انسانی تعدیل کرده و آماده عروج به هویت انسانی سازند چنانکه اشاره شد نباید فرهنگ ملی جدید را با فرهنگ قومی سنتی اشتباه کرد و از (میهن دوستی ملی) به (وطن پرستی قومی) سقوط نمود. در این رابطه ایران دوستی واقعی از ایرانی دوستی حقیقی ناشی می‌شود و مردم دوستی مقدم بر خاک پرستی است. درست بر خلاف فرهنگی که در دوره پهلوی تبلیغ می‌شده چنانچه در سرود ملی سابق هیچ گونه اشاره‌ای به مردمان ایرانی و گوناگونی آن‌ها در درون وحدت ملی وجود ندارد. و سخن از مرز و خاک است: « مرز پر گهری » که « خاکش سرچشمه هنر است »

افراطی‌ها و مدعیان هر یک از این هویت‌های اجتماعی هشتگانه یک یا چندتایی از آن‌ها را به عنوان هویت اصلی مردم یا بخشی از آن‌ها عمده کرده و

منکر دیگر جنبه‌های هویت اجتماعی و انسانی افراد می‌شوند. مطلق کردن هر یک با فشار سیاسی و پلیسی به نوعی فاشیسم، نازیسم، کمونیسم و بالاخره تمام اشکال «پانیسم»^(۷۷) ختم و منجر می‌شود.^(۷۸)

۳-۵- هویت انسانی

با پیشرفت صنعت و افزایش سرعت و تسخیر فضا و کوتاه شدن فاصله‌ها و افزایش جمعیت و بالاخره از همه مهمتر انقلاب انفورماتیک که به سرعت قرن آینده را از عصر صنعت جدا می‌کند و زمین را به دهکده‌ای جهانی مبدل می‌سازد، بتدریج افراد بشریت پیشرفته دارای هویت بین‌المللی و بالاخره جهانی و انسانی می‌شوند و هویت‌های ملی نخست در درون کنفدراسیونی از اتحاد ملل بتدریج تحلیل خواهند رفت و در نهایت این بلوک بندی ملل به سوی وحدت جهانی سیر خواهد کرد که اعلامیه جهانی حقوق بشر قانون اساسی اولیه آن است. این «اتوپیای قابل حصول» زمینه‌های مادی و الزامات اقتصادی خود را بر سیاست و فرهنگ‌های ملی و منطقه‌ای تحمیل می‌کند. اما

۷۷- پانیسم دارای دو خصلت متضاد و درعین حال مکمل هم می‌باشد همه «پانیسم» ها دارای خصلت توتالیتاریستی (تمامیت گرایی) است:

الف- وحدت یا «هم نژادان». هم تباران، هم زبانان، هم دینان و هم طبقه‌های خارج از چهارچوب مرزهای ملی و ملت خودی جهت جذب و حل آن‌ها در هسته قدرتمند مدعی پانیسم: خصلت تهاجمی «پانیسم» ها ناشی از این جنبه است

ب- یکدست کردن داخل: با از میان بردن، حاشیه نشین کردن و در صورت امکان در خود مستحیل کردن تمام «نژادها»، تبارها، ادیان، طبقات، گرایش‌های سیاسی مخالف و گروه‌های ناهم‌ساز داخلی. جذب و حل کردن آن‌ها همواره همراه با فشار سیاسی- پلیسی یا برنامه‌ریزی بلند مدت اقتصادی- فرهنگی است و هدف از همه این اعمال ضد فرهنگی و ضد انسانی بوجود آوردن جامعه و مردمانی یکدست و مشابه هم است و این اتوپیای غیر قابل حصول، در شعارهایی نظیر: انسان طراز نوین، ژرمنی خالص یا آریائی واقعی، مسلمان یا مؤمن مکتبی و غیره خود را نشان داده و می‌دهد: خصلت خلوص گرایی، پاکی طلبی، تصفیه‌گری و باصطلاح فاشیستی همه‌ی «پانیسم» ها به این جنبه‌ی آن‌ها باز می‌گردد.

۷۸- درباره پانیسم مراجعه شود به ماهنامه وارلیق بهار ۱۳۷۲ سایه ۱-۸۸ صفحه ۹۹-۱۱۲ تحت عنوان: وحدت ملی (از همین قلم).

جهانی شدن آن با همگانی (و نه دولتی) شدن مالکیت بر سرمایه همراه خواهد بود. بشرطی که « نظم جدید » آمریکایی نظیر « نظم هزار ساله » هیتلری کار را به آخرین جنگ که با نابودی تمدن مترادف است نکشاند. پیشگامان انسان دوست، به صورت فردی این راه را پیش از فراهم شدن شرایط خارجی، در درون خود طی کردند و از هویت فردی (حیوانی) به هویت جمعی و اجتماعی ره سپردند و در این مرحله از هویت خود، از هویت نژادی و تباری تا هویت قومی و دینی و زبانی و طبقاتی و ملی تحول یافتند و بالاخره از هویت ملی به هویت انسانی عروج کردند. همچون تولستوی، گاندی، راسل و ...

یک فرد محدود وابسته نخست به خود، سپس به نژاد، تبار، قوم، دین، زبان، طبقه و ملت خود متعلق است و بالاخره به بشریت تعلق دارد. اما یک فرد وارسته و والا، نخست به منافع انسانی (کل بشریت) و سپس به منافع ملی، بعد منافع طبقاتی، دینی، قومی، ایلی و بالاخره به منافع شخصی خود می‌اندیشند. دفاع از منافع ملی باید به نحوی باشد که نه تنها سرکوبگر و نافی هویت‌های دیگر افراد نشود، بلکه راه را بر تعالی به سوی منافع انسانی باز بگذارد و گرنه به مانعی در راه « طیران آدمیت » و « عروج انسان » مبدل خواهد شد.

سخن خود را با کلامی از منتسکیو (۱۷۶۶-۱۶۸۹) از کتاب « اندیشه‌ها »

جهت حسن ختام به پایان می‌برم :

(« اگر چیزی را به نفع ملت‌م بدانم که موجب زوال ملت دیگری

شود ، آنرا به « شهریارم » پیشنهاد نمی‌کنم ، زیرا من قبل از اینکه

یک فرانسوی باشم ، یک انسانم ، یا (بهتر بگویم) من ضرورتاً یک

انسانم و فقط بر حسب تصادف یک فرانسوی می‌باشم. »)^(۷۹) ■

۷۹- Franklin LE VAN BAUMER 1987 “ Main Currents of Western Thought “Franklin LE

Main -VAN BAUMER yale univernity NO :y-324 pag . 362 1987

فرانکلین لو - فان - باومر ، جریان‌های اصلی اندیشه غربی . این کتاب امروز در دو جلد به ترجمه دلنشین و دقیق آقای کامبیز گوتن (انتشارات حکمت) در دسترس هموطنان است. ترجمه دیگری تحت عنوان : جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی به ترجمه کسل‌کننده و نادرست آقای دکتر حسین بشیریه در مرکز بازشناسی اسلام و ایران هم منتشر شده است!

پیوست‌ها

پیوست شماره ۱ (مربوط به زیرنویس از صفحه ۲۳ متن).

نقد نظرات دکتر ناتل خانلری در مورد «تعریف ملت ایران و هویت ایرانیان»

در مورد تعریف / ملت ایران و هویت ایرانیان / از تکلم آنان به زبان فارسی (= فرهنگ ایرانی) می‌توان به عنوان مثال از دکتر پرویز ناتل خانلری نام برد که مؤلف بهترین دستور زبان فارسی و استاد و رئیس فرهنگستان ایران بود، وی دارای دانش و دید وسیعی از مقوله فرهنگ بود اما استاد درک نادرست خود را در عدم تمایز میان مفاهیم :

- « هویت ملی » (متکی به "پول واحد" + "مرزهای سیاسی مشخص" + "دولت قانونی و مستقل ملی" و ...).
- « هویت قومی » (متکی به « زبان و دین ») در کتاب پرتناقض و پر تضاد « زبان شناسی و زبان فارسی » چنین بیان می‌کند :

« نزد من وطن آن نیست که شما می‌پندارید . این چهار خط فرضی که دور ایران کشیده اند وطن مرا محدود نمی‌کند . هر جا که فرهنگ ایرانی هست وطن من است . »^(۸۰)

ولی آقای دکتر تنها زبان (فارسی) را محتوای این فرهنگ ایرانی می‌شناسد و «آداب و رسوم» و بخصوص «دین» را که حامل ارزش‌های زندگی جوامع قومی و سنتی است فراموش می‌کند چنانکه، گمان می‌کند که زبان مادری همه ایرانیان فارسی است و مطلب عجیب و غیر قابل باوری را مطرح می‌کند:

"هنوز هر ایرانی که زبان مادرش را آموخته باشد به شرط آنکه مادر او «دیپلمه» نباشد و روزنامه نخوانده و رادیو نشنیده باشد، زبان هزارسال پیش را بهتر می‌فهمد." (۸۱)

و برای تکمیل مقوله زبان مادری همه ایرانیان می‌نویسد: «فارسی، زبان پدران بزرگوار ما بود» (۸۲) لذا اصل و نسب صحیح و درست آنرا مستند می‌سازد. استاد این خشت اول کج را مبنای تعیین اصل قومی و نژادی و نیز زبان اولیه همه‌ی آن ایرانیان مورد نظرشان که در درون این چهار خط فرضی هم قرار ندارند، تحت عنوان «زبان ایرانی» (و نه البته ایرانیان) چنین بنا می‌نهند:

"در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان شناسان قرن نوزدهم زبان آن قوم را هند و اروپائی نامیده‌اند." (۸۳)

استاد ضمن تعیین مسیر عجیبی بر این قوم اسطوره‌ای از جنوب روسیه به بغازکوی (۱۵۰ کیلومتری آنقره یا آنکارا) و از آنجا به ایران و از ایران به هند، گمان می‌کند فارسی کنونی از بقایای پارسی باستان است. (۸۴) مسلماً منشاء زبان فارسی از افغانستان و تاجیکستان و بخشی از ازبکستان کنونی است و بعد بوسیله اهل دیوان و شعر و عرفان به صورت زبان ادبی خاورمیانه (و نه فقط ایران) تا هند در آمد و در کنار عربی (زبان دین و علم و فلسفه) و ترکی (زبان سلطنت، اشرافیت و قشون) به بالندگی خود ادامه داد. ولی زبان پارسی باستان تنها در استان فارس کنونی رواج داشت این تداوم و تحول زبان «پارسی

۸۲- نائل خانلری، همان، (صفحه ۱۸۸)

۸۴- نائل خانلری، همان، (صفحه ۶۷)

۸۱- نائل خانلری، همان، (صفحه ۱۸۹)

۸۳- نائل خانلری، همان، (صفحه ۵۹ و ۶۰)

باستان » به زبان فارسى (درى) نه تنها از نظر جغرافيايى ناممکن است بلکه خود استاد هم به درستی معترف است که :

" مردم شیراز در قرن هفتم و هشتم هجرى به زبان محلى شیرازى سخن مى گفته اید. اما سعدى و حافظ آثار گرانبهاى خود رابه آن لهجه نوشته اید. نمونه لهجه شیرازى سعدى بيتى است در گلستان و مصراع هاى در يکى از قصايد مُلَمَّع او. در ديوان حافظ نيز غزل ملمعى هست که چند مصراع آن به لهجه شیرازى است. اين سخنوران بى شبهه در خانه و بازار به همان لهجه گفتگو مى کرده اند. اما زبان شاعرى و نويسندگى ايشان فارسى درى بوده است. " (۸۵)

زبان مادري سعدى همانست که " فهلویات " را به آن زبان سروده که آنرا به عنوان بقايای تحول یافته پارسی باستان مى توان قبول نمود. و بگفته پروفیسور " دان " استاد دانشگاه واشنگتن شهر سیاتل، هنوز در میان بخشی از يهودیان شیراز صحبت مى شود. اين زبان نظير تمام زبان هاى که " فارسيزه " شدند (در رى، تهران، اصفهان، همدان و...) بتدریج به لهجه هاى فارسى کنونى مبدل گردیده اند. اما رئيس فرهنگستان ايران در تمام اين کتاب که از زبان و لهجه سخن مى رانند ضمن برشمردن زبان هاى محلى کردى، لرى، بلوچى، گيلکى، مازندرانى، طالشى، دزفولى، سمنانى.... از ترکمنى، عربى و ترکى آذربايجانى (که زبان قشقائى ها هم جزو آن است) نامى نمى برد، جز در (صفحه ۱۰۴-۱۰۵) که به اظهار نظر نادرستى در مورد اينکه « در زبان کنونى آذربايجان براى عقرب نامى وجود ندارد » و اين جانور خطرناک را « آدى يامان » مى نامند يعنى که « نامش زشت و نامبارک » است و اينکه در زبان جارى شهرستان خوى نيز « گرگ » نام ندارد و از ذکر نام او چندان پرهيز کرده اند که فراموش شده است و اکنون آن حيوان را « قورت » مى خوانند که به معنى « کِرم » است.

مى بينيد استاد و رئيس فرهنگستان ايران مجاز نيست يا خود آنرا روا

نمی‌داند که حتی نام زبان کنونی آذربایجان و زبان جاری شهرستان خوی را که عبارت از ترکی « اوغوز » یا « ترکی آذربایجانی » است به زبان و قلم آورد. صرف نظر از اینکه در آذربایجان همه جا، هم عقب می‌گویند و هم « آدی باتمیش » یعنی « نامش غروب کرده » و (قورت = قورد) = (گرگ) هم همه جا، نظیر « شیر » در فارسی بدو معنی است. هم به معنی گرگ است و هم به معنی کرم خاکی و معمولاً در مورد اخیر « یئر قوردی » و نه « یئر قورتی » استعمال می‌شود، یعنی « قوردی » که متعلق به زمین و خاک است. در مورد « آتسیز » هم در ترکی « آت » به معنی اسب و « آد » به معنی نام است. چون گاه حرف (د) به (ت) و برعکس در ترکی و نیز فارسی تبدیل می‌شود و آتسیز به معنی بی اسب است و اگر او را آدسیز بخوانیم به معنی « بی نام » است و این بدان سبب بوده که بعدها نام آور شده و خود برای خویش نام خواهد گزید و فرزند خصال خویشتن خواهد شد محمل اینکه « مبادا همزادش او را بشناسد و با خود ببرد، » چندان محتمل نیست که تفسیر استاد است.

پس آقای خانلری خود را در تعیین مفهوم ملت ایران و هویت ایرانی تنها به قوم اسطوره‌ای (و نه واقعی و تاریخی) آریائی محدود می‌سازد^(۸۶) که به قول خود استاد « زمان و مکان رواج زبان اوستائی (و سرزمین ایرانوویجه) را به تحقیق نمی‌توان معلوم کرد ».^(۸۷) بلکه مثل بقیه‌ی همفکرهایشان، ملت (ایران) را مردمی « هم زبان و هم نژاد » می‌شناسد^(۸۸) که نام خود ایشان (خان+لر) مبین اتصال قطعی زبان ایشان و اجدادشان به زبان اوستائی و پارسی باستان و نژادشان به داریوش و کوروش کبیر است!

استاد ضمن ارائه تعریف پر تناقض و در نهایت نادرست از زبان و لهجه، جز فارسی همه زبان‌های زنده ایران خیالی خودشان را لهجه می‌نامند که در آن عربی و ترکی ایرانی وجود ندارد^(۸۹) اما همه زبان‌ها و لهجه‌های مرده را

۸۷- نائل خانلری، همان، (صفحه ۶۴)

۸۶- نائل خانلری، همان، (صفحه ۶۰ - ۵۹)

۸۹- نائل خانلری، همان، (صفحه ۱۷۴ - ۱۴۱)

۸۸- نائل خانلری، همان، (صفحه ۱۴۳)

بنام زبان نام گذاری می‌کنند^(۹۰) و بدون رعایت ادب سیاسی و اخلاقی، مثلاً در مورد « زبان هرات » سخن بی معنی « مقدسی » را از « آخسن التماسیم » چنین نقل می‌کند :

« در گفتار بسیار سستی می‌کنند و بد لهجه هستند و زبانشان برای طویله مناسب است ».

در مورد زبان مکرری خودمان هم از قول همان مقدسی آورده‌اند: « زبان ایشان وحشی است »^(۹۱) و بالاخره برای تحبیب عرب تباران ایرانی و اعراب خوزستان که در حمله عراق با بیل و کلنگ به جنگ مهاجمان عراقی رفتند، ذکر خیری هم از « بیان‌گردان تازی » دارند^(۹۲) که به عنوان رئیس فرهنگستان ایران آریامهری، معرف ادب این فرهنگ به همسایگان عربمان هم باشند. استاد ضمن فراموش کردن عمدی عربی خورستانی و ترکی آذربایجانی به عنوان زبان‌های زنده ایران البته زبان آذری (قدیم) را فراموش نمی‌کند و بر لیست سی تائی خود، از زبان‌های مرده، دو زبان زنده لری و کردی و لهجه‌ها و زبان‌های مرده قدیم را هم بر آن می‌افزاید؛ چراکه با مقوله « همزبانی و هم نژادی » در تعارض نیست.^(۹۳) اما در این لیست بالا بلندشان یک اشتباه اساسی ناشی از کم توجهی رخ داده و آن ذکر نام « زبان خوزی » است ایشان از قول ابواسحاق استخری آورده‌اند:

« اهل خوزستان بجز فارسی و عربی، زبان دیگری دارند که « خوزی » خوانده می‌شود و آن نه عبرانی و نه سریانی و نه فارسی است »^(۹۴)

در این مورد احتمالاً استاد نمی‌دانستند که خود « خوز » ها که هنوز هم استان را بنام آن‌ها می‌نامیم یکی از اقوام ایلامی بوده و این زبان « خوزی » از بقایای آن زبان ایلامی بوده و لذا جزو زبان‌های « هند و اروپائی » محسوب

۹۱- ناتل خانلری ، همان ، (صفحه ۷۳-۷۲)

۹۳- ناتل خانلری ، همان ، (صفحه ۷۴)

۹۰- ناتل خانلری ، همان ، (صفحه ۷۴-۶۰)

۹۲- ناتل خانلری ، همان ، (صفحه ۱۴۳)

۹۴- ناتل خانلری ، همان ، (صفحه ۷۱)

نمی‌شود. آخر وقتی ایلامی‌های التصافی زبان^(۹۵) پایه‌های تمدن درخشان خود را در شوش بنا نهادند (۷۰۰۰ ق.م) حتی اسطوره قوم آریائی استاد (خان – لری) به وجود هم نیامده بود. جالب‌تر آنست که استاد چنین فرضیاتی را در حالی می‌گوید و می‌نویسد که خود معترف و آگاه است که در ایران کنونی فارسی تا قرن هشتم هجری توسط اهالی کشور صحبت نمی‌شد^(۹۶) و از طرف دیگر به عنوان رئیس فرهنگستان ایران محمدرضا شاهی، بهتر از همه می‌داند که افغان‌ها، هیئت تحت سرپرستی ایشان را با چه خواری به ایران بازگرداندند که خواستار به وجود آوردن مرکزی برای زبان فارسی با بودجه (نفت) ایران اما به مرکزیت کابل بود! پس از بازگشت هیئت ایرانی به دستور پادشاه و دولت افغانستان برای مقابله با تهاجم فرهنگی زبان فارسی ایران از طریق زبان دری افغانستان، بلافاصله زبان پشتونی را که زبان ۲/۳ اهالی آن کشور است به مقام زبان اول و رسمی ارتقاء درجه داده و « دری افغانی » را به مقام زبان رسمی درجه دوم تنزل رتبه دادند. استاد از آن واقعه به صورت موهن و در عین حال ناروا چنین یاد می‌کند :

« به بهانه استقلال، لهجه های محلی رسمی شد و به جای زبان ادبی و سرافراز فارسی نشست ».^(۹۷)

معنی و مفهوم مخالف آن اینست که زبان (و به قول ایشان لهجه) پشتونی سرافکننده و غیر ادبی است. خود افغان‌ها جهت حفظ جدائی ملی و به قول استاد به بهانه حفظ استقلالشان بجای « زبان فارسی » همواره از اصطلاح « زبان دری » استفاده می‌کنند و « تاجیک‌های » اسیر روسیه نیز جهت حفظ « جدائی ملی شان » همین زبان فارسی ایرانی یا دری افغانی را فقط « زبان تاجیکی » می‌نامند در مورد وحدت ملی خود خواسته، همواره کلام مولانا در مورد زبان همدلی (ملی) / که در احترام به زبان خودی و دیگران بدست

۹۶- نائل خانلری، همان (صفحه ۱۴۷-۱۴۱)

۹۵- (Agglutinative)

۹۷- نائل خانلری، همان، (صفحه ۱۷۶)

می‌آید / صادق است، که فرمود :

« ای بسا هندو و ترک همزبان ،
ای بسا دو ترک چون بیگانگان.
پس زبان همدلی خود دیگر است ،
همدلی از همزبانی خوشتر است.»

البته در این مورد با تعذر از ادبا و جلال الدین بلخی باید گفت که بیت
نخست به شکل زیر معنی و مصداق یافته است :

« ای بسا ترکان و فارس همزبان ،
ای بسا سه فارس چون بیگانگان.»

این همه آشفتگی به علت آنست که نظم منطقی و ارزش‌های والای
انسانی نمی‌تواند بر تعریف (هم نژادی - همزبانی) استاد از ملت ایران و هویت
ملی ایرانیان مترتب باشد.

پیوست شماره ۲ (مربوط به زیرنویس صفحه ۲۶)

پیرامون نام تاریخی کشور ایلام

خود اهالی ایلام کشور خودشان را هلمتو^(۹۸) با هلمتی به معنی
سرزمین (خدائی) می‌نامیدند. سومری‌های دشت نشین ناحیه بین النهرین،
آن کشور را ایلام^(۹۹) یعنی کشور کوهستانی و اهالی آن را ایلامی یعنی
ساکنان مناطق کوهستانی خطاب می‌کردند. بعدها این نام‌گذاری را اکدی‌ها از
سومری‌ها اخذ و از طریق تمدن بابل به تورات رسید که به صورت « عیلام » به
اعراب منتقل شد.

یونانی‌ها اهالی کشور هلمتو = (ایلام) را نظیر اکد و بابل، در رابطه با
پایتختشان شهر شوش سوزیان^(۱۰۰) و نیز به صورت مُحَرَّف (الی ما ایس)^(۱۰۱)

می‌گفتند. پارس‌ها (هخامنشیان) نیز آن‌ها را (هوواجا)^(۱۰۳) می‌نامیدند . در این آشفته بازار، درست‌ترین و مناسب‌ترین نام، اسمی است که خود اهالی به کشور خویش و خودشان می‌دادند یعنی « هلمتو یا هلمتی » . اما غربی‌ها که تعصبِ نامعقولی در مورد نوشته‌های کتاب مقدس خودشان^(۱۰۳) از یکسو و نوشته‌ها و آثار یونانی و رومی از سوی دیگر دارند، کشور هلمتو را ایلام^(۱۰۴) نامیده و می‌نامد که امروز بسیاری از نام‌های تاریخی و جغرافیائی، به غلط‌ها یا تحریف‌های مشهور مبدل شده است.

این تحریف نام کشور در مورد کشور هیتی ها / نخستین کشور تحلیلی (آریائی) زبان تاریخ / که در بغازکوی واقع بود، به پیروی از نوشته‌های مصری نیز راه یافت . هیتی‌ها خود ، را بنام نخستن شهرشان که (نسا)^(۱۰۵) نام داشت (نسی آن)^(۱۰۶) می‌نامیدند نه هیتی. این سنت نامیدن کشور بنام شهر را در لغت (ایران - شهر) به معنی کشور ایران نیز باز می‌یابیم.

این دانشمندان، ما ایرانیان را نیز به پیروی از سنت یونانی به ناروا پارسی و کشورمان را پارس می‌نامیدند و می‌نامند . در دوره پهلوی به علت آریائی‌گرایی که آخرین شاه لقب آریامهر را هم یدک می‌کشید هر دو پادشاه با این گرایش اروپائی مخالفت کردند و در نتیجه از شدت تعصب غربیان کمی کاسته شد و امروزه اغلب ما را ایرانی و کشورمان را ایران می‌نامند. تورات و منابع یونانی بخشی از عوامل تحریف تاریخ باستانی محسوب می‌شوند.

پیوست شماره ۳ (مربوط به زیرنویس صفحه ۲۸).

تمدن ایلام و تاریخ نویسی معاصر

در اغلب کتاب‌های تاریخی از ایلام (هلمتو) و اهمیت آن در تاریخ تمدن کشورمان خبری نیست.

در تألیفات اخیر ایرانیان خارج و داخل کشور به عنوان مشتی از خروار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد :

۱- تاریخ ده هزار ساله ایران. تألیف عبدالعظیم رضائی از پیدایش آریاها تا انقراض قاجاریه.

۲- تاریخ کامل ایران. تألیف دکتر عبدا. رازی از تاسیس ماد تا انقراض قاجاریه.

۳- تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. تألیف حسین پیرنیا و عباس اقبال، پیرنیا بر خلاف « تاریخ ایران باستان » و به مقتضای سیاست دوره رضا شاهی، تاریخ ایران را از دوره ماد و پارس شروع می‌کند و نه ایلام.

۴- مورخین روسی نظیر دیاکونوف (تاریخ ماد) و پطروشفسکی (تاریخ ایران)، همواره تاریخ کشور ما را از ماد آغاز می‌کنند که ایرادی به آنان نیست، مأمور بودند و معذور.

۵- استاد « ابراهیم پور داوود » که برغم نام و نام پدر و فامیلش تمایلات تند نژادی- تباری و ملتگرایی قومی (ناسیونالیسم اتنیک: « آریائی ») داشت، در اوج تب و تاب رواج تاریخ دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی یعنی ۱۳۵۶ هجری یا ۲۵۳۶ شاهنشاهی در مقدمه یسنا - از بکار بردن این تاریخ من در آوردی اجتناب می‌کند و بجای آن تاریخ ۲۷۵۰ مادی را می‌گذارد،^(۱۰۷) ابراهیم پور داوود در مقدمه یشت‌ها و در اشاره به زندیه که تنها ۳۱ سال بر بخشی از ایران به‌عنوان وکیل‌الرعا یا حاکم بودند می‌نویسد: « زندیه سلسله ایرانی است ». یعنی نظیر سلسله‌های دیگر از غزنوی (۹۶۴ میلادی = ۳۴۲ هجری شمسی) تا قاجاریه (۱۹۲۵=۱۳۰۴ ه.ش) غیر ایرانی « نژاد » (!؟) یعنی « تُرک نژاد » (!؟) نیست.

راستی انسان از « چشم بندی » مورخین خودی به حیرت می‌افتد که

۱۰۷- یسنا - شماره ۲۳۰۲ (صفحه ۷) بخش دوم - چاپ دانشگاه تهران شماره ۱۶۲۶ (شماره مسلسل ۲۰۲۳) مقدمه و گزارش استاد ابراهیم پورداوود. اما قابل ذکر است که: تاسیس پادشاهی ماد به روایت رایج بوسیله دیوکس در ۷۰۵ ق.م بوده و نه در ۶۱۱ ق.م زیرا که فروردین ۱۳۳۷=مارس ۱۹۵۹ می‌شود. از اعلام سلطنت ماد ۲۶۶۴ سال می‌گذرد و ناچار باید از پادشاهی هوخستره بحساب آوریم که ۶۱۲ ق.م می‌شود بهر حال تقویم پیشنهادی نادرست است

دیگران چون (یهودیان، ارامنه، پان تورکیست‌ها و ...) برای خود تاریخ جعلی درست می‌کنند. در مقابل مورخین ما (بر بیگانگان، قلم به مزد یا نان به نرخ روز خور بیگانه حَرَجی نیست) به حذف و تحریف و کوتاه کردن تاریخ تمدن، حکومت و سلطنت و فرهنگ کشور ما مشغولند این هم لابد از هنرهائی است که به قول فردوسی « زان ایرانیان است و بس »

پیوست شماره ۴ (مربوط به صفحه ۳۸).

اقوام اسرائیل و ترکان سلجوقی :

اقوام یا اسباط دوازده گانهٔ یهود که بنا به اسطوره‌ی تورات منشاء خود را از بابل و " اور " کلد (در واقع سومر) می‌دانند و نوح و ابراهیم را بابلی قلمداد می‌کنند.^(۱۰۸) درحالی که متون بابلی از وجود این دو پیغمبر اسطوره‌ای تورات اطلاعی بدست نمی‌دهند؛ و این اسطوره‌ی سومری (نخستین تمدن شناخته شده بشری) است که "اتاییشم" یا نوح سومری و در ضمن داستان "عمیل گمش" و واقعه طوفان یاد می‌شود که سرمنشاء طوفان تورات است؛ همچنان که شکستگی دنده‌ی « إن کیدو » خدای دریای ژرف و آب‌های آرام سرمنشاء به وجود آمدن « حوّا » از دندهٔ چپ آدم حداقل هزار و پانصد سال بعد نقل و تحریف کردند و چون از تمدن سومری بیخبر بودند، آنرا به خطا بعد از دورهٔ اسارت چهل و هشتاد ساله‌ی خود در بابل منصوب به تمدن بابلی کردند.

بنا به روایت تورات نوح دارای سه پسر بنام‌های یافت، حام و سام بود که بعد از واقعهٔ طوفان، پسران زیادی از ایشان متولد شدند.^{(۱۰۹)(۱۱۰)} به عنوان مثال فرزندان (البته ذکور) سام را که کوچکترین فرزند نوح بود چنین بر می‌شمارد:

۱۰۸- تورات ، سفر پیدایش - باب ده شمارهٔ ۱۰ و باب یازده شمارهٔ ۳۱، ۹۱۰، ۳۱

۱۰۹- سفر پیدایش - باب ده شماره ۳۲-۱.

۱۱۰- نیز نگاه کنید به : (Amon-jehoshua 1988" INSIGHT OF THE (SCRIPTURES VOL 1 Page:32g : W.T.B IBSA) U.S

« و از سام که پدر جمیع بنی عامر و برادر « یافث بزرگ » بود، از او نیز اولاد متولد شد. پسران « سام »: عیلام و آشور و ارفکشد و لود و آرام بود.»

اما از یکسو اسطوره‌ی آشوری و آرامی این ادعای تورات را بر نمی‌تابد و از سوی دیگر ایلامی‌ها (نظیر سومری‌ها) تبار اسطوره‌ای جداگانه‌ای دارند و زبانشان نیز به گروه زبان‌های پیوندی (التصافی) نظیر فنلاندی، مجاری، ترکی، منچوری و کره‌ای متعلق است، نه به گروه زبان‌های قالبی، که در انتساب ناروا به سام بن نوح، و به خطا به زبان « سامی » مشهور شده‌اند، در حالیکه تمدن اکدی هزار سال پیش از « زمان دینی » موسی و اسطوره‌ی تورات (۱۳۰۰ ق.م) وجود تاریخی (و نه اسطوره‌ای) داشته است: (سارگون اکدی ۲۴۵۰ ق.م) در ضمن اسطوره‌های اکدی و نیز دو شاخهٔ منشعب از تمدن اکدی یعنی تمدن بابل و تمدن آشوری از نظر تاریخی، خود و اسطوره‌هایشان قرن‌ها مقدم بر تورات بوده و با آن ارتباط چندانی جز به عنوان منبع الهام نداشتند؛ لذا انتساب تمدن و اسطوره‌های اکدی و بابل و آشوری به سام پسر نوح از نظر تاریخی و اسطوره شناسی نادرست است؛ و جز تعصب، دلیلی بر طرح این امر نادرست وجود ندارد.

بنا به « تاریخ دینی و اعتقادی » یهود که متکی به تورات است؛ پس از یوشع نبی، دولت مستقل یهود با آغاز سلطنت داوود نبی (احتمالاً از ۹۹۷ تا ۹۷۲ ق.م) و پسرش سلیمان (از ۹۷۲ تا ۹۳۴ ق.م) به وجود آمد بعد از درگذشت سلیمان، بخت النصر (نبوکه نازار دوم) پادشاه بابل در (۵۹۷ ق.م) وبخصوص در (۵۸۷ ق.م) شهر و معبد اورشلیم، بنا به نوشتهٔ تورات، بدست لشگر او ویران شد و تورات موسی که در تابوت (صندوق چوبی) نگهداری می‌شد، سوزانده گردید و تعداد ده هزار نفر اسیر به بابل فرستاده شدند که در سال (۵۳۹ ق.م) توسط کوروش کبیر آزاد شدند. تعداد یهودیان اسیر گویا در ۴۸ سال (از ۵۸۷ تا ۵۳۹ ق.م) چهار برابر شده بود و جمعاً چهل و دو هزار و

سیصد و شصت نفر قلمداد شدند^(۱۱۱) که بنی عیلام التصفای زبان با هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر جزو آن‌ها است (آیه ۳۲ عزرا).

در دوره هخامنشی بخشی از اسیران یهودی اجازه یافتند همراه با خزاین سلیمان از بابل به اورشلیم بازگردند^(۱۱۲) و بخشی هم در شوش و همدان و سراسر قلمرو وسیع امپراتوری هخامنشی از سمرقند و بخارا تا مصر پراکنده شدند. از آن بخش از یهودیان «آل ابراهیم و آل اسحاق» که در ایران تاریخی بودند ما، روایت توراتی مشهور به «استر - مرد خای» را داریم^(۱۱۳) که مقبره‌ی منسوب به او در شهر همدان باقی است، اما به نظر هنری فیلد،^(۱۱۴) آنجا به دلایل معماری و تاریخی قبر شوشن (سوسن دوخت) شاه بانوی عهد یزگرد ساسانی و مادر یا نامادری بهرام پنجم است، نه «استر» که یکی از زنان حرمسرای خشایارشا (بنوشته تورات آخشورش) بود. جالب است که در تورات شهر «شوش» پایتخت ایلامی‌ها و سپس هخامنشیان نیز همه جا «شوشن» ثبت شده است.^(۱۱۵)

در منطقه فلسطین، یهودیان پس از طی دوره سلطه مقدونیان (سلوکی‌ها) که بسیار سخت بود، تحت سلطه رومیان قرار گرفتند و در ۷۰ میلادی تیتوس - ولیعهد روم به مسأله یهود برای رومیان نقطه پایان گذاشت، پس از مسیحی شدن بیزانس (روم شرقی) در (۳۱۳ میلادی) یهودیان به عنوان مُسَبِّبِین قتل مسیح مورد آزار شدید قرار گرفتند و در زمان فتح اورشلیم بدست مسلمین در قرارداد صلح و تسلیم فلسطین، رومیان مسیحی از عمر خلیفه بزرگ مسلمین خواستند که متعهد شود یهودیان را اجازه‌ی سکونت در فلسطین

۱۱۱- کتاب دوم پادشاهان - باب بیست و چهار آیه ۱۴ و باب بیست و پنج از کتاب دوم تواریخ ایام باب سی و شش آیه ۱۰ تا ۲۱ و کتاب عزرا باب دو شماره ۶۴.

۱۱۲- عزرا - باب چهارم، ۱۰-۲۴، ششم، ۱۶ و ۱۷ و هشتم ۳۱ و ۳۰.

۱۱۳- تورات - کتاب استر از باب اول تا باب دوازدهم.

۱۱۴- هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران همان، (صفحه ۳۵۳) چاپ ابن سینا

۱۱۵- (استر - باب یک شماره ۲+ باب نه شماره ۶)

و اورشلیم ندهد و این قرار و تعهد تا فتح و تصرف فلسطین در جنگ اول جهانی توسط انگلستان، تقریباً برقرار بود که اشغال انگلیس منجر به ایجاد اسرائیل در بعد از جنگ جهانی دوم شد.

در کشور ما پس از شکست قادیسیه و فتح سریع ایران ساسانی بوسیلهٔ اعراب مسلمان (سال ۶۴۲ م یا ۲۰ هـ. ش) حرمت اجتماعی یهودیان در قلمرو خلافت اسلامی از جمله ایران بطور کلی نسبت به دورهٔ ساسانیان زرتشتی افزایش یافت زیرا دین یهود نظیر مسیحی و سپس زرتشتی (مجوس) جزو ادیان مورد قبول مسلمین بود و یهودیان به اصطلاح « اهل کتاب » محسوب می شدند. در اسپانیای بنی امیه بنا به « مکاتبات خزری » ما از وزیر مالیه و سپس وزیر امور خارجه ی یهودی بنام « حسدای بن شیروت » سراغ داریم. در ایران عهد مغول نیز که سیاست حساب شده و صحیح تسامح و سعهٔ صدر قومی (زبانی و دینی) اعمال و اجرا می شد، « سعدالدوله » به عنوان نخست وزیر ایران مدت ها حکومت کرد و خواجه رشید الدین فضل ... همدانی، نخست وزیر غازان خان نیز عنایتی به یهودیان داشت و گویا نسب به آنها می برده است. میرزا ابراهیم کلانتر نخست وزیر (زندیه و آقامحمد خان قاجار) نیز اصل و تبار یهودی داشته است. در تاریخ ایران سنتی تنها در دور، صفویه و اندکی در عهد قاجاریه است که آسودگی یهودیان بهم می خورد و بروز وقایع زیر نشانگر این مدعاست :

- واقعهٔ مرد خان لاری در زمان شاه عباس صفوی

- دفاع شیخ هادی تهرانی از حقوق یهودیان در زمان قاجاریه.

- قتل عامی که در تبریز در برزخ زندیه و قاجاریه رخ نمود که بنا به نوشتهٔ

دکتر لوی در کتاب " تاریخ یهود در ایران " در نتیجه رقابت تجار ارمنی به وجود آمد.

یهودیان ایران در دوره پهلوی کاملاً در رفاه بودند و در جمهوری اسلامی

نیز با وجود مهاجرت وسیع به قاره امریکا باقی ماندگان در آسایش و امنیت اند.

در آغاز انقلاب تنی چند از بزرگان شان کشته شدند و در نتیجه سیل مهاجرت

یهودیان آغاز شد و بنا به آمار از (۲۵۰ هزار) یهودی تنها (۲۵ هزار) نفر در ایران باقی مانده‌اند و تقریباً سیصد نفر ساکن اسرائیل شده و باقی رهسپار آمریکا شده‌اند.

نکته مهم تاریخی این است که مسلماً یهودیان ساکن مناطق شمالی ایران اکثراً تبار ترک خزری داشته و از تبار اسطوره‌ای «ابراهیم و اسحاق» نمی‌باشند. زیرا چنانکه آرتور کستلر محقق مشهور یهودی در کتاب ارزنده سبط سیزدهم^(۱۱۶) بخش دوم فصول (۵ و ۷) نشان داده است: «قسمت عمده یهودیان (اروپای) شرقی و بنابراین یهودیان جهان از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی»^(۱۱۷) بخش حاکم اتحاد خزرها و غزها (اُغوزها) در زمان «بولن خان» به دین یهود گرویدند. (۷۴۰ میلادی یا ۱۱۸ ه. ش)^(۱۱۸) و نوشته «یوسف شاه» خاقان یهودی خزرها به «حسدای پسر شیروت» وزیر امور خارجه‌ی خلافت اموی اسپانیا در قرن دهم (۹۶۱-۹۵۴) میلادی در «مکاتبات خزری» هم آنرا تایید می‌کند.^(۱۱۹)

تاریخ این تغییر دین ده سال پیش از انقراض امپراتوری اموی در سال (۷۵۰ میلادی - ۱۲۸ ه. ش) است. «مسعودی» مورخ مشهور مسلمان به خطا، تغییر دین خزران از شمنیسم به یهودیت را در زمان هارون الرشید عباسی (۸۰۶-۷۸۶ میلادی یا ۱۸۴-۱۶۸ ه. ش) می‌داند. هدف اصلی این تغییر دین کاملاً سیاسی بود و آن مصون ماندن از حملات بیزانس مسیحی و خلافت امویان مسلمان بود. امپراتوری خزر در سال ۹۶۵ میلادی با حمله «سویا توسلاو» امیر «کیف» به پایتخت تابستانی خزرها یعنی شهر «سرکل» برای همیشه از میان رفت ولی کشور خزرها و مردم آن وجود داشت.

۱۱۶- “The Thirteenth Tribe”

۱۱۷- آرتور کستلر، همان، (صفحه ۲۵۴)

۱۱۸- آرتور کستلر، همان، (صفحه ۱۷) ۱۱۹- آرتور کستلر، همان، (صفحه ۲۸۰-۲۷۱ و ۲۶۶-۲۶۴ و ۷۹)

اطلاعات ما از قرن دوازدهم به بعد دربارهٔ خزران کم می‌شود. بعد از حمله مغول در قرن سیزدهم که «باتوخان» نوهی چنگیز پایتخت زمستانی خزران یعنی شهر «اتیل» را که در کنار رود «اتیل» (ولگای بعدی) واقع بود پایتخت خود ساخت، خزرها یا در میان مغولها و تاتارها (که بوسیلهٔ چنگیز و باتو از موطن خود در حد فاصل مغولستان و منچوری آورده شده بودند) تحلیل رفتند و یا به اروپای شرقی مسیحی روی نمودند و مورد آزار و کشتار مسیحیان واقع شدند و بالاخره بخشی نیز به ایران و دنیای اسلام پناهنده شدند. سرنوشتی که متحدین آنها یعنی اوغوزها در اوج شوکت خزران پیش از خود آنها تجربه کرده بودند که در اینجا به شرح آن پرداخته می‌شود.

چنانکه قاعده کلی هر «سقوط بزرگ» است، پس از انقراض امپراتوری خزر در میان مردم آن نهضتی بنام «مسیح موعود» پدید آمد که جهت تسخیر فلسطین و تأسیس دولت موعود یهود فعالیت می‌کرد. بنیانگذاران آن یک نفر یهودی خزری بنام سلیمان بن دوجی^(۱۲۰) بود و پسرش مناحم با یک منشی فلسطینی به همه جا نامه می‌نوشت که: سلیمان بن دوجی همان ایلیا (الیاس) است و پسر او مسیح (مشیه) موعود یهود می‌باشد. بعدها بر روی این زمینه، مناحم نام «داوودالراوی» و لقب مشیه (مسیح) را بر خود گذاشت و مرکز نهضت آن بزودی به کردستان عراق انتقال یافت (قرن دوازدهم میلادی) داوود دژ «آمد» در نزدیکی موصل را به پیروی از حسن صباح به تصرف خود در آورد اما به علت مخالفت خاخام بغداد و فراهم نبودن شرایط قیام، داوود بدست پدر زنش مسموم و به قتل رسید و نهضت او عقیم ماند. سپر شش گوش داوود خزری مبدل به ستارهٔ داوود شد و از قرن شانزدهم تا امروز به سمبل یهودیان و کشور اسرائیل مبدل گردید. چرا که او نخستین صهیونیست تاریخ بود. این ستارهٔ داوود ربطی به داوود پیامبر- پادشاه صاحب مزامیر ندارد^(۱۲۱) وجود این نهضت نشانهٔ نفوذ شدید یهودیان خزر در شمال و

غرب ایران و عراق کنونی است. (۱۲۲)

چنانکه اشاره شد امپراتوری خزر از اتحاد اقوام ترک خزر و اقوام ترک غز (اوغوز) بوجود آمد و قدر گرفت و در برابر روم شرقی و خلافت اموی و بعد عباسی قدرت مهمی به حساب می‌آمد. پس از گرویدن به یهودیت غزها طی دو فقره شروع به مهاجرت و جداشدن از هسته حاکم خزران نمودند: (۱۲۳)

- دسته‌ای در قرن یازدهم میلادی از یهودی به شمنیسم برگشته و مرغزاران روسیه کنونی را تصرف کرده و از چنگ قبایل ترک «پچنک» خارج کردند (۱۰۵۴ میلادی) و پچنک‌ها را بطرف بیزانس راندند، این گروه غزان (اوزی‌ها) بعدها بتدریج مسیحی شدند و یادر میان اقوام دیگر مستحیل گشتند. - دسته دیگر در قرن دهم میلادی (۹۸۵=۳۶۳ هـ.ش) (۱۲۴) با بخشی دیگر از قبایل غز از خزران جداشده و در همان قرن دهم میلادی به اسلام گرویدند و در قرن یازدهم میلادی موفق به تأسیس امپراتوری سلجوقی شدند (۱۰۳۷ م = ۴۱۵ هـ.ش).

بنا به نوشته و. بارتلد در دائرةالمعارف اسلامی مجلد دوم صفحه ۱۷۸ ذیل کلمه GHUZZ،

«اوقوزها یا به عربی غزها (به بیزانسی اوزوی Ouzoi) که اعقاب و اولاد آنها را در آسیا به خطا بنام ترکمن می‌خواندند، در شمال شرقی دریای خزر و در شمال یاییق (آرال بعدی و کنونی) بیلاق و قشلاق می‌کردند.»

بنا به کتاب حدود العالم، اوغوزها یا غزها در قرن دهم به حوالی دریایچه بالخاش می‌رسند و بنوشته بار - هیری یوس BAR HEBRIUS (۱۲۲۶-۱۲۸۶) اسقف

۱۲۲- در مورد منابع اسلامی، بیزانس، روسی و منابع جدید دربارهٔ خزران به ملحقات محمد علی موحد مترجم «خزران» مراجعه شود (صفحه ۲۷۰-۲۵۹)

۱۲۳- رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، (صفحه ۳۰۶ و ۲۵۶): هم حاشیه ۴۳ در صفحه ۴۰ همین کتاب رجوع نمائید.

۱۲۴- تاریخ این مهاجرت را (ج.ج. ساندرز - تاریخ فتوحات مغول - ترجمه ابوالقاسم حالت صفحه ۴۵ سال ۹۶۰ = ۳۳۹ هـ) میدانند

و محقق يهودى تبار سريانى، سلجوق، پسر « دقاق » يا « توقاق » ملقب به « تيمور يالغ »^(۱۲۵) رئيس طايفه « قينيق » از ايل غز بود و يکى از سرداران خاقان خزران و جزو اريستوکراسى حاکم محسوب ميشد. پس از مرگ « دقاق » پسرش سلجوق در دربار خاقان خزر تربيت يافت و بزرگ شد تا جاى پدر را به عنوان رئيس طايفه بگيرد اما وى جوان متهورى بود و بى پروا با خاقان سخن مى گفت تا بالاخره خاتون (زن خاقان) به مخالفت با سلجوق برخاست و سلجوق ناچار دربار خزرهاى يهودى را بسوى جنوب شرقى يعنى قلمرو سامانيان که نمايندگان خلافت عباسى مسلمان در ماوراءالنهر محسوب مى شدند، ترک کرد. ابن عبرى^(۱۲۶) نيز همين واقعه را با جزئى اختلاف از کتاب « ملک نامه » نقل کرده است که کتابى بود مانند « شاهنامه » و بنام آلپ ارسلان دومين سلطان سلجوقى تأليف يافته بود و متأسفانه اکنون در دست نيست.^(۱۲۷) باز هم مترادف همين روايت را « کمال الدين عمر بن احمد حلبى » معروف به « ابن العديم » که معاصر « بار - هبرى يوس » بوده در کتاب خود بنام « بغيه الطلب فى تاريخ حلب » آورده است. بالاخره همين روايت را ابن حصول (ابوالعلاء) صاحب کتاب « تفضيل الاتراک : برترى ترکان » با اغراق بيشترى نقل کرده است. وى هر چند از عُمال غزنويان در « رى » بود ولى کتاب خود را توسط « عميدالملک کندرى » وزير طغرل به مؤسس سلسله سلجوقى تقديم نمود. در اين کتاب مؤلف مى خواهد نشان دهد که سلجوقيان داراى اصل و نسب اشرافى بوده اند . وى مى نويسد :

« سلجوق کسى است که بر روى خاقان (يهودى) خزر شمشير کشيده و لذا دربار او به ناچار ترک کرد.»

ولى غزنويان بنا به نوشته او اصل و نسب شناخته شده اى نداشتند(!)، حال آنکه آلپ تکين (امير آزاده) مؤسس سلسله غزنوى و جد مادري سلطان

۱۲۵- « تيمور يالغ » يا « دمير ياليق » به معنى کمان آهنين است.

۱۲۶- ابوالفرج بن هارون نصرانى (گريگوريوس) مشهور به ابن عبرى يا العبرى

۱۲۷- نگاه کنيد به زيرنويس صفحه ۲۶۰ کتاب داتلوب (۱۹۵۴) « تاريخ خزران يهودى » انتشارا دانشگاه پرته پنتون.

محمود، خود فرمانده کل قوای لشکر سامانیان بود و لیست ثروت او را خواجه نظام الملک در کنار اخلاق والای او در « سیاستنامه » آورده است و خواجه نخست وزیر آلپ ارسلان و ملکشاه سلجوقی و مقتدرترین نخست وزیر تاریخ ایران است به نظر می‌رسد که بر اثر جسارت لفظی و بی پروائی و تهور سلجوق به خاقان و خاتون خزرها، وی مجبور به ترک دربار پادشاه یهودی خزر شده و با ایل و طایفه خود (از قوم غز و قبیله قینیق) از دشت « قرقین » به طرف ساحل راست رود سیهون علیا در حدود شهر جند^(۱۲۸) آمده است (۹۸۵ م = ۳۶۳ هـ ش) لقبی که محمد کاشغری در کتاب « دیوان اللغات التترک » به سلجوق ذکر کرده است بایستی مربوط به این دوره از حیات سیاسی او باشد. نگارش کتاب کاشغری که پس از طی ده سال تحقیق به سال (۱۰۷۲ م = ۴۵۰ هـ. ش) یعنی سال فوت آلپ ارسلان انجام پذیرفت و در اوایل سلطنت ملکشاه (۱۰۷۴ م = ۴۵۲ هـ. ش) به اتمام رسید وی در توضیح واژه‌ی سلجوق می‌نویسد:

« سَلْجُک : نام پادشاهان سلجوقی زمان ما است ، به او

"سلجک سوباشی" ^(۱۲۹) « سلجوق - سرلشگر » می گفتند .»

سلجوق از ساحل سیهون علیا به حوالی بخارا کوچ کرده و در قلمرو سامانیان او و قبیله‌اش با شوق تمام از یهودیت به اسلام گرویدند و بهمین سبب سلسله آن‌ها بعد از تأسیس به او منصوب گردید. حادثه‌ای که رنه گروسه از آن به درستی به عنوان "انقلاب مهم و خطیر" نام می برد^(۱۳۰) نشانه و دلایل یهودی مذهب بودن "سلجوق" پیش از مسلمان شدن او در ناحیه بخارا اول نام پسران او می باشند که در دربار خزران متولد شده بودند. نام این سه به قرار زیر است :

- اسرائیل پدر قتلش مؤسس سلاجقه روم (ترکیه امروز بخشی از آناتولی)

۱۲۸- نزدیک PEROESK پروسک فعلی

۱۲۹- سو SÜ در ترکی قدیم بمعنی لشگر و لشگری است و سوباشی بمعنی سرلشگر و فرمانده قشون است SÜ BÄŞİ بخشی در لهجه اغوز مبدل به SU- BAŞI شده است SU در واژه SÜBAYLIQ سوبای لیق شاهلیق دی و در ترکیه بمعنی سربازی رفتن باقی مانده است.

۱۳۰- رنه گروسه همان (صفحه ۲۵۳)

- ميکائيل پدر طغرل، چغرى (داوود) و ييغو

- موسى پدر ابوعلی حسن پسر عم طغرل

برخی مورخين مسيحي به استناد نام پسران سلجوق، به خطا وی را مسيحي نسطورى تصور کرده‌اند.

رنه گروسه نیز به خطا مدعى است که :

« اين نام‌ها مأخوذ از کتب مقدسه اسامى اسلامى نیز مى‌باشد و
بيشتر مقرون به حقيقت مى‌نمايد که ايل سلجوق وقتى که به حدود و ثغور
ماوراءالنهر سامانيان رسيد و در آنجا مستقر شد از مذهب شمنى ترک و
مغولى دست کشيده و مسلمان شده است » .^(۱۳۱)

در حالى که اولاً مسلمين نام اسراييل بر فرزندان خود نمى‌گذارند و در
ثانى چنانچه اشاره شد سلجوق و پدرش جزو اريستوکراسى نظامى امپراتورى
يهودى خزرى بودند که مطرود خاقان يهودى مذهب خزر قرار گرفت و به ناچار
از قلمرو او خارج شد و به سوى حکومت سامانيان که عاملين خلافت سنى
عباسى بودند، روى نهاد. همچنانکه شاخه ديگر غزها که به سوى اروپاى شرقى
رفتند، مسيحي شدند و بخشى از قبايل ترک پچنگ نیز که در خدمت
امپراتورى بيزانس قرار داشتند، بنوشته رنه گروسه:

« عرق و خون ترکى قوى‌تر از نيروى مذهب مى‌شد و بدین جهت بود که در سال
۱۰۷۱ شب قبل از پیکار « ملازگرد » عده اى « پچنگ » اصلاً از خدمت امپراتور
« رومن ديوژن » سر باز زده و به سلطان آلپ ارسلان پيوستند.»

و در واقع زمينه اطلاعاتى و روان شناسى آن پيروزى را فراهم ساختند و مشابه
همين حادثه‌ى تغيير دين ترکان سلجوقى از يهوديت به اسلام؛ در زمان شاه
عباس صفوى روى داد که به علت اختلاف داخلى، يکى از يهوديان « لار »
(در ايالت فارس) بنام « ملامردخاى » از روى غيظ و کينه تغيير دين داد و
خود را « ملا ابوالحسن » ناميد و يهوديان اکثر نقاط شرقى کشور را مجبور به

ترک دین آباء و اجدادی و تشرف به اسلام نمود.^(۱۳۲)

بعد از مرگ سلجوق، پسر بزرگش اسرائیل با استفاده از ضعف سلاطین سامانی در قلب ماوراءالنهر پیش روی کرد. «اسرائیل» که رنه گروسه به خطا آن را نام اسلامی تلقی می‌کند^(۱۳۳) پس از انقراض سامانیان بدست پادشاه «قره‌خانی» یعنی ارسلان ایلک نصر (در ۹۹۹ م = ۳۷۷ هـ. ش) خود را یبغو^(۱۳۴) نامید و به تقلید از پادشاه قره‌خانی بخود «اصلان» (شیر) لقب داده بود. وی به کمک علی تکین پادشاه قره‌خانیان در سال (۱۰۲۵ م = ۴۰۳ هـ. ش) بر علیه سلطان محمود غزنوی وارد جنگ شد ولی سلطان محمود، اسرائیل را اسیرکرده، با خود به شهر غزنین برد و اسرائیل (عموی طغرل) را در آنجا مقتول گشت. برخی مورخین عصر سلجوقی به درستی نوشته‌اند که: «میکائیل بن سلجوق در جهاد با کفار کشته شد.»^(۱۳۵)

پس از مرگ علی تکین قره‌خانی که سلجوقیان به سرکردگی طغرل پسر میکائیل تا به آخر عمرش به او وفادار بودند، دیگر چنانکه از نامه‌شان به سلطان مسعود غزنوی معلوم می‌شود، در منازعات جانشینان او وارد نشده و از آن پس برای خودشان شروع به جنگ و فعالیت کردند. (۴۷۰ تاریخ بیهقی)

به نوشته بیهقی طغرل، چغری (داوود) و یبغو، صاحب دیوان «سوری» را شفیع خود قرار داده به سلطان مسعود غزنوی پیغام فرستادند تا سرزمین «نسا» را در نزدیک «مرو» به ایشان واگذار کنند و در مقابل علاوه بر دادن یک گروگان، خود را نیز جزو لشکر سلطان مسعود قلمداد کردند تا «هر خدمت که فرموده آید تمام کنند». در عمل منطقه مورد نظر خود را تصرف کرده و پس از سنجیدن قدرت حریف، با سفیری، نامه دیگری به دربار سلطان مسعود فرستادند و در آن از سلطان مسعود به عنوان «خداوند سلطان» یاد

۱۳۲- رنه گروسه، همان، (صفحه ۲۵۷)

۱۳۳- دکتر لوی، تاریخ یهود در ایران، جلد سوم.

۱۳۴- حسن پیرنیا عباس اقبال - تاریخ ایران از

۱۳۴- مُخَرَفَر فغفور: نام پادشاهان چین.

آغاز تا انقراض ساسانیان ۱۳۶۳ چاپ سوم، انتشارات کتابخانه خیام صفحه ۳۰۸

کرده و خواستار شدند که :

« این شهرک‌ها که اطراف بیابان است چون « مرو » و « سرخس » و « بارود » ما را داده آید و ... لشکر به نیشابور و هرات مقام کنند . اگر قصد ما کنند ناچار ما به دفع آن مشغول باید شدن و حرمت از میان برخیزد»^(۱۳۶)

سلطان مسعود مصمم شد خود به دفع سلجوقیان اقدام کند و در دندانتان مرو به سال (۱۰۴۰ م یا ۴۱۹ هـ . ش)^(۱۳۷) سپاه غزنوی تارومار شد . به نحوی که خود سلطان غزنوی این جمله معروف را گفت :

« در مرو بگرفتیم و در مرو بشد. »^(۱۳۸)

طغرل پس از پیروزی تا بغداد پیشروی کرد (۱۰۵۵ م یا ۴۳۳ هـ . ش) و با درایت تمدن شهری ایران و خاورمیانه را از آسیب مهاجرت سیل آسیای ایلات ترک از خراسان به سوی بیزانس محافظت نمود که در زمان جانشین و برادر زاده‌اش آلپ ارسلان منجر به پیروزی درخشان ملازگرد در ۱۰۷۱ شد و ایران برای آخرین بار سلطه خود را تا مدیترانه گسترش داد . رنه گروسه از آن چنین یاد می‌کند :

« قلمرو سلجوقیان » از ترکستان چین تا ثغور مصر و امپراتوری

بیزانس (آسیای صغیر) گسترده بود . « (صفحه ۲۶۴ همان)

میدانیم یکی از سرداران ملک‌شاه بنام ابوالقاسم با تأسیس نیروی دریائی در آسیای صغیر حتی دریای « اژه » را تحت کنترل خود داشت و « چاکان » سردار دیگر سلجوقی شهرهای مدیترانه‌ای ازمیر، کازمین، فوجا، و جزایر میدل و سیسام را تصرف کرد. سردار دیگر سلجوقی بنام « تانری برمیس »^(۱۳۹) شهر

۱۳۶- تاریخ بیهقی صفحه ۵۰۵

۱۳۷- (۱۰۴۰ م = ۴۱۹ هـ . ش) به نوشته بیهقی از رمضان ۴۳۱ آغاز می‌شود وی بعنوان مورخ دشمن (غزنویان) شرح درستی از وقایع از تاج‌گذاری طغرل در نیشابور (۱۰۳۷) تا جنگ داندانتان ۱۰۴۱ م بدست می‌دهد و در نهایت نتیجه گیری می‌کند که اگر سلطان محمود بجای سلطان مسعود بود شکست نمی‌خوردند.

۱۳۸- یعنی مادر مرو سلطنت را از دست سامانیان گرفتیم و در مرو نیز آن را سلجوقیان واگذار کردیم.

۱۳۹- شاید تانری برمیس همان ، تانری ورمیس به معنی خداداد باشد

تاریخی و مشهور « افس » را تصرف کرد. ^(۱۴۰)

دلیل دیگر بر یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی وجود ابراهیم ینال ^(۱۴۱) می باشد ^(۱۴۲) مورخین ابراهیم ینال را پسر دائی و در عین حال برادر ناتنی (بطنی : از طرف مادر) فرزندان میکائیل بن سلجوق یعنی طغرل و جغری و بیغو دانسته و معرفی کرده اند.

سؤال کلیدی و اساسی این است که چگونه فردی هم برادر ناتنی و بطنی کسی می تواند باشد (مادر یکی و پدر جدا) و هم پسر دایی او ؟
این امر در روابط زناشویی در اسلام غیر ممکن است، زیرا لازمه این امر ازدواج خواهر و برادر است. از وجود چنین نسبتی میان طغرل پسر میکائیل و ابراهیم پسر ینال لازم می آید که مادر طغرل نخست، زن برادرش ینال باشد و سپس ابراهیم از این ازدواج متولد شده آنگاه به علت درگذشت برادر (ینال) یا طلاق از او، خواهر بیوه ینال با پدر طغرل و جغری و بیغو یعنی میکائیل پسر سلجوق ازدواج کند که در این صورت ابراهیم برادر ناتنی و پسر دایی فرزندان میکائیل محسوب می شود وجود چنین رابطه ای مسلماً حاکی از دوره قبل از اسلام میکائیل و فرزندان با ابراهیم پسر ینال می باشد.

- در دین زرتشتی که ازدواج با محارم ممدوح است : (« حلال اند حوران سیمین بدن / چه مادر، چه خواهر، چه دختر، چه زن ») چون سلاجقه پیش از تشرف به اسلام زرتشتی نبودند لذا طرح مسئله خارج از موضوع می باشد. بعلاوه دین زرتشتی جزو ادیان تباری است و نه اعتقادی و ایمانی و تاریخ در مورد ترکان زرتشتی شهادتی نداده است.

در بخشی از آیین شمنی جز با مادر بطنی با تمام زنان ازدواج ممکن بود (بخصوص در میان مغولها) اما بنا به شهادت تاریخ تأسیس امپراتوری خزر با

۱۴۰- اخبار سلاجقه روم - متن کامل - مختصر سلجوقنامه این بی بی - محمد جواد مشکور، انتشارات کتابفروشی

تهران ۱۳۵۰ شهر تبریز، (صفحه ۸۱-۸۰)

۱۴۱- ینال یا آینال به ترکی قیرقیزی بمعنی پادشاه است.

۱۴۲- رنه گروسه، همان، (صفحه ۲۱۲)

اتحاد قبایل خزر و اوغوز (غز) تحقق یافته بود و با وجود آنکه ریشهٔ دین درمیان قبایل ضعیف و در روستاها خفیف و در شهرهای سنتی قوی است (برخلاف تصور و ادیان جادوگرانه). اما به هر حال ایلات غز آن‌هم در اریستوکراسی حاکم امپراتوری خزر به مدت ۲۵۰ سال تحت تأثیر دیانت یهود قرار داشتند و لذا از روابط زناشویی شمنی دور شده بودند.

در دین یهود با وجود آنکه^(۱۴۳) بنا به حوادث استثنائی لوط که در حال مستی دو دختر او از پدرشان حامله شدند تا نسل پدرشان بریده و قطع نشود. اما در سنت رایج یهود نیز ازدواج پدر و دختر و برادر و خواهر ممنوع است لیکن ازدواج دایی با خواهر زاده و عمو و برادرزاده بسیار رایج حتی نظیر ازدواج دختر عمو در میان مسلمین بسیار مطلوب است. لذا امکان مذهبی اینکه در زمان اتحاد غزها با خزران و در دوران پیروی از سنت یهودیت، مادر طغرل نخست با دایی خود ینال ازدواج کرده که ابراهیم حاصل این پیوند بوده است، کاملاً ممکن می‌باشد. پس از مرگ (ینال) یا به احتمال ضعیف طلاق از او، مادر طغرل با میکائیل پسر سلجوق ازدواج کرده و طغرل و چغری (داوود) حاصل این ازدواج دومند. پس از تولد فرزندان حادثه کوچ و مهاجرت اجباری سلجوق با قبیله‌اش از میان خزران به قسمت علیای سیهون رخ داد . که او و قبیله‌اش در حوالی شهر بخارا همگی به اسلام گرویده اند.

همچنانکه امروز نیز عمو و دایی مادر و پدر را اولاد آن‌ها نیز از زبان والدین، عمو و دایی خطاب می‌کنند. نیز فرزندان والدین مذکور پسر عموها و پسر دایی‌های پدر و مادر خود را نیز پسرعمو و پسر دایی یا دختر عمو و دختر دایی خطاب می‌کنند. عین همین قاعده در مورد طغرل و ابراهیم ینال وجود داشت. یعنی ابراهیم هم پسر دائی مادر طغرل بود و هم برادر بطنی

۱۴۳- متن اصلی : در دین یهود با وجود آنکه ما در تورات از ازدواج ابراهیم با خواهر صلبی خود (پدر یکی و مادر جدا) یعنی « سارا مطلق هستیم (تورات : سفر پیدایش باب بیستم ، آیه ۱۲ ، که ابتدا در سفر مصر و سپس در سفر به جرار (میان قادش و شور) سارا را بعنوان خواهر خود مدتی به حرمسرای فرعون مصر و بعد به حرم ابی ملک ملک حراز روانه می‌کند و سارا را با هدایا به ابراهیم باز میگردانند (تورات ، سفر پیدایش باب ۱۲ آیه های ۶-۱۱)

او (مادر یکی و پدر جدا) ضمن اینکه در خانه پدر طغرل و با آن‌ها بزرگ می‌شد. و لذا این تقرب برادری و پسر دایی بودن کاملاً طبیعی و قابل فهم است. نتیجه اینکه اقوام ترک (خزر - اوغوز) نخست علت توقف اسلام در نفوذ به اروپا از طریق قفقاز شدند. اما پس از جدایی اوغوزها و خزرها، اغوزها با ایجاد امپراتوری سلجوقی و پیروزی ملازگرد (۱۰۷۱ م) کمر امپراتوری روم شرقی (بیزانس) را برای همیشه شکستند و به جنگ هزار و صد ساله‌ی ایران و روم پایان قطعی به نفع ایران و اسلام (در برابر مسیحیت) گذاشتند و دو جنگ صلیبی را نه تنها دفع کردند که آخرین جنگ صلیبی را نیز سردار سلجوقی بنام سلطان ببرس به اتمام رسانید^(۱۴۴) در واقع پس از تکمیل و تحکیم پیروزی ملازگرد بوسیله سلیمان بن قتلش پسر اسرائیل بن سلجوق بود که باعث شد که میشل پادشاه بیزانس از پاپ گریگوری هفتم برای جلوگیری از حملات سلجوقیان یاری بخواهد و این آغاز جنگ‌های صلیبی است که مدت چهارصد سال ادامه یافت. بالاخره از ادامه سلاجقه روم بود که سلطان محمد فاتح در (۱۴۵۳ م = ۸۳۱ هـ. ش) با فتح قسطنطنیه^(۱۴۵) و تبدیل آن به اسلامبول^(۱۴۶) روم شرقی را منقرض ساخت که مورخین غربی نظیر سقوط و کشف آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه، فتح قسطنطنیه را هم یکی از نقاط عطف تاریخ می‌دانند.

توجه به علت در حوادث تاریخی ما را بر آن می‌دارد که در تاریخ همسایگان کشور کهنسال خودمان ایران با دقت بیشتری به بررسی بپردازیم ■

۱۴۴- رونه گروسه : جنگ‌های صلیبی ، سری کتاب‌های چه می‌دانیم

۱۴۵- سلطان محمد فاتح پس از فتح قسطنطنیه این شعر مناسب فارسی را زمزمه می‌کرد :

پرده داری می‌کند بر قصر قیصر عنکبوت / بام نوبت می‌زند بر گنبد افراسیاب.

بام نوبت زدن : نقاره صبحگاهی زدن است که برای پادشاهان در روزهای پیروزی یا عید می‌زدند : شعر سلطان محمد فاتح شعری شاهانه است نه شاعرانه و مقصود آنکه حالا بر گنبد افراسیاب (تاسیس امپراتوری ترکان عثمانی) بام نوبت می‌زند چرا که از پرده دار و گارد مخصوص قیصر عنکبوت مانده است ، مخالفین بام نوبت را به بوم نوبت بدل کرده‌اند.

۱۴۶- اسلامبول یا اسلام - بول « به معنی شهر اسلام ».

کثرت قومی وهویت ملی ایرانیان

دکتر ضیاء صدر



تهران - میدان انقلاب، بول کارگر شمالی
پاساژ فیروز، طبقه دوم
تلفن: ۶۶۲۲۳۷۱

شابک: ۹۶۴-۹۰۷۵۰-۹۰۳